



مرکز تحقیقات اسلامی

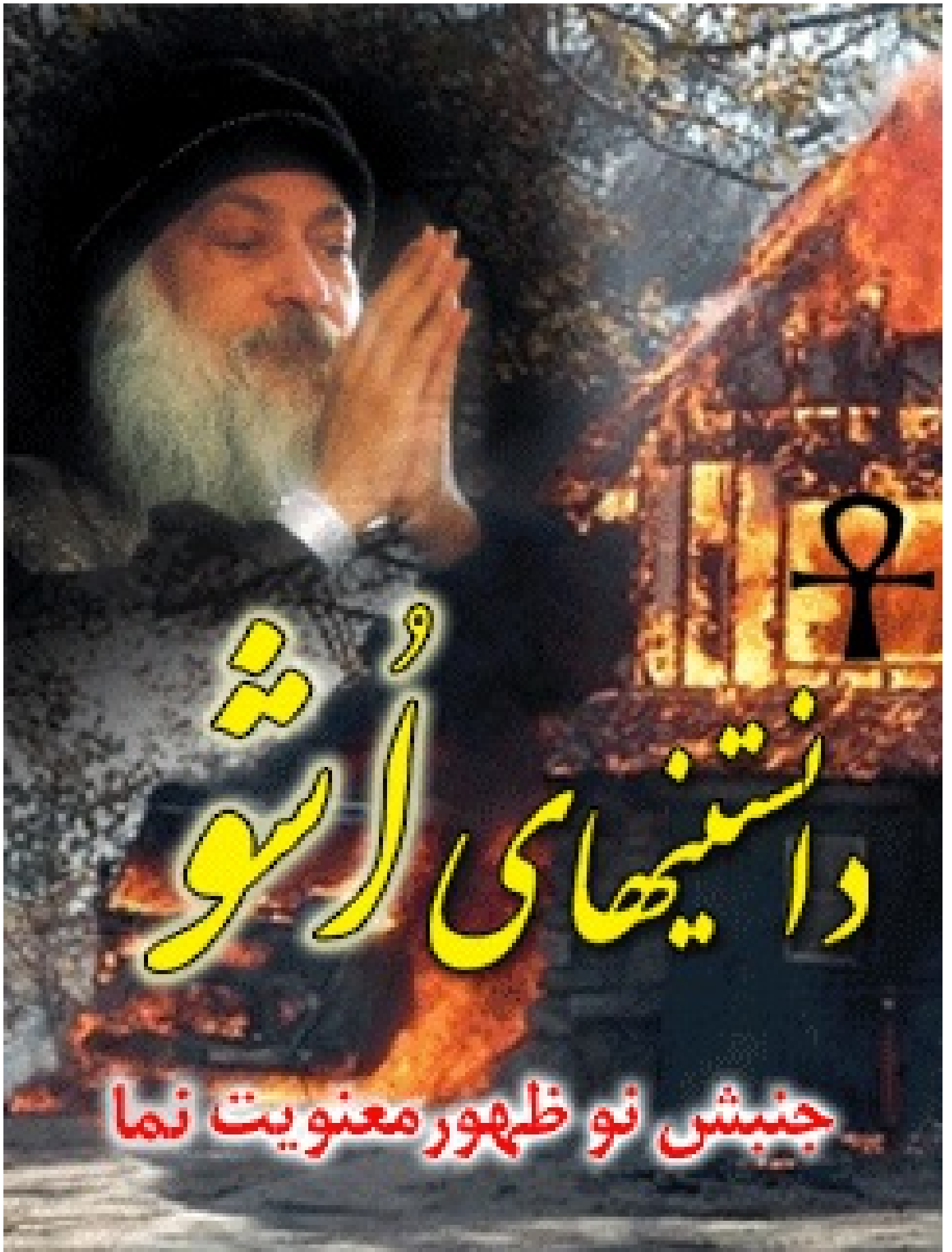
اصفهان

گامی



عمران
علیهما صلوات

www. **Ghaemiyeh** .com
www. **Ghaemiyeh** .org
www. **Ghaemiyeh** .net
www. **Ghaemiyeh** .ir



دائیں بھائی ایشو

جنیش نو ظہور معنویت نما

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

دانستنیهای اُشو (جنبش نوظهور معنویت نما)

نویسنده:

واحد تحقیقات مرکز تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان

ناشر چاپی:

مرکز تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان

ناشر دیجیتالی:

مرکز تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان

فهرست

۵	فهرست
۶	دانستنیهای اُشو (جنبش نوظهور معنویت نما)
۶	مشخصات کتاب
۶	اُشو
۶	تاریخچه
۶	بخش مقالات
۷	راجنیشیسم
۱۳	بررسی برخی دیدگاه‌های اوشو
۲۰	اوشو و بازی عشق و عرفان
۲۳	عرفان - اوشو - عشق
۲۵	تأملی بر عشق اُشو
۳۸	چالشهای حقوق بشر اوشو
۴۵	بررسی تطبیقی «عشق» در عرفان اسلامی و آیین اشو
۵۲	بخش نقدها
۵۲	نفی دیدگاه‌های اوشو
۵۹	بخش آموزه‌ها
۵۹	بررسی اندیشه‌های اشو
۶۶	دیدگاه‌های اوشو
۷۲	درباره مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

دانستنیهای اُشو (جنبش نوظهور معنویت نما)

مشخصات کتاب

سرشناسه: مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان، ۱۳۹۱

عنوان و نام پدیدآور: دانستنیهای اُشو (جنبش نوظهور معنویت نما) / واحد تحقیقات مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان
گردآوری مطالب از کلیه سایت‌های مربوطه جمع‌آوری و ویرایش شده است.
مشخصات نشر دیجیتال: اصفهان: مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان ۱۳۹۱.

مشخصات ظاهری: نرم‌افزار تلفن همراه و رایانه

موضوع: فرقه‌ها - جنبش‌های نوظهور

اُشو

تاریخچه

زندگی نامه اُشو در سال ۱۹۳۱ (م) در روستای کوچک «کوچ وادا» در ایالت «ماهیا پرادش» کشور هند به دنیا آمد و در سال (۱۹۹۰ م) در ۵۹ سالگی در گذشت. اُشو در دوران حیاتش به چندین نام شهرت داشت «راجا» نام زمان کودکی او بود بعدها به «راجیش» تغییر نام داد و سپس در سال ۱۹۶۰ میلادی به «آچاریاراجیش» معروف شد از سال ۱۹۷۱ به عنوان «باگوان شری راجیش» شناخته می‌شد و نهایتاً در سال ۱۹۸۹ م رسماً عنوان «اُشو» را برای خود برگزید و دستور داد دیگر آن را با لقب باگوان صدا نکنند.

کتاب‌های منتشر شده از اُشو تا کنون به بیش از ۳۳ زبان مختلف ترجمه شده و در اختیار خوانندگان قرار گرفته است که به صورت ساده و روان همراه با حکایت و داستان اما بدون ذکر منبع است.

اُشو هرگز خودش کتابی نوشت همه کتاب‌های او، که بالغ بر ۶۵۰ کتاب می‌شود در حقیقت نسخه برداری از سخنرانی‌های اوست حدود ۷۰۰۰ سخنرانی از او بر روی نوار کاست و ۱۷۰۰ سخنرانی بر روی نوار ویدئو ضبط شده است.

اُشو در سال ۱۹۸۱ به آمریکا مهاجرت کرد در ظاهر چنین گفته شد، که وی به منظور معالجه به آمریکا می‌رود اما بعد با توجه به اسرار مریدانش در آمریکا اقامت گزید. مریدان آمریکایی اُشو در نقطه‌ای دور افتاده در ایالت اریگان زمین‌های را خریداری کرده‌اند و طی مدت چهار ماه شهری به نام راجیش پورام در آن جا بنا نهادند طولی نکشید که راجیش پورام به عنوان مرکز آیین اُشو مشهور شد اما او را به جرم نقض قانون مهاجرت و امثال آن در سال ۱۹۸۶ اخراج کردند، به هند بازگشت و در سال ۱۹۹۰ در همانجا مرد. پیروان اُشو معتقدند که اُشو در دوران کودکی دارای احساسات عصیان‌گری، تمرد و استقلال طلبی بوده است مهم‌ترین کتابی که از شخصیتش بحث می‌کند کتاب «اینک برکه‌ای کهن» می‌باشد وی در این کتاب خاطرات فراوانی از کودکی خود نقل می‌کند همانند دو معجزه که برای خود نقل می‌کند و نیز نسبت به هم کلاسی‌ها، معلم، پدر و مادر و بسیاری از انسان‌های دیگر از خود روحیه عصیان‌گری بروز داده است.

همچنین وقتی کتاب‌های اُشو را مطالعه می‌کنیم به خوبی در می‌یابیم که او دارای شخصیتی بسیار مغرور و متکبر است که حتی پیروان خود او از این غرور اُشو آزرده خاطر بوده‌اند و در جاهای متفاوت خود را استاد استادان می‌داند.

بخش مقالات

راجنیشیم

بررسی اندیشه‌های اشو اشو دل‌بستگی زیادی به مذهب تانترای دارد که یکی از فرقه‌های بین مذهبی بودایی و هندوئی است.

تانترای بودایی بیشتر روی مراقبه تاکید دارد و تانترای هندوئی عشق را مهمتر قلمداد می‌کند.

۱ اشو این دو را ترکیب کرده ولی نقش محوری به عشق و کامروایی می‌دهد. در تانترای هندوئی که معمولاً شاکتی پرست نامیده می‌شوند، مینا اینست که «شهوات یا خواهش‌های نفسانی را با تخلیه کامل آنها در مراسم مذهبی بهتر می‌توان تحت فرمان درآورد. غریزه‌ی جنسی را نباید سرکوب کرد، بلکه باید به دقیق‌ترین وجه به اظهار آن پرداخت و در ارضایش کوشید.» ۲ بر همین اساس اشو می‌گوید:

«تانترای... راه‌هایی از مسائل جنسی است.

کمتر روشی تا این حد در زندگی انسان مؤثر بوده است.

روش‌های دیگر هر کدام سبب درگیری بیشتر انسان با مسائل جنسی می‌شوند» ۳...

از این جملات برمی‌آید که او مسائل جنسی را آفت معرفت خداوند و عشق به او پنداشته، راهی برای خلاصی از آن می‌جوید. استدلال اشو اینست که شناخت خداوند با قلب حاصل شود و ذهن مانع آن است؛ زیرا شناخت‌های دنیایی و تصاویر این جهانی در ذهن رقم می‌خورد و معرفت خداوند بدون نقش و صورت بر دل می‌تابد. بنا بر این باید برای فروکاهیدن هجوم ذهنیات و روآمدن و شکوفایی دل برای درک عشق و معرفت خداوند فعالیت آن را کاهش داد. از این رو باید وسوسه‌ها و هوس‌ها را رها کرد تا به محض سر برآوردن، کام گیرند و افول یابند و هر چه زودتر عرصه را خالی کنند، تا شخص به آستانه‌ی مراقبه برسد. پرهیز از هر آنچه هوس‌ها به سوی آن فرا می‌خوانند دغدغه ساز می‌شود. «آنچه منع می‌شود، جاذبه پیدا می‌کند، آنچه انکار می‌شود، به اشاره فرا می‌خواندمان! تنها آگاهی به بازی‌های ذهن است که آزادمان می‌کند؛ نفی و انکار، نفی و انکار نیست، بر عکس فراخوان و ترغیب است» ۴... بنا بر این باید با شهامت و وسوسه‌ها را پذیرفت و ارضا کرد تا ذهن دغدغه مند نشده، مانع کشف و شهود قلبی نگردد. در تانترای عقیده بر اینست که آنچه دیگران را به شقاوت می‌رساند، یک یوگی را به سعادت می‌رساند.

۵ پلیدترین و آلوده‌ترین اعمال برای کسی که می‌خواهد به خدا برسد، مقدس می‌شود. کسی که برای خود لذت‌ها و ماندن در آنها به کامجویی رو می‌آورد تیره بخت و شقی است؛ اما کسی که برای گذر از آنها واردشان می‌شود، راه سعادت و روشنی را در پیش گرفته است.

مبنای روان‌شناختی که تز معرفت‌شناسانه‌ی تانترای پشتمانی می‌کند اینست که در ساختار وجود انسان هفت کانون نیرو قرار دارد. اولین و پایین‌ترین آن در مرکز انگیزش جنسی پایین‌تر از انتهای ستون مهره‌هاست.

نیروی بیکران الهی که در انسان نهفته، آن قدر فروکاسته شده که در این مرکز به صورت کندالینی (مار حلقه زده) فروخفته است. اگر این نیروی الهی (شکتی) برانگیخته شود به تدریج رشد می‌کند و سایر کانون‌های نیرو را فعال می‌سازد تا نقطه‌ی هفتم که بالای سر قرار دارد و نماد آن نیلوفر هزار برگ است.

در آنجا اتحاد با نیروی الهی کشف شده، انسان می‌تواند خداوند را درک کند.

۶ بنا بر این عشق جنسی نقطه‌ی شروع حرکت به سوی خداوند است.

تانترای «کلیدهایی را در اختیار قرار می‌دهد که لجن را به نیلوفر آبی بدل کنی.» ۷ اشو از روش‌های پرهیزگاران در عشق جنسی دلخور است و مراقبه تنها را ناکارآمد ارزیابی می‌کند.

مراقبه باید در پی خالی شدن ذهن و دل انجام شود، در غیر این صورت تیر مراقبه به سختی بر ذهنی آشفته و دلی نا آرام می‌نشیند.

روش درست و مؤثر رسیدن به خدا تلفیق عشق با مراقبه است.

«روش‌های دیگر سبب درگیری بیشتر انسان با مسائل جنسی می‌شوند... خواهش جنسی همچنان باقیست... تنها زمانی ناپدید خواهد شد که شما به آن درجه از هوشیاری برسید که بتوانید انرژی مهار شده‌ی آن را آزاد کنید. این انرژی با پس زدن آزاد نمی‌شود. برای این کار به درک و شعور احتیاج دارید. در همان لحظه‌ای که انرژی از گل و لجن آزاد شود، گل نیلوفر مرداب از میان گل سر برمی‌دارد و از این مرحله نیز فراتر می‌رود، در حالی که مهار کردن و واپس زدن این انرژی، سبب می‌شود هر چه بیشتر در گل و لای فرو بروید.» ۸ مراقبه نیازمند عشق مراقبه سفریست به اعماق درون برای کشف هستی خود و دیدار با خویشتن حقیقی. مراقبه برای دست یافتن به آگاهی از نوع دیگر است که فراتر از ذهن و تفکر مفهومی تحقق می‌یابد. از این رو برای سفر به درون باید از ذهن گذشت. مراقبه در حقیقت فرارفتن از ذهن، بازایستادن جریان تصورات ذهنی و دریافت معرفت و آگاهی بدون صورت است.

آگاهی بی‌صورت ارتباط با دنیای ناشناخته‌ی درون است که خدا را می‌توان آنجا یافت؛ و آرامش و شادمانی و لذت را. برای دست یابی به وضعیت مراقبه باید از هر تلاش فکری رها شد هر تلاشی به برخاستن غبار بیشتر می‌انجامد و امیال و خواسته‌ها و افکار و اهداف و تصوراتی را در ما برمی‌انگیزد. امیال، افکار را به صحنه می‌کشند و هم از این رو با ارضا امیال افکار محو شده، بهترین فرصت برای مراقبه پدید می‌آید. در این وضعیت صورت‌ها و تصاویر از ذهن دست برداشته، انسان به تجربه‌ی ناشناخته و مشاهده‌ی عریان هستی کل نائل می‌شود.

۹ در حقیقت مراقبه خود مرتبه‌ی بالای عشق است.

عشق در مرتبه‌ی اول جنسیست و به صورت سکس ظاهر می‌شود، مرتبه‌ی دوم عشق به همه است.

مرتبه‌ی سوم دعاست و مرتبه‌ی چهارم وحدت با هستی، مراقبه و سکوت.

۱۰ البته آشو توضیح نمی‌دهد که چه رابطه‌ای میان این چهار سطح است و چگونه سکس به عشق به همه تبدیل شده، به دعا و سر انجام به مراقبه می‌رسد. فقط رابطه‌ی بین اول و چهارم تا حدودی از سخنان او به دست می‌آید و آن اینکه ارضای آزاد امیال سبب می‌شود که افکار از سرسختی دست برداشته و ذهن را رها کنند و در این روند می‌توانید نظاره‌گر آنها بوده، به مراقبه برسید. «سعی کنید تا خواستن را درک کنید. سعی کنید آرزو را بفهمید. سعی کنید خیالبافی را بشناسید. آنچه که لازم است همین‌هاست.

خیلی ساده، فقط سعی کنید با عملکرد ذهنتان آشنا شوید. با تماشای عملکرد آن، ذهن ناپدید می‌شود. فقط یک نگاه درست به عملکرد درونی ذهن، سبب توقف آن می‌شود. در این ایستایی، ذهن به روشن بینی می‌رسد. در این توقف، ذهن طعم کاملاً تازه‌ای از بعدی کاملاً تازه از هستی را می‌چشد»

۱۱ در جریان مراقبه اتفاقی که می‌افتد اینست که شخص تمام امیال و افکار و اعمالش را به صورت دیگری مشاهده می‌کند.

گویا تماشاچی صحنه‌ی تئاتریست که خودش در آن بازی می‌کند؛ اما خود حقیقی تماشاچیست و خود خیالی بازیگر. آن‌گاه اگر پلیدترین اعمال هم از او صادر شود، به معصومیت او خدشه‌ای وارد نخواهد شد؛ زیرا این اعمال شخص دیگری است، کسی که او که بازیگر است و خود حقیقی و آگاه از آن وارسته، ناظر و مراقب اوست و در اثر مراقبه همواره خود آگاه بوده، از خود بازیگر نیز بیرون آمده، وارسته می‌شود و گویی در هر لحظه مراقبه تازه متولد می‌شود.

۱۲ از این منظر «کل کائنات یک شوخی است.» ۱۳ صحنه‌ی بازی که همواره جریان دارد و «خداوند همیشه در حال شوخی است.

به زندگی خودت نگاه کن خنده آور است! به زندگی دیگران نگاه کن، همه اش شوخی خواهی یافت.

۱۴ بنا بر این کسی که می‌تواند بخندد کسی که طنزآمیزی و تمامی بازی زندگی را می‌بیند می‌خندد و در بطن خنده به اشراق خواهد رسید.

۱۵ درنگی در مراقبه اشو ملاقات با ناشناخته و رویارویی با هستی محض طی مراقبه البته چیز است که در عمل، اشو جایگزین دیگری برای آن قرار می‌دهد. زیرا از راهی که او دنبال می‌کند، به آن مراقبه الهی نمی‌رسد. در روش او مراقبه به مشاهده‌ی همین افکار و امیال محدود شده، به دیدار با هستی و درک کلیت وجود نمی‌رسد. از این رو توصیه می‌کند:

«درباره‌ی امیال و خواهش‌ها هوشیار باش. وابستگی پدیدار می‌گردد. این وابستگی چیزی نیست که برای پدیدار شدنش بکوشی، به طور طبیعی به دنبال آگاهی از وابستگی می‌آید.» ۱۶ بنا بر این لازم نیست که اعمال خود را تغییر دهی و یا امیال خود را مهار کنی همه‌ی خواسته‌هایت را آزادانه کامیاب ساز و تنها نظاره‌گر باش. عشقت را در مراقبه‌ات و مراقبه‌ات را در عشقت جاری ساز. این همان چیز است که من تعلیم می‌دهم. این همان چیز است که زندگی پویا می‌خوانمش و زندگی مذهبی، زندگی پویاست. ۱۷ در اینجا دیگر سخن از هستی محض نیست، بلکه همین دنیا و لذت و شادکامی آن مهم است.

خود حقیقی تو با آن هستی ناشناخته مرتبط نمی‌شود. بلکه می‌آموزی که چگونه در این زندگی پویا، همان جایی که هستی بمانی و نظاره‌گر خود بازی‌گر باشی و به شوخی زندگی بخندی. زندگی روبه لذت و خوشی و عیش است در این زندگی پویا انسان به مراقبه و درون‌کاوی می‌پردازد برای اینکه به هسته‌ی مرکزی هستی خود و ژرف‌ترین لایه‌های وجود خویش دست یابد و این در حالیست که «لذت درونی‌ترین هسته‌ی توست.» ۱۸ و صد البته این لذت و شادمانی خالی از رنج و افسردگی نیست در لحظاتی غرق در شغف و در لحظاتی در افسردگی عمیق به سر خواهی برد.

۱۹ زیرا این دنیا، جهان تراحم و محدودیت است.

لذت و شادمانی آن نیز محدود و آمیخته با حزن و رنج است.

۲۰ اشو مدعیست که راهی تازه گشوده و به کمک شرق و غرب گمراه آمده است تا زندگی معنوی را تجربه کنند.

شرق شکست خورده، چون سعی در انجام مراقبه بدون عشق دارد و غرب هم شکست خورده، چون در پی عشق بدون مراقبه است. تمام تلاش من اینست که به شما فرایندی بدهم، کلیتی که در برگیرنده مراقبه و عشق باشد. شخص باید چه به تنهایی و چه با مردم شاد باشد.

۲۱ بدین سان مراقبه هستی محض و خدای مطلق متعالی جای خود را به خدای دیگری می‌دهد خدا شیء نیست، موضع است. موضع جشن و سرور.

۲۲ زندگی در گرو صداقت با عشق و صمیمیت است و خدا را با این صداقت می‌توانی احساس کنی. او زندگی و شادمانی و خوشبختی است، پس در پی او باش نه کسی دیگر و او را، عشق و صمیمیت را، خوشی و شادی را، هر جا و در رابطه با هر کس یافتی با او باش. صمیمیت حالتی از وجود توست. صمیمی هستی، با کدام و چه کسی، ابداً مهم نیست.

۲۳ با توصیه‌های اشو دیگر اثری از خانواده باقی نمانده، به جای آن کمون را پیشنهاد می‌کند. کمون نمونه‌ی پیوند یا تجمعی از روح‌های آزاد است.

۲۴ تعداد افراد هر کمون بین پنج هزار تا پنجاه هزار نفر است.

به این سان اشو می‌پندارد که انسان را از وابستگی آزاد کرده و عشق و شادی را به جای آن نهاده است. در حالی که وابستگی به یک نفر بسیار سهل‌تر و کم‌خطرتر از وابستگی چند هزار نفر به هم است.

در این صورت اگر مشکلی پیش آید شما با جنگ‌های قبیله‌ای مواجه می‌شوید. گذشته از این اشو که همواره بر طبیعی بودن پافشاری می‌کند، ۲۵ چگونه این قدر از مسیر طبیعت بیرون زده و پیوند زناشویی و تداوم نسل و رابطه‌ی فرزندی و پدری و مادری را انکار می‌کند؟ هرزگی چگونه راه خود را به سوی خدا می‌یابد؟ ممکن است اشو به ما پاسخ دهد که عشق جنسی و رابطه‌ی سکس خود ویرانگر است و اگر آن را آزاد گذاشته، اندکی مراقبه و تأمل در فرصت مناسب به آن تزریق کنی نابود خواهد شد و

آنگاه آگاهی به جای فریب عشق به دل راه پیدا می‌کند.

در جواب باید بگوییم که درست است برای کسی که می‌خواهد به جایی برسد و خردی معنوی دارد، تجربه‌ی رابطه‌ی هرز جنسی و عشق‌های کور نافرجام ممکن است بیدارگر باشد، اما وظیفه‌ی مربی برداشتن موانع و انداختن مریدان در دره‌ی عشق جنسی و رابطه‌ی سکس نیست. مباح کردن ناروای معنوی به غبار آلود کردن و کژی انداختن در راه سلوک می‌انجامد. راه تربیت و معنویت باید مستقیم و روشن باشد و دور از هر دروغ و فریب. اما کسی که هنوز درگیر توهمات بوده، آگاهی کافی را به دست نیاورده، به اندازه‌ی خود خطا خواهد کرد.

در اینجا استاد باید در درجه‌ی اول با تغافل و بخشش، سپس با تنبیه و هشدار و البته هوشمندی و شقفت معنویت‌جوی خود را به راه آورد. در غیر این صورت مباح کردن هر انحراف، سر دادن هر دروغ و نیک شمردن هر خطا نمی‌تواند روشنگری رهرو و استحکام و استقامت راه معنوی را تأمین کند.

آیین معنوی راستین باید عشق ناپاک را از عشق پاک جدا ساخته و راه تقدیس عشق را شفاف نماید و هدایت نیروی عظیم عشق به سوی حقیقت عشق حقیقی را به جای عشق شهوانی آزاد و غیر اخلاقی قرار دهد. زمانی که مرد و زن با عشق به یکدیگر پیوند می‌خورند، به دلیل جاذبه‌ی عشق و نیاز جنسی در تلاش خلق یک وحدتند. اما این وحدت هرگز اتفاق نمی‌افتد. اگر هم اتفاق بیفتد موقتی و جزیبست که واقعاً فرقی نمی‌کند اتفاق بیفتد یا نه. در حقیقت، بر عکس، این امر اشتیاق بیشتر برای وحدت، نیاز و شوق بیشتر برای وحدت نهایی را به وجود می‌آورد؛ اما هر بار به دنبال انجام آن [رابطه‌ی جنسی] ناکامی حاصل می‌شود ... ۲۶ [از این جاست که] عشق یک بینش بزرگ را در اختیار ما قرار می‌دهد و به این دلیل است که من از عشق دفاع می‌کنم. اما به یاد داشته باشید که شما باید از این مرحله بگذرید. تمام حرف من اینست که شما باید به فراسوی این مرحله بروید. عشق باید یک وسیله باشد.

۲۷ ... عشق یک تجربه‌ی بزرگ است چیزی که موجب می‌شود شما حقیقت مطلق را احساس کنید اینکه تنها به دنیا آمده‌اید، تنها زندگی می‌کنید و تنها می‌میرید و با هیچ دارویی هم نمی‌توان زهر این تنهایی را از بین برد ... انسان باید این تنهایی را درک کند، باید در این تنهایی فرو برود، باید تا اعماق آن برود، ولی همین که به هسته‌ی تنهایی‌اش رسید، ناگهان آن تنهایی محو می‌شود، دیگر تنهایی وجود ندارد و آنجا تنها خدا حاضر است. شما تنها هستید چون خدا تنهاست.

۲۸ اشو این میل به وحدت را به خوبی دریافته و به درستی آن را به خداوند و رسیدن به او مربوط می‌سازد، اما مشکل اینجاست که با روابط عشقی و جنسی آزاد انسان همواره به سوی لذت‌های حسی و زودبای فراخوانده می‌شود و هیچ منعی هم وجود ندارد و باید از یک جا اراده کند و خود را از این هوسرانی بازدارد ولی اشو هیچ زمان و مرحله‌ای را مشخص نمی‌کند.

اگر قرار باشد که گذر از لذت‌های جنسی خود به خود پیش بیاید در حقیقت هیچ گاه نخواهد آمد، مگر اینکه شخص توانایی جنسی خود را از دست بدهد. پس هر بار می‌تواند بگوید شاید این بار به آن تنهایی عمیق و درک توحید برسم. وقتی قید را از لذت‌ها و خوشی‌های در دسترس برداریم به تجارب معنوی امان ظهور نمی‌دهند. ممکن است برای التیام حالت افسردگی و دلزدگی بعد از این لذت‌ها و خوشی‌های ناپایدار توهمی از خدا بسازیم و بگوییم این حالت دریافت توحید و تنهایی و یکتایی خداست.

اما به راستی خدا را تا خدایی نشوی نمی‌توانی بشناسی و برای خدایی شدن راهی جز راهی از هوس‌ها و آسمانی شدن وجود ندارد. مگر اینکه خدا را همین لذت و خوشی این جهانی بدانیم ۲۹ و اشو دقیقاً همین گوساله را می‌پرستد. راه حل او مبنی بر جمع میان عشق و مراقبه به این جا می‌رسد که می‌گوید:

در فعالیت جنسی نیز به همین صورت درد و رنج وجود دارد. فعالیت جنسی نشان می‌دهد که انسان همیشه زخمی و مهجور است و

هرگز نمی‌تواند از طریق عمل جنسی به اوج لذت برسد. این وضعیت، انسان را به رسیدن به دیگری می‌خواند. اما او بار دیگر به خودش برمی‌گردد و تا زمانی که آرزوی رسیدن به وحدت ادامه یابد ناراحتی هم تداوم می‌یابد.

۳۰... بگذارید اندوه شما در عشق زیارتی در نیایش باشد.

بگذارید این تجربه‌ی اندوه یک مراقبه بزرگ و عمیق باشد.

اول شما باید خود را در درون وجودتان حل کنید. شما نمی‌توانید آن را در انسان دیگر حل کنید. این حالت برگشت پذیر است. فقط برای یک لحظه می‌توانید حالت فراموشی را به وجود آورید. پس فعالیت جنسی هم مثل الکل، مثل الکل طبیعی عمل می‌کند. ۳۱ اشو در عشق و رابطه‌ی جنسی فاصله را دیده، حزن و اندوه را کاملاً طبیعی می‌داند و البته آن را مبارک معرفی می‌کند.

او روابط جنسی را و عشق شهوانی را آزاد اعلام می‌کند تا به این اندوه برسد و سپس می‌گوید این اندوه را جدی بگیرید. میل به وحدت و رهایی از تنهایی شما را به رابطه‌ای و به عشقی فرا می‌خواند اما اوج این رابطه برای لحظه‌ای شما را از خود بی‌خود می‌کند مثل مشروبات الکلی که از طریق شیمیایی شما را از خود بی‌خود می‌کند.

رابطه‌ی جنسی و عشق جنسی نیز برای لحظه‌ای اما از راه طبیعی و نه شیمیایی این کار را می‌کند.

بگذار چنین شود تا تو به فکر راهی دیگر برای حل این مشکل بیفتی. البته او هشدار می‌دهد که هر بار این میل شدیدتر می‌شود و این جاست که باید چاره‌ای اندیشید. او اذعان می‌کند که این سراب است حالتی عرفانی اما از دست رفتنی و برگشت پذیر که گرهی را نمی‌گشاید. توصیه‌ی اشو اینست که بارها و بارها رابطه‌ی جنسی را تکرار کنید و هر بار از فرصت به درون بازگشتن استفاده کنید تا بتوانید بالاخره در ژرفای این تنهایی خدای یکتا را بیابید. او توضیح نمی‌دهد کسی که برای شهواتش حد تعریف شده‌ای ندارد، چگونه به طور طبیعی از این لذت در دست رس صرف نظر می‌کند.

بلکه رهایی شهوات نتیجه‌ای بر عکس داشته، شخص نسبت به این لذات شرطی می‌شود و در یک تسلسل لذت طلبی می‌افتد و همواره وحشی‌تر، هوسران‌تر و حیوانی‌تر خواهد شد.

یا اینکه از این رنج‌های پس از لذت و اندوه‌های بعد از شادی به شدت سرخورده و افسرده شده، به پوچی و بی‌معنایی می‌رسد. راهی جز این نیست که حریمی برای جاده قرار داده شود که بی‌راه از راه باز شناخته شود و انسان در جایی غیر از لذت طلبی افسار گسیخته و خوشی خواهی پوچ در جستجوی خویشتن و خداوند برآید و این راهیست که تربیت عرفانی در اسلام ارائه داده، از همان آغاز مهار عشق و روابط جنسی را توصیه می‌کند و در صورت قرار گرفتن عشق و سکس در چارچوب روابط خانوادگی مهارت در پایداری بر عشق را سر مشق می‌سازد. نتیجه‌گیری که عشق جنسی ابزار و وسیله‌ای برای سیر و سلوک است و در نهایت نظرش اینست که هدف همین لذت و شادمانی در روابط جنسی و عشق بازی است.

تمام کوشش او در تبیین و تعلیم تز عشق + مراقبه اینست که مراقبه لذت و شادی لحظه‌ی عشق بازی را افزایش داده و اندوه و افسردگی پس از آن را فروکاهیده، تحمل پذیرتر می‌کند.

اهمیت و ضرورت آمیختن یا جمع میان عشق و مراقبه به این خاطر است که ذهن هم موقع لذت بردن مزاحم بوده، مانع این می‌شود که با تمام حواس از معاشقه لذت ببری و هم پس از آن اندوه به بار می‌آورد. زیرا به گذشته معطوف است و خاطراتی به همراه دارد، خاطراتی از پایان لذت از خطاهایی که وجدان اخلاقی آنها را پذیرفته، با طبیعت و فطرت انسان سازگار نیست. هم از این رو توصیه می‌کند که ذهن و اندیشه را در فرایند مراقبه کنار گذاشته، از امیال و هوس‌های طبیعی خود پیروی کنید، تا از لذت و خوشی زندگی بهره‌مند شوید. ندای درونتان را ارج بنهید و از آن اطاعت کنید. به خاطر داشته باشید:

من تضمین نمی‌کنم که آن ندا همیشه شما را به راه راست هدایت کند.

بیشتر اوقات شما را به گمراهی می‌برد...، این حق شماست که آزادانه به گمراهی بروید. این بخشی از کرامت شماست.

حتی در مقابل خداوند بایستید... درستی و نادرستی امور را به کنار بگذارید. ۳۲ این طور زندگی کردن هیچ لحظه‌ی باشکوه و افتخار آفرینی را در زندگی پدید نمی‌آورد و همواره باید از خود و گذشته‌ی خود گریخت. گریز اشو از خویش و از گذشته تا حدیست که بارها نام خود را تغییر داده ۳۳ و تصریح می‌کند که گذشته ارزش یادآوری ندارد و نیز می‌گوید که من پاسخگوی حرف‌های دیروزم نیستم. ۳۴ او می‌کوشد بحران معنویت انسان معاصر را بدون تغییر در شالوده‌های فکری و اصول اخلاقی آن برطرف سازد. لذا معنویت و عرفان را در همین هوس پرستی تزریق کرده، تفسیری از عرفان ارائه می‌دهد که امیال و اهوای انسان هبوط کرده و از خدا دور افتاده را مباح شمرده و تأمین کند.

در این مسیر همه‌ی کامجویی‌ها را خدا معرفی کرده، در این باره از میراث و ادبیات عرفانی شرق نهایت سوء استفاده انجام داده هر گونه تحریفی را اعمال می‌کند.

در یک کلام اشو یک فریب بزرگ در آستانه‌ی هزاره‌ی سوم بود که خودفریبی انسان معاصر برای توجیه هوسرانی‌ها و نادانی‌هایش را نمایندگی کرد. اعتراف اوست که خود را سرآغاز خودآگاهی مذهبی کاملاً نوبنی ۳۵ معرفی کرده و درباره‌ی مذهب اظهار می‌دارد که: همه آیین‌ها بر پایه دستاویزی ساختگی بنا شده است.

همه شیوه‌ها دروغینند... می‌توان دستاویزهای تازه‌ای به بار آورده و دین‌های تازه‌ای پدید آورد. دستاویزهای کهنه فرسوده می‌شوند. دروغ‌های کهنه از رنگ و بو می‌افتند و به دروغ‌های نوتری نیاز خواهد بود.

۳۶ سوتیرها: اشو از روش‌های پرهیزگاران در عشق جنسی دلخور است و مراقبه تنها را ناکارآمد ارزیابی می‌کند. مراقبه باید در پی خالی شدن ذهن و دل انجام شود، در غیر این صورت تیر مراقبه به سختی بر ذهنی آشفته و دلی نا آرام می‌نشیند. روش درست و مؤثر رسیدن به خدا تلفیق عشق با مراقبه است.

مراقبه سفریست به اعماق درون برای کشف هستی خود و دیدار با خویشتن حقیقی. مراقبه برای دست یافتن به آگاهی از نوع دیگر است که فراتر از ذهن و تفکر مفهومی تحقق می‌یابد. از این رو برای سفر به درون باید از ذهن گذشت. در جریان مراقبه اتفاقی که می‌افتد اینست که شخص تمام امیال و افکار و اعمالش را به صورت دیگری مشاهده می‌کند.

گویا تماشاچی صحنه‌ی تئاتریست که خودش در آن بازی می‌کند؛ اما خود حقیقی تماشاچیست و خود خیالی بازیگر. که عشق جنسی ابزار و وسیله‌ای برای سیر و سلوک است و در نهایت نظرش اینست که هدف همین لذت و شادمانی در روابط جنسی و عشق بازی است.

مؤلف:

حمیدرضا مظاهری سیف

پی‌نوشتها:

۱. اشن گوروجی، ساراها ۳، ترجمه هما ارژنگی، ص ۶۱ تا ۶۴.
۲. کدارنات تیواردی، دین شناسی تطبیقی ی. ترجمه‌ی مرضیه شنکایی. ص ۴۸ و ۴۹.
۳. ساراها ۳، ص ۹۱.
۴. اشو، یک فنجان چای، ترجمه مسیحا برزگر، ص ۱۴۵.
۵. شایگان، داریوش، ادیان و مکتب‌های فلسفی هند ج ۲ ص ۷۱۳.
۶. همان. ج ۲ ص ۷۱۶ تا ۷۱۹.

۷. اشو، الماسه‌های اشو، ترجمه مرجان فرجی، ص ۲۴۰.
۸. ساراها ۳ ص ۹۱.
۹. ساراها ۳ ص ۱۲۵.
۱۰. اشو، شهامت، ترجمه‌ی خدیجه تقی پور، ص ۸۰ تا ۹۲.
۱۱. ساراها ۴ ص ۱۵.
۱۲. شهامت ص ۴۷.
۱۳. الماس‌های اشو ص ۱۰۵.
۱۴. الماس‌های اشو ص ۲۶۶.
۱۵. اشو، آفتاب در سایه، ترجمه عبدالعلی براتی، ص ۷۲.
۱۶. یک فنجان چای ص ۴.
۱۷. الماس‌های اشو ص ۱۳.
۱۸. الماس‌های اشو ص ۳۴۱.
۱۹. اشو، پیوند، ترجمه عبدالعلی براتی، ص ۱۶۲.
۲۰. امام علی ع در وصف دنیا فرموده است:
«سرورها مشوبٌ بالحزن»، شادی آن با اندوه آمیخته است.
بحار الانوار ج ۷ ص ۱۱۹.
۲۱. شهامت ص ۱۷۹.
۲۲. الماس‌های اشو ص ۱۳۰.
۲۳. پیوند ص ۴۸.
۲۴. اشو، آینده‌ی طلایی، ترجمه مرجان فرجی، ص ۹۸.
۲۵. ساراها ۳ ص ۱۱۸ تا ۱۲۴.
۲۶. اشو، آواز سکوت، ترجمه میرجواد سید حسینی، ص ۱۳۲ و ۱۳۳.
۲۷. همان، ص ۱۳۳ و ۱۳۴.
۲۸. همان، ص ۱۳۵.
۲۹. شهامت ص ۱۲۵.
۳۰. آواز سکوت ص ۱۳۱.
۳۱. همان، ص ۱۳۲.
۳۲. شهامت ص ۲۶ و ۲۷.
۳۳. اشو، اینک برکه‌ای کهن، ترجمه سیروس سعدوندیان، ص ۴۱.
۳۴. اشو، ریشه‌ها و بالها، ترجمه مسیحا برزگر، ص ۱۷۵.
۳۵. الماس‌های اشو ص ۳۶۶.
۳۶. اشو، مراقبه هنر وجد و سرور، ترجمه فرامرز جواهری نیا، ص ۲۰.

چکیده:

امروزه بشر خسته از زندگی مدرن، تشنه بازگشت به معنویت اصیل است.

معنویتی که علاوه بر انطباق با حقیقت و همسویی با غایت هستی، انسان آشفته امروز را تسکین داده و آرامشی عمیق و پیوسته به او ارزانی دارد. مکاتبی نو به نو در این بازار پر مشتری وارد می‌شوند، خود و فرآورده‌های جدید خود را عرضه نموده و به آزمون می‌گذارند. از جمله مدعیان پر مشتری در بازار معنویت طلبی، «اشو» است.

وی که سکس را با مراقبه تلفیق نموده و به رغم خویش، راهی جدید فرا روی بشریت گزارده است، ادعای خدا جویی و دین داری را به صورت برجسته‌ای در گفته‌هایش تبلیغ می‌کند.

در این نوشتار تلقی اشو نسبت به پاره‌ای از مفاهیم دینی از جمله «خدا»، «دین» و «دیانت» مورد بازخوانی، تحلیل و اندکی به نقد گذاشته شده است.

در بیان اشو خدا هر چند «حقیقت» دارد اما موجودیست ناقص و ضعیف که نباید و نمی‌تواند «غایت» سیر سالک واقع شود. «دین» هم تجربه‌ایست درونی و فردی و تهی از رسالت‌های اجتماعی. این سیر درونی که از منظر اشو در قالب «مراقبه» انجام می‌پذیرد اگر با هدف «تحصیل شادمانگی» استمرار یابد «دیانت» نام می‌گیرد.

برای حصول به «ادیان موجود» نیازی نیست و اصولاً خداوند برای انسان نظامی به نام «شریعت» ف تعبیه نموده است.

نگاهی کوتاه به زندگی اشو باگوان راجینش مشهور به اشو در سال ۱۹۳۱ در هند دیده به جهان گشود. وی در سال ۱۹۵۳ رشته فلسفه را به پایان رساند و به مدت ۹ سال در دانشگاه جبال پور هند به تدریس فلسفه مشغول بود و سال‌ها به مذاکره علمی با بزرگان فلسفه و عالمان هندی پرداخت. اشو در سال ۱۹۷۴ اقدام به تاسیس یک مرکز مراقبه (به نام کمون بین المللی اشو) در هند نمود که بعداً به یکی از بزرگترین مرکز مراقبه در هند تبدیل شد.

وی در سال ۱۹۸۱ به آمریکا مهاجرت کرد. در این سفر توانست مریدان زیادی گرد آورد به طوری که شاگردان وی شهرکی به نام وی در یکی از اماکن آمریکا بنا کردند.

اما بعد از ۴ سال در یک اقدام مبهم، دولت آمریکا دستور اخراج اشو را صادر کرد. در مورد اخراج اشو دو نظریه وجود دارد:

«پیروان و مریدان اشو می‌گویند اشو کلیه ارزش‌های جامعه آمریکا را زیر سؤال برده و راهی جدید جلوی انسان‌ها قرار می‌داد بنا بر این سران آمریکا از او احساس خطر کردند و او را اخراج کردند.

اما گروهی دیگر معتقدند که اشو به دلیل افساد اخلاقی افراطی که در آمریکا در پیش گرفته بود اخراج شد.

گفتنی است که اسناد سازمان اتباع خارجه آمریکا که وزارت امور خارجه هند هم آنها را تایید می‌کند موید نظر دوم است.

اشو اهل نوشتن نبود و هرگز کتابی نوشت اما آثار او همه از سخنرانی‌های وی گرفته شدند. سخنرانی‌های اشو را بیش از ۷۰۰۰ جلسه شمرده‌اند.

وی سخنوری چیره دست بود که توانست پیروان زیادی از کشورهای مختلف به مکتب خود جذب کند.

اشو مطالب زیادی در تایید و ترویج یوگا دارد تا حالی که یک کتاب مستقل از اشو به نام «هفت بدن هفت چاکرا» (که مراقبه اشو را در قالب تعالیم یوگا آموزش می‌دهد) به چاپ رسیده است.

اشو همین طور از یکی از آیین‌های هندی به نام آیین تنتره به شدت تاثیر پذیرفته و این مطلب را در مباحث زیادی به طور شفاف یادآوری کرده است.

وی همچنین از کسی به نام شیخ کبیر و از بودا متأثر است و همین طور پاره‌ای از تعلیمات مولوی را در آثارش منعکس کرده است.

از نظر مبنایی وی مفاهیمی مثل تناسخ (حلول ارواح گذشته در پیکر جنین یا در پیکر موجودات دیگر) و روح کیهانی را پذیرفته است.

حکایات کودکی اشو، نشان از روح عصیان گری در وی دارد. حس تمرد و عصیان اشو طوری بوده است که در کودکی در کلاس درس پاهایش را روی میز قرار می‌داد. این عمل اعتراض معلم را در پی داشت. اشو به معلم چنین پاسخ گفت: «میز اعتراضی ندارد، این مسأله‌ایست بین من و میز... این طوری بهتر می‌توانم مطالب نامفهوم شما را بفهمم.» روزی اشو بر خلاف هنجارهای موجود موی سرش را بلند می‌گذارد و تعدادی فکر می‌کنند وی دختر است. پدر اشو که نمی‌تواند کنایه‌های مردم را بشنود به عنوان اعتراض، موی سر اشو را می‌کند. اشو به سلمانی می‌رود و موی سرش را از ته می‌تراشد.

(در هند کسی که پدرش مرده این کار را انجام می‌دهد) اشو بعد از نقل عکس العملش در مقابل پدرش می‌گوید: «این آخرین کاری بود که پدرم با من کرد. چون می‌دانست پاسخ خطرناک‌تر خواهد بود.» «مفهوم خدا از نگاه اشو» یکی از مفاهیمی که در گفتارهای اشو به آن پرداخته شده، حقیقتی روشن به نام «خدا» است. گفته‌های اشو در مورد این مفهوم آشنا، از تصویری مبهم پرده بر می‌دارد که اشو در مورد آن ذات مقدس داشته است. وی گاهی خدا را معادل شادی می‌شمارد؛ «خدا برای من چیزی نیست مگر شادی، پس شادمان باش و بگذار شادی‌ات، عبادت باشد.» گاهی خدا را همان موضع سرور می‌داند. جای دیگر خدا را همان زندگی می‌داند و معبودی غیر از هستی را انکار می‌کند. در گفتار دیگری معتقد می‌شود «خدا را نمی‌توان ثابت کرد، امکان مطرح ساختن هیچ بحثی در موافقت یا مخالفت با خدا وجود ندارد.» تمامی مباحث خداشناسی از نظر وی هیاوی بیش نیستند، آن هم هیاو برای هیچ. از منظر اشو اندیشیدن به خدا سودی ندارد و انسان باید همه چیز را در مورد خدا فراموش کند و فقط خود را آماده دیدار خدا کند، تنها در این صورت است که خدا به دیدار انسان می‌آید. جالب‌تر این که این «آمادگی» هم فقط در خوش بودن، رقصیدن، ترانه خواندن و مراقبه کردن خلاصه می‌شود. در نگاه وی، «خدا نه یک شخص که یک حضور است. خدا نه خدا که خداوندی است.»

گاهی خدا را اصل انسان می‌داند البته انسانی که از ماده تشکیل شده است.

اشو گاهی از خدایی یاد می‌کند که خالق همه چیز نیست و اشاره به پاره‌ای از پدیده‌هایی می‌کند که خدا در شش روز خلقت عالم، آنها را نیافریده اما ژاپن و شوروی توانسته‌اند آنها را خلق کنند و گاهی از خدایی نام می‌برد که از عالم مادی پدید آمده است.

این حقیقت از نظر اشو آنچنان مبهم است که دیگران را از جستجوی خدا بر حذر می‌دارد:

«مردم به نزد من می‌آیند و می‌گویند، ما آرزوی جستجوی خدا را داریم. من به آنها می‌گویم در این باره با من صحبت نکنید. این مقوله را به بحث نکشید. هر گونه صحبتی در مورد خداوند بی‌فایده است.

هیچ معنا و مفهومی در آن چه می‌گویند نیست» هم چنان که جمع بندی کلمات اشو در مورد خداوند کار مشکلیست «راه‌های رسیدن به خدا» در کلام اشو هم منحصر به خود وی است.

از منظر اشو اولاً مباحث استدلالی و منطقی برای شناخت خدا راه به جایی نمی‌برد و روی آوردن به خدا از راه عقل و برهان همانا از دست دادن خداوند است و اصولاً کل شناخت بعد از فرو افتادن پرده دانش، می‌شکند چرا که عقل و منطق باز داده‌اند. البته اشو در کلام دیگر به تناقض گویی می‌پردازد و معتقد می‌شود از راه عقل و هوش می‌توان خدا را شناخت. «از راه دانش

نمی‌شود به خدا رسید و از راه باور نمی‌شود خدا را شناخت بلکه از راه عقل و هوش می‌توان شناخت، برای شناخت خدا هوشی فراوان نیاز است.»

از نگاه اشو یگانه راه شناخت خداوند عشق است.

از عجایب کلام اشو این نکته است که وی خدا را هدف نمی‌داند و اصولاً او به خدا علاقه‌مند نیست و آن چه برای اشو مهم است به تعبیر خودش «عشق» است و خدا چون ابزار رسیدن به عشق است اهمیت پیدا می‌کند که البته خدا و هم مذهب در پی شادمانی از راه می‌رسند و تصریح می‌کند که هدف عارف خدا نیست بلکه عشق است و عارف کاری با خدا ندارد. «عارف در جستجوی شادمانی به زندگی روی می‌آورد. او پروای خدا در سر ندارد. البته عارف در راه خود خدا را هم می‌یابد. اما او در جستجوی شادمانی است.»

بنا بر این عرفان هیچ گونه مجموعه باورهایی در مورد بی‌خدایی یا با‌خدایی ندارد. عرفان بر هیچ باوری متکی نیست.» از این بیان روشن می‌شود عرفان اشو، عرفان بدون خداست و اگر خدا مطرح است خدایست که فقط حکم یک وسیله را دارد نه هدف. خدا ابزار است نه مقصد، راه است نه غایت. به همین جهت به صراحت می‌گوید:

«همه چیز را در مورد خدا فراموش کن. فقط به جستجوی شادمانی پرداز.» راز این که اشو نمی‌تواند خدا را مقصد بداند در این نکته نهفته است که از منظر وی، شناخت خدا به طور بلا واسطه امکان ندارد. «خدا را نمی‌توان به طور مستقیم یافت. من می‌گویم شادمانی را جستجو کن تا خدا را بیابی، اگر خدا را جستجو کنی او را نخواهی یافت و بیش از پیش بدبخت و غمگین خواهی شد.» عشق چنان در مرام اشو برجسته می‌شود و همه چیز را تحت الشعاع قرار می‌دهد که نه فقط به مراقبه نیازی نیست بلکه فراموشی خدا هم امکان پذیر است.

«اگر عاشق باشی، می‌توانی خدا را کاملاً فراموش کنی، چرا که از عشق هر چیزی امکان پذیر است.»

«دین در نگاه اشو»

نگاه اشو به «ادیان» از حوزه‌های قابل کنکاش در آثار اشو هست.

نکته اساسی اینست که تلقی وی از دین هر چند این گونه تلقی سابقه دار و البته مخدوش است «نگاه زمینی» به دین است. اشو دین را نه به عنوان «راه واقعی» جهت سعادت بشر که به عنوان «پدیده‌ای ساخته دست بشر» می‌داند. وی اصولاً تلقی وحیانی نسبت به دین ندارد و این مطلب که خداوند سامانه هدایت بشر را در عرصه دین و دیانت کار گذاشته باشد به شدت انکار می‌کند. بالاترین مطلبی که می‌توان از خوش بینی اشو نسبت به ادیان ادعا نمود اینست که وی بعضی از بزرگان ادیان دین به معنی عام را انسان‌های عارف و روشن ضمیر می‌داند، انسان‌هایی که صاحب تجربه معنوی و غیبی‌اند. پایه گذاران ادیان مشهور که مشمول این خوش بینی اند محمد صلی الله علیه و آله و سِیِّم، عیسی علیه السلام، بودا و زرتشتند. از گفته‌های اشو در مورد «خدا»، «دین» و «پیامبر» بر می‌آید که عناصر دین از منظر اشو اگر گفتارهای اشو به صورت «نظام معنوی» تصویر شوند با هم دیگر کاملاً هم خوانی و تناسب دارند، چون خدایی که اشو می‌پذیرد صلاحیت اینکه «غایت اصیل هستی» واقع شود ندارد (گفته شد از نگاه وی خدا خالق همه چیز نیست) و این خدا از این نظر که تأمین کننده سرور و شادمانگیست از نظر اشو اهمیت پیدا می‌کند و به همین جهت شاد بودن را عین دین داری می‌داند و منطقاً چنین خدایی نمی‌تواند «برنامه‌ای به نام دین، برای زندگی بشریت طراحی نماید. نتیجه منطقی چنین برداشتی از خدا، اینست که هیچ پیامبری ادعای «مکتب دار بودن» نکرده است و پیامبران حداکثر افرادی دارای تجربه معنوی اند نه بنیان گذاران شریعت و داعیه داران هدایت بشر. اشو بعد از پذیرش حسی به نام «نیاز به شادمانی» می‌گوید:

«این احساس هنوز در جایی در ژرفای وجود تو در تکاپوست. هم چنان تو را می‌خواند تا دوباره پیدایش کنی. تمام ادیان از این

میل و احساس به وجود آمده‌اند و گرنه هیچ دلیلی بر وجود دین نبود، زیرا دین هیچ هدف عملی را بر آورده نمی‌کند. به همین دلیل از نظر انسانی که عملگراست دین چیزی بیهوده جلوه می‌کند. هیچ فایده‌ای ندارد، تلف کردن وقت است»

از بیان بالا- به وضوح بر می‌آید که وی پیدایش دین را نه جعل شارع که مربوط به یک میل و احساس می‌داند. در نگاه قرآن خداوند جاعل و باعث دین است و رسولان الهی تنها، وظیفه ابلاغ این رسالت را به عهده دارند و در جعل دستورات شریعت سهمی ندارند. دینی که حتی پیامبرانش هم فقط مُبَلِّغ و پیغامبرند کجا و دین برآمده از میل و احساس بشر کجا؟ اگر در مقام دفاع از اشو بگوییم منظور وی اینست که ادیان برای رشد این میل آمده‌اند که البته این قول با دیگر گفته‌های اشو در ستیز است باز «عدم جامعیت دین» و «نفی رسالت اجتماعی دین» از این جملات استفاده می‌شود. از دید اشو، دین چون نظام و حیانی و الهی نیست بنا بر این تصور اینکه دین متکی بر باور باشد غیر منطقی است.

«دین بر باورها متکی نیست. دین ریشه در تجربه دارد». ذکر این نکته ضروریست که آن چه در کلمات اشو به عنوان دین مورد بحث قرار گرفته بیشتر ناظر به مسیحیت، یهودیت و بودیسم است، به همین جهت پاره‌ای از تعالیم این ادیان را نسبت به مابقی ادیان از جمله اسلام تسری می‌دهد. به خوبی پیداست که دین از نظر اشو به همان سیر درونی افراد و سلوک باطنی منحصر می‌شود، از همین منظر است که وی دین را در مقابل علم می‌داند. «علم زمانی کامل می‌شود که دین را به عنوان هدف نهایی بپذیرد و دین هم به تنهایی کامل نیست، زیرا تو نمی‌توانی فقط در دنیای درون سیر کنی، تو به خوراک، پوشاک و چیزهای زیادی نیاز داری که فقط علم می‌تواند به تو بدهد.» بنا بر این دین در کلمات اشو مسأله‌ای شخصی و فردیست که فقط با درون و روان انسان‌ها سر و کار دارد و اگر این تجربه شخصی و درونی بخواهد تبدیل به آیین عمومی شود اصولاً دین نیست. «تاکید می‌کنم که فقط فرد است که می‌تواند دین دار باشد.

دین همین که به یک کلیسا و کیش و آیین تبدیل شود دیگر دین نیست، پوششی به نام دین است.»

دنیا گریزی و رهبانیت که در ادیانی مثل مسیحیت مورد سفارش واقع شده، از منظر اشو عیبیست که تمام ادیان به آن مبتلا هستند. بنا بر این از آنجا که خدا خود خالق زندگیست ادیان که روی گردانی از زندگی را توصیه می‌کنند دچار تناقض اند و خدا که خالق زندگیست نمی‌تواند ضد آن باشد.

بهشت و جهنم در آثار اشو

اشو از آنجا که دین را تجربه فردی می‌داند و هدف ادیان را سیر درونی می‌شمارد، بسیاری از تعالیم مهم و اساسی ادیان را به صورت دنیوی و فردی تاویل می‌کند.

وی از اساس حقایقی به نام «بهشت و جهنم» را نمی‌پذیرد و بهشت و جهنم را اولاً امری فردی و درونی، ثانیاً دنیوی می‌داند که در زندگی روزمره قابل تحقق است.

«از جهنم نهراس! آری، نوعی از بهشت و جهنم وجود دارد که حالتی روانی در وجود توست، ولی هیچ ربطی به جا و مکانی ویژه در زمین یا آسمان ندارد. این پندار را دور بینداز. دین ربطی به این مهملاست ندارد.» با همین نگاه است که معتقد است انسان می‌تواند بهشت و جهنم را بیافریند و در همین عالم به خلق آنها همت گمارد و آنها را در همین زندگی تجربه کند.

اشو به صراحت روز واپسین و معاد را انکار می‌کند و برای این مسأله این طور دلیل می‌آورد:

«خداوند قبلاً در مورد تو قضاوت کرده و این چیزی نیست که قرار است در آینده اتفاق بیفتد، بلکه قبلاً اتفاق افتاده است، در مورد مسأله روز رستاخیز نگران نباش، نیازی به ترس نیست ... همان لحظه‌ای که خداوند تو را آفرید در مورد تو قضاوت هم کرده» او قدم فراتر می‌گذارد و با بیانی که به «جبر» نزدیک است خداوند را مسؤول اشتباهات انسان معرفی می‌کند «تو مخلوق خدا هستی

اگر اشتباهی رخ بدهد او مسؤول توست نه تو، اگر تو به گمراهی روی او مسؤول است نه خودت، تو چطور می توانی مسؤول باشی؟ اگر تو نقشه‌ای بکشی و غلط از آب در آید، کسی نمی تواند بگوید خود نقشه مقصر بوده است.»

شگفتا! اشو که زمانی فلسفه خوانده و به قول خودش فلسفه تدریس نموده، چطور به این وضوح مرتکب مغالطه‌ای فاحش می شود، آیا قیاس موجودی مختار و مرید مثل اشو با نقشه‌ای مکتوب و رسم الخطی بی جان صحیح است؟

روشن است که نتیجه‌ای که اشو از بیان بالا می گیرد غیر از انکار رستاخیر، اثبات آزادی انسان است.

«بنا بر این لازم نیست از خدایی خیالی که در پایان جهان از تو باز خواست کند که چه کرده‌ای و چه نکرده‌ای بترسی، او قبلاً داوری کرده و تو آزاد هستی و لحظه‌ای که شخص بداند به تمامی آزاد است تا خودش باشد، زندگی پویایی آغاز می شود.» وی اساساً نه فقط ادیان موجود بلکه تمامی جهان‌بینی‌ها و مکاتب را بی اعتبار می داند و انسان مطلوب را کسی می داند که به هیچ سنتی تعلق ندارد و تمامی باورها را دور ریخته است.

«سر سپردن به حقیقت یعنی این که من به هیچ سنتی تعلق نخواهم داشت، فقط زمانی باور خواهم کرد که خودم بدانم نه قبل از آن. وی بهشت و جهنم را زاینده «ترس» و «زیاده خواهی» بشر می داند. «ترس و زیاده خواهی دو روی سکه‌اند.

ترس جهنم را آفریده و زیاده خواهی بهشت را. آنها فرافکنی ترس و زیاده خواهی‌اند.» بنا بر این طبیعت است که اشو به صراحت قیامت و روز رستاخیز را منکر شود و هرچه بشر از بهشت در ناخودآگاه ذهن انتظار دارد در همین جهان قابل تحقق است «هستی آماده است، بهشت همین جاست و در هیچ جای دیگری نیست». ادامه نگرش اشو، به دین و دیانت به این جا ختم می شود که دستورات شریعتی ادیان در چشم اشو، بیهوده و بی فایده جلوه کنند.

«هیچ نیازی به عبادت نیست، هیچ نیازی به کند و کاو کتاب‌ها نیست، هیچ نیازی به نبش قبر تعالیم سنتی رمز آلود و کهنه نیست. تو می توانی در عین سادگی و بدون هیچ هیاهویی حقیقت را بیابی.» وی تمامی باورها را به سخره می گیرد و تنها راه کشف و شهود را پاک شدن از تمام باورها می داند:

«هر باوری دشمن جستجوی حقیقت است.

پس یک هندو یا مسیحی نشو، یک فرد بی خدا یا یک با خدا نشو، هیچ نیازی به این کار نیست ... پس تمامی باورها، تمامی دروغ‌هایی را که دیگران به تو آموخته‌اند دور بینداز، پاک، تهی و نادان پیش برو تا گنج خرد درونی‌ات را بیابی. این گنج آن جاست و منتظر توست تا با دسته ای خالی بیابی. مراقبه یعنی به درون گام نهادن با دست خالی، خالی از تمام باورها و بینش‌ها.» اشو بعد از نقل یک تجربه شخصی خود در مورد زندگی قبلی (ادوار قبلی که همان تناسخ است) خود به مریدان خود می گوید:

«هر چیزی که ممکن است در ذهن شما نظام فکری ایجاد کند، قیچی کنید ... اصرار دارم برای بارها بارها و بارها این را می گویم که هر چیزی که بر اساس تجربه شخصی تان نیست، در حد فرضیه بپذیرید، آن را جزء باورتان قرار ندهید.» از آنجا که اشو تمامی تعلیمات ادیان و سنت‌های گذشتگان را فاسد و دور ریختنی می داند، عصیان علیه آنها را خوش می دارد و این کار را عملی ماجراجویانه می داند که سبب رشد و تهذیب انسان را فراهم می کند.

«چه خوش است عصیان کردن علیه تمام چیزهایی که فاسد شده‌اند! علیه تمام چیزهایی زشت، مرده و گندیده.» از همین زاویه است که تمامی متون مقدس از نظر اشو توصیفات بی نتیجه‌اند.

«هیچ کس نمی تواند حقیقت را توصیف کند، نه کتب مقدس، نه وداها ... نمی توانند آن را تشریح کنند، آنها سعی کرده‌اند، اشاراتی کرده‌اند، ولی همه تلاش‌ها بی نتیجه بوده است و هیچ تلاشی هرگز موفق نخواهد شد.» پروسه دین زدایی اشو، در عرصه «مری‌گری» هم نمایان می شود. «مرشد» مورد تایید اشو، کسیست که مشخصات مذکور را دارد و اصولاً در بیان اشو سنت شکنی مساویست با حقیقت یابی. «تو باید با یک مرشد زنده و حقیقی ارتباط برقرار کنی. مرشد زنده و حقیقی کسیست که سنت گرا

نیست، سنت شکن است.

هرگاه با مرشدی سنت گرا برخورد کردی، بدان که او حقیقی نیست و گرنه سنت گرا نمی‌بود. به همین جهت وی تمامی مناسک و آداب جمعی ادیان را لغو می‌خواند. [برای یافتن حقیقت] نیازی به جایی رفتن نیست. در حقیقت چیزی تحت عنوان راه، سفر زیارتی و زیارت وجود ندارد. تنها مانع، نفس شماس است.»

اشو معرفت دینی را منحصر در «تجربه دین داری و احساس تشکر از هستی» می‌داند نه دارای کیش و ایین خاص بودن. نتیجه این که دین جمعی در آثار اشو به دور ریخته می‌شود و دین کاملاً شخصی و در یک احساس و تجربه درونی خلاصه می‌شود. اشو با برجسته کردن همین احساس درونی می‌گوید:

«تو با دارا بودن این احساس، دین دار می‌شوی نا با مسیحی یا هندو بودن. فقط با قدر دان بودن.» مراقبه از منظر اشو سکوت عمیق (هدف مراقبه در مکتب اشو) جایگزین عبادت‌هایی می‌شود که با لفظ و کلام آمیخته‌اند، در عرفان اشو، تنها عبادت سکوت است و بس. «کلمات برای ایجاد ارتباط بین مردم خلق شده‌اند.

خداوند یک انسان نیست که [با کلام] با او ارتباط برقرار کنید. در آن جا اصلاً و ابداً نیازی به کلام نیست. تنها سکوت عمیق لازم است.»

وی معتقد است «مراقبه» (تخلیه کامل ذهن نه تمرکز) کلید دریافت حقیقت است و همه روشن دلان تاریخ از همین مسیر به مقصد رسیدند. «مسیح، کریشنا، بودا، محمد صلی الله علیه و آله و سلم. زرتشت همه به یک جا رسیدند، اما از درهای متفاوت. وقتی داخل شدند ناگهان دریافتند که همه درها درست بوده است.»

دین داری در نگاه اشو یعنی مراقبه و بس. وی بر این عقیده است اگر مراقبه شخصی تحقق پیدا کند بساط همه ادیان بر چیده می‌شود. «اگر تهذیب در سراسر جهان اشاعه پیدا کند، بساط ادیان گوناگون جمع می‌شود. برای بشریت چه موهبتی از این بالاتر که انسان فقط انسان باشد، نه مسیحی، نه هندو ... تهذیب امری فردی است.

بنا بر این اگر قرار است دنیا به حیات خود ادامه دهد قدم نخست آن است که «مرزها» برداشته شود قدم دوم آن است که بساط ادیان و مذاهب گوناگون بر چیده شود. یک بشریت کافیت و یک دیانت هم کافی است؛ مراقبه، حقیقت ... که به برچسب هندو، مسیحیت ... نیازی ندارد.» اشو به زیبایی و به حق می‌گوید:

«اگر دعا از دل نشات گیرد، بزودی در می‌یابی که نه تنها صحبت می‌کنی بلکه پاسخ هم می‌شنوی.» اما در جملات زیر دچار مغالطه می‌شود:

«مذاهب ... همه آنها به تو آموزش عبادت می‌دهند. ولی در واقع آنها تو را از نیایش تهی می‌کنند، چرا که نماز ماهیتی خود جوش دارد، یاد دادنی نیست ... آنها عبادت از پیش آماده‌ای به شما می‌دهند، عبادت امری خود جوش و درونی است. بگذارید عبادتتان هم خود جوش و درونی باشد.

اگر با خدا هم تصنعی صحبت کنید پس کجا می‌توانید اصیل و طبیعی باشید ...؟ شما این طوری تمام ارتباط خود جوش را از دست می‌دهید.» جواب مغالطه را از کلام اشو بیابید:

«[برای تبدیل ترس به عشق] در جایی که احساس راحتی می‌کنید بنشینید، آن گاه دست‌هایتان را روی دامن تان بگذارید، دست راست را زیر دست چپ قرار دهید، این حالت مهم است، ... دو شست به هم متصل می‌شوند. آن وقت استراحت کنید. چشم‌هایتان را ببندید ... اگر ممکن است با ۵۰ دقیقه شروع کنید ... هر روز این عمل را انجام دهید.»

اولاً- برآستی اگر اشو با نیایش‌های از پیش آماده مخالف است و می‌خواهد هر کسی خودش به درون خود سیر کند چرا خود مناسکی با آداب خاص توصیه می‌کند؟ اگر نماز فقط به جرم اینکه «آدابی مخصوص دارد» از نظر اشو مطرود است چرا وی خود

مراقبه‌های با آداب خاص ابداع و ترویج می‌کنند؟ دوم این که اگر به مسجد و کلیسا نیازی نیست چرا وی مکانی با همان کارکرد مسجد ابداع نمود؟ نمونه بارز آن «کمون بین المللی اشو» در هند است.

اگر برای دین داری به مکان خاص احتیاجی نیست چرا کمون جایگزین مسجد شود؟ اگر مناسک جمعی محکوم است چرا مراسم «سکس جمعی» و با نام عرفان توسط اشو ترویج و تبلیغ می‌گردید؟ چرا وی برای روز و شب مریدانش، مراقبه‌های خاص ابداع نموده است؟

سوم این که مطلب اساسی در این بحث اینست که اگر خدا را آن طور که اشو به تصویر می‌کشد (هدف شادمانی و عشق است و خداوند ابزار رسیدن به شادمانگی است.) بپذیریم، پذیرش مراقبه‌های اشو به عنوان عبادت، کار بی‌ربطی نخواهد بود.

اما اگر خدا را به عنوان خالق و مبدا تمام هستی بپذیریم و قبول کنیم که خداوند از این هستی عظیم، هدفی داشته است و آن هدف، تکامل و سعادت انسان است (همان مقام کشف و شهود و دریافت حقایق که از آن به فنا فی الله تعبیر می‌شود)، آیا می‌توان پذیرفت خداوند انسان را بدون برنامه رها کرده و افسار انسان‌ها را به دست «اشو» داده است؟

اگر بپذیریم که خداوند خالق انسان است و این خدا علم کامل به مخلوق خود دارد، باید بپذیریم که او بهتر می‌داند کدام عمل برای ترقی روح انسان نیاز است و کدام رفتار، انسان را به هبوط می‌کشاند. آیا می‌توان پذیرفت «اشو» که البته هیچ وقت ادعای خدایی نکرد با علم محدود خود، صلاحیت واجب و حرام نمودن اموری را دارد (چنان که مراقبه از نظر اشو چنان لازم است که بدون مراقبه، انسان دائماً در بدبختی خواهد ماند) اما خداوند از رساندن چنین برنامه‌ای به مخلوقات خود صرف نظر کرده است؟ براستی آیا «اشو» برای انسان‌ها از خدا دلسوزتر است؟

آخرین نکته در این باب اینست که در مکتب اسلام راه کشف و شهود و معرفت، از بندگی و اطاعت می‌گذرد. بنا بر این عبادت اصولاً چیزیست که خدا از بندگانش درخواست کرده (که البته عمل به این درخواست، باعث بهجت روح می‌شود) و اگر کسی چنان که اشو تعلیم می‌دهد فقط به هوای میل خود و با هدف کسب شادی و بهجت درونی به «عبادت ابتکاری» دست بزند اطلاق «عبادت» بر چنین عملی، توهمی بیش نیست و کسی که مدعی کسب رضایت خداست چون عبادت یعنی تحصیل رضایت خالق باید از همان راهی برود که خدا گفته، نه هرچه میل انسان اقتضاء کند.

خوشبختانه اشو تکلیف پیروان خود را روشن نموده، آنجا که گفته: «حقیقت از کسی به کس دیگر منتقل نمی‌شود.. هرچه که دیگران به تو یاد می‌دهند دست بالا- می‌تواند یک دروغ زیبا باشد» از آنجا که وی تمامی باورها را مانع حقیقت می‌داند، باور به گفته‌های اشو هم لازم نیست و مادامی که ادعاهای اشو به تجربه شخصی من و شما تبدیل نشود، دست بالا یک دروغ زیباست.

نویسنده: حمزه شریفی دوست

اشو و بازی عشق و عرفان

فطرت ما شاهد زیبایی و کمال مطلق بوده است که مشاهده‌اش تمام هستی مان را به عشق تبدیل کرده و به خود جذب کرده است. قلب ما شیدا و سرگردان عشق است و در این دنیا نمی‌توانیم بدون عشق زندگی کنیم. اگر چه از این شاخه به آن شاخه بپریم و معشوقی ابدی پیدا نکنیم ولی عشق ازلی که با جانمان آمیخته ماندگار و ابدی است.

به این علت در جریان‌های معنویت گرای نوین عشق نقش پررنگی دارد به ویژه در اندیشه‌های اشو نقش محوری پیدا کرده است. اشو معتقد است شکوفایی معنوی انسان با عشق ورزی و مراقبه امکان پذیر است و منظور او از عشق، عشق جنسی است.

او معتقد است که با روابط آزاد محض و تاکید تنها بر عشق انسان از خود بیگانه شده و نمی‌تواند نیروی الهی را در خویش کشف کند و شکوفا سازد. همانطور که با مراقبه محض در آیین‌های شرقی نمی‌تواند راهی به سوی حقیقت گشاید. هم آنها که تنها عشق

را دنبال می‌کنند خود را به عشق فروخته و مرعوب آن شده‌اند و هم آنها که از آن می‌گریزند مرعوب و هراسانند. در مقابل عشق ترس است و تا ترس از بین نرود نمی‌توان به خوبی عشق ورزید و تا به طور کامل عشق نورزی نمی‌توانی به مراقبه بپردازی. پس باید با شهامت عشق بورزیم و مراقبه را دنبال کنیم. شهامت یعنی نه به عشق پناه ببری و نه از آن بگریزی. انسان از ترس تنهایی به عشق چنگ انداخته و آن را تباه می‌کند و از ترس عشق به عزلت و ریاضت رو می‌آورد. «تا کنون فقط دو نوع بزدلی روی زمین زندگی کرده است.»

۱ راه درست اینست که تا وقتی عشق به تو شور و شادی می‌بخشد عشق بورزی و هنگامی که دلزده شدی به عزلت و نیایش و مراقبه روی آوری و خود را بازیابی. جمع میان عشق و مراقبه راه نجات و مسیر آینده خواهد بود.

به نظر اشو انسان نوین باید عشق و مراقبه را به هم بیامیزد. «آمیزش باید بزرگترین هنر مراقبه شود. این پیشکش تانترا به دنیا ست.»

۲ انسان راه یافته در عشق و آمیزشش مراقبه کرده، در اوج عشق ورزی و رابطه، مراقبه داشته، خود را مشاهده می‌کند. برای او «عشق یک آینه است.»

رابطه واقعی آینه‌ایست که در آن دو عاشق چهره یکدیگر را می‌بینند و خدا را باز می‌شناسند. این راهی به سوی پروردگار است. ۳ پروردگاری که همانا لذت و خوشی است.

وقتی عشق با مراقبه آمیخته شود، رابطه بدون تعلق و در حال نظاره صورت می‌گیرد گویی تو عامل نیستی و در پایان رابطه و هنگام دلزدگی و خستگی و جدایی چیزی از دست نمی‌دهی. «انسان دانا به مانند یک آینه در عالم زندگی می‌کند.

از هر آنچه جلوی قرار بگیرد خوشحال می‌شود. اگر گلی را ببیند شاد شده و آن را منعکس می‌کند و اگر انعکاسش را باز پس گیرد، او در آن می‌بیند. اگر کسی در جلوی قرار نگیرد وقتی همه آینه خالی باشد او خدا را در تهی بودن آن می‌بیند.» ۴ در آمیزش مقدس شخص مستقل است به آینده رابطه نمی‌اندیشد به گذشته آن کاری ندارد، شادمانی و هیجان لحظه را می‌بیند و خود را نیز تماشا می‌کند چنانکه در آینه خویش را می‌بیند، پیوند و جدایی را بدون اینکه وابسته شود، مشاهده می‌کند.

لذت می‌برد و شاد است حتی اگر افسردگی و اندوه هم سراغ او بیاید. او با تمام وجودش رنج نمی‌برد زیرا از آن جهت که ناظر است، فقط شاهد اندوه است و خود گرفتار آن نیست. چنین کسی می‌تواند شادتر باشد، با لذت زندگی در لحظه و همیشه با خدا بودن. این خوشی و شادی که البته خالی از رنج و افسردگی نیست مذهب اشوست «در این دنیا، هم اینجا هم اینک بمان و به راحت ادامه بده با قهقهه‌ای برخواسته از عمق وجودت ادامه بده. راحت را به سوی خدا برقص، راحت را به سوی خدا بخند، راحت را به سوی خدا آواز بخوان.» ۵ اشو به طور شگفت‌انگیزی ادبیاتی که عارفان و فرزنانگان تاریخ بشریت در همه تمدن‌ها و سرزمین‌ها به کار گرفته‌اند تا ارتباط روح انسان با ماوراء و خدایی که همه هستی و کمالات از اوست بیان کنند؛ در یک دستگاه مفهومی دیگر به کار می‌گیرد و همه آن لذت‌های روحانی و شادمانی‌های عمیق معنوی را که در ارتباط با خدای واقعی می‌توان تجربه کرد، در منطقی و مذهب اشو به لذت جنسی و همین خوشی و شادی این جهانی تبدیل می‌شود. همین شادی‌هایی که همه ما می‌شناسیم و فقط اشو به ما می‌آموزد که سعی کنید با تمام توجه از این شادی‌ها لذت ببرید و خود را در آن ببینید و احساس کنید. با تمام وجود این شادی‌ها را لمس کنید که لایه‌های عمیق‌تر آگاهی تان از آن سیراب شود و سپس احساس ناکامی را با فراموش کردن خاطره آن و از دست رفتن و تمام شدنش را با در لحظه زیستن و توجه به زمان حال دور بریزید. او در موضع گیری در قبال عشق سرگردان و پریشان است.

در مواردی عشق جنسی را مانعی معرفی می‌کند که مطمئن‌ترین راه برطرف کردن آن برداشتن مرزها و محدودیت‌های جنسی است. در جای دیگر آن را وسیله نه هدف و مرحله‌ای گذرا دانسته، تاکید می‌کند که عشق جنسی ابزار و وسیله‌ای برای سیر و سلوک است و در نهایت نظرش اینست که هدف همین لذت و شادمانی در روابط جنسی و عشق بازی است.

تمام کوشش او در تبیین و تعلیم تز «عشق + مراقبه» اینست که مراقبه لذت و شادی لحظه عشق بازی را افزایش داده و اندوه و افسردگی پس از آن را فروکاهیده، تحمل پذیرتر می‌کند.

اهمیت و ضرورت آمیختن یا جمع میان عشق و مراقبه به این خاطر است که ذهن هم موقع لذت بردن مزاحم بوده، مانع این می‌شود که با تمام حواست از معاشقه لذت ببری و هم پس از آن اندوه به بار می‌آورد. زیرا به گذشته معطوف است و خاطراتی به همراه دارد، خاطراتی از پایان لذت از خطاهایی که وجدان اخلاقی آنها را نپذیرفته، با طبیعت و فطرت انسان سازگار نیست. هم از این رو توصیه می‌کند که ذهن و اندیشه را در فرایند مراقبه کنار گذاشته، از امیال و هوس‌های طبیعی خود پیروی کنید، تا از لذت و خوشی زندگی بهره‌مند شوید. «ندای درونتان را ارج بنهید و از آن اطاعت کنید. به خاطر داشته باشید: من تضمین نمی‌کنم که آن ندا همیشه شما را به راه راست هدایت کند.

بیشتر اوقات شما را به گمراهی می‌برد...، این حق شماست که آزادانه به گمراهی بروید. این بخشی از کرامت شماست. حتی در مقابل خداوند بایستید... درستی و نادرستی امور را به کنار بگذارید.» ۶ گریز اشو از خویش و از گذشته تا حدیست که بارها نام خود را تغییر داده ۷ و تصریح می‌کند که گذشته ارزش یادآوری ندارد و نیز می‌گوید که «من پاسخگوی حرف‌های دیروزم نیستم.» ۸ او می‌کوشد بحران معنویت انسان معاصر را بدون تغییر در شالوده‌های فکری و اصول اخلاقی آن برطرف سازد لذا معنویت و عرفان را در همین هوس پرستی تزریق کرده، تفسیری از عرفان ارائه می‌دهد که امیال و اهواء انسان هبوط کرده و از خدا دور افتاده را مباح شمرده و تأمین کند و همین کامجویی‌ها را خدا معرفی می‌کند و در این باره از میراث و ادبیات عرفانی شرق نهایت سوء استفاده و تحریف را اعمال می‌کند.

در یک کلام اشو یک فریب بزرگ در آستانه هزاره سوم بود که خودفریبی انسان معاصر برای توجیه هوسرانی‌ها و نادانی‌هایش را نمایندگی کرد و این اعتراف اوست که خود را «سرآغاز خودآگاهی مذهبی کاملاً نوینی» ۹ معرفی کرده و در باره مذهب و این طور اظهار نظر می‌کند که: «همه آیین‌ها بر پایه دستاویزی ساختگی بنا شده است.

همه شیوه‌ها دروغینند... می‌توان دستاویزهای تازه‌ای به بار آورده و دین‌های تازه‌ای پدید آورد. دستاویزهای کهنه فرسوده می‌شوند. دروغ‌های کهنه از رنگ و بو می‌افتند و به دروغ‌های نوتری نیاز خواهد بود.» ۱۰ انسان پیش از حیات دنیایی عشقی عمیق را تجربه کرده و در این زندگی نیز آواره آن عشق است و تا در این دنیا به سر می‌برد نمی‌تواند تمام آن عشق را درک کند. هم از این رو در این دنیا باید نمادی از آن عشق داشته باشد و در این رابطه خداوند مرد و زن را برای هم آفرید، آنها را مایه آرامش یکدیگر قرار داد و در سنت نبوی ازدواج را یک آیین ضروری قلمداد کرد و سرانجام در کلام خود این پیوند را سرشار از آیات عشق و مهربانی معرفی کرد، ۱۱ تا با این پیوندی که از عشق و معنویت و آیات و نشانه‌های الهی لبریز است، عشقی معنوی و پایدار را بیازماید و برای بازگشت به آغوش عشق الهی آماده شوند.

منابع:

۱. اشو، الماسه‌های اشو ترجمه مرجان فرجی تهران: انتشارات فردوسی چاپ چهارم ۱۳۸۲.
۲. اشن گوروجی (اشو) تفسیر آواهای شاهانه ساراها (تعلیمات تانتر ۴) ترجمه هما ارژنگی تهران: نشر حم چاپ اول ۱۳۸۳.
۳. اشن گوروجی (اشو) تفسیر آواهای شاهانه ساراها (تعلیمات تانتر ۳) ترجمه هما ارژنگی. تهران: نشر حم چاپ اول ۱۳۸۳.
۴. اشو، شهامت، ترجمه خدیجه تقی پور. تهران: انتشارات فردوسی چاپ دوم ۱۳۸۰.
۵. اشو، یک فنجان چای، ترجمه مسیحا برزگر. تهران: انتشارات دارینوش اول ۱۳۸۲.
۶. اشو، آواز سکوت، ترجمه میر جواد سید حسینی. اصفهان: انتشارات ه و دین چاپ اول ۱۳۸۴.

۷. اشو، پیوند. ترجمه عبدالعلی براتی. تهران: انتشارات نسیم دانش ۸۵. دوم.
۸. اشو، عشق رقص زندگی، ترجمه بابک ریاحی پور و فرشید قهرمانی. تهران: انتشارات آویژه و انتشارات نگارستان کتاب. چاپ ششم ۱۳۸۱.
۹. اشو، ریشه‌ها و بالها. ترجمه مسیحا برزگر. تهران: انتشارات آویژ چ اول ۱۳۸۲.
۱۰. اشو، اینک برکه‌ای کهن. ترجمه سیروس سعدوندیان. تهران: انتشارات نگارستان چ دوم ۱۳۸۲.
۱۱. اشو، آینده طلایی، ترجمه مرجان فرجی. تهران: انتشارات فردوسی چاپ اول ۱۳۸۱.
۱۲. اشو، ضربان قلب حقیقت مطلق (تفسیری از ایشاباش اوپانیشاد) ترجمه لوئیز شنکایی. تهران: انتشارات فردوسی ۱۳۸۱ چاپ اول.
۱۳. اشو، آفتاب در سایه، مترجم عبدالعلی براتی. تهران: نشر نسیم دانش چاپ دوم ۱۳۸۲.
۱۴. اشو، مراقبه هنر وجد و سرور، ترجمه فرامرز جواهری نیا. تهران: انتشارات فردوسی چ اول ۱۳۸۰.

پی‌نوشتها:

۱. الماس‌های اشو ص ۲۳۱.
 ۲. همان اشو ص ۲۴۰.
 ۳. همان اشو ص ۳۳.
 ۴. ضربان قلب حقیقت مطلق ص ۱۷۲.
 ۵. الماس‌های اشو ص ۳۲.
 ۶. شهادت ص ۲۷ غ ۲۶.
 ۷. اینک برکه‌ای کهن ص ۴۱.
 ۸. ریشه‌ها و بالها ص ۱۷۵.
 ۹. الماس‌های اشو ص ۳۶۶.
 ۱۰. مراقبه هنر وجد و سرور ص ۲۰.
 ۱۱. وَ مِنْ آيَاتِهِ أَنْ خَلَقَ لَكُمْ مِنْ أَنْفُسِكُمْ أَزْوَاجًا لِتَسْكُنُوا إِلَيْهَا وَ جَعَلَ بَيْنَكُمْ مَوَدَّةً وَ رَحْمَةً.
- حمید رضا مظاهری سیف مطالب مرتبط

عرفان - اشو - عشق

قلب انسان تا می‌تپد عشقی می‌جوید و زندگی بی‌عشق، بی‌معنا، بلکه برابر با مرگ است. بعضی از عرفا عشق را راه رسیدن به خدا دانسته، برترین معرفت و عبادت را معرفت و عبادت عاشقانه برشمرده‌اند. نیز از عشق زمینی سخن به میان آورده و آن را مجاز و پلی به سوی حقیقت معرفی کرده‌اند. تا آنجا که برخی از اساتید حق اولین پرسش برای پذیرش طالبان سیر و سلوک را به عشق اختصاص داده و از پذیرش کسانی که تجربه‌ی عشق ندارند سرباز می‌زنند. دلی که نسوخته باشد دل نیست و دلی که عاشق نشده باشد سوخته نیست. عاشق شدن اولین گام بیرون آمدن از خودپرستیست و خودپرستی از بزرگترین حجاب‌های میان خدا و خلق است و این حجاب جز با عشق از میان برنخیزد و با غیر آتش عشق نسوزد. اما عشق هم وادی پرخطریست که چگونه افتادن در آن و گذر از مراحل و برآمدن از مهالکش جز به لطف خداوند میسر نیست که عشق از آن اوست و او خود تواناترین نگهدارنده است.

ولی انسان نیز باید بکوشد و راه را از بی‌راه باز شناسد و صادقانه در راه عشق قدم بردارد تا لطف حق دستگیر او شده، صبح وصال در پی شامگاه رنج و هجران فرارسد. دنیای امروز که از بحران معنویت رنج می‌برد تا راه راست فاصله کمی ندارد و در این دوری چه بیراه‌هایی که راه پنداشته می‌شود و چه سرگشته‌هایی که راهنما نامیده می‌شوند. انسانی که خود را گم کرده و از خویش دور افتاده است، تا این که به خویشتن حقیقی برسد خود فریبی‌هایی را تجربه خواهد کرد و معنویت‌های نوین که در مهد تمدن غرب می‌روید و ترویج می‌شود، اگر چه از عرفان‌های شرقی و حتی ادیان ابراهیمی برآمده باشد، به سادگی قابل اعتماد نیست و برای انتخاب آنها باید هوشمندانه به تأمل نشست و آگاهانه گزینش کرد. هدف اصلی این مقاله بررسی و نقد اندیشه‌های مروج مشهور معنوی به نام راجنیش بگوان معروف به اشو است.

که عشق را محور اصلی تعالیم خود قرار داده و در بین عده‌ای از مردم جهان مقبولیتی یافته است. نظریه اصلی او و نوآوری بزرگش اینست که عشق جنسی و مراقبه را به هم آمیخته، ترکیبی از این دو را برای تأمین معنویت بشر دنیایی این روزگار پیشنهاد می‌کند.

برای جدا کردن و برجسته کردن نکات مثبت اندیشه او و نیز روشن شدن اشکالات وارد شده بر تعالیم اش به تبیین یک دیدگاه اسلامی فراموش شده درباره‌ی عشق مجازی می‌پردازیم و آن عشق جنسی در روابط زناشویی در نظام تربیتی عرفان اسلامی است. در این مقاله نگرش اسلام به عشق مجازی در دو گام پیدایی و پایایی معرفی شده، عشق جنسی در گام پایایی تحلیل می‌شود. پرورش عشق حقیقی آیین و آدابی دارد و راه و روشی مخصوص که باید به خوبی فراگرفته شده و با دقت به کار بسته شود. برای موفقیت در این کار باید مراحل مختلف این بالندگی را شناخت و برنامه‌ی ویژه‌ی هر مرحله را اجرا کرد. به طور کلی عشق مجازی در دو مرحله یا دو گام مختلف راه دست یابی به عشق حقیقی را هموار می‌سازد. گام اول به هجران می‌انجامد و گام دوم با وصال آغاز می‌شود. در اولی باید عشق را مهار کرد و پنهان داشت، دومی را باید با مهارت آشکار نمود و بر آن پایداری ورزید. اولی برای کشف و گزینش عشق حقیقیست و دومی برای تمرین حفظ و نگهداری آن. اولی به جنسیت ربطی ندارد اما دومی میان دو جنس مخالف صورت می‌گیرد.

با اینکه در تعالیم اسلام هر دو مدل عشق مجازی مورد توجه بوده و بر مدل دوم بیشتر تأکید شده؛ اندیشمندان جهان اسلام اما بیشتر بر عشق مجازی در گام نخست تأمل ورزیده، عشق بدون شهوت را گذرگاه عشق حقیقی دانسته‌اند و عشق مجازی در گام دوم را کمتر در رابطه با عشق حقیقی تبیین کرده، فقط توصیه‌های اخلاقی درباره‌اش ارائه داده‌اند و فضای عرفانی ازدواج و زناشویی و عشق جنسی را شفاف نکرده‌اند.

در این خلاء بینشی اندیشه‌های خام و خالی از حقیقت بازار گرمی پیدا کرده، رویاروی دین و فطرت می‌ایستند و هوسرانی را به نام عرفان و معنویت ترویج می‌کنند.

بدون تردید در روابط جنسی عاشقانه نیز خداوند حضور دارد همانطور که همه جا هست و اگر این رابطه مورد رضای او باشد می‌تواند پل ارتباطی با او بنا کرده و مستحکم سازد. اما این حضور را چگونه می‌توان درک نمود و با او ارتباطی پویا و متعالی برقرار کرد؟

خلاء پاسخ به این پرسش زمینه‌هرزنگاری‌هایی به نام عرفان شده است.

اشو اساساً خانواده را یک ضروری برای تداوم نسل می‌دانست و معتقد است که با پیشرفت دانش می‌توان تولید نسل را از رابطه‌ی جنسی جدا کرد و آن را به رابطه‌ای آزاد و سرشار از لذت و شادمانی محض تبدیل نمود. آثار بسیاری از اشو در جهان چاپ شده و به زبان‌های گوناگون ترجمه می‌شود و ساحل فرهنگی کشور ما نیز از هجوم این امواج شوم ایمن نمانده است و نگارنده در مشاوره‌ها با خانواده‌هایی آشنا شده که در کوبش این امواج از هم پاشیده است.

برای روشن شدن کاستی‌ها و نارسایی‌های اندیشه کسانی مانند اشو لازم است تا حدودی مدل صحیح عشق جنسی از منظر عرفان یا به بیان دیگر رابطه‌ی سکس با معنویت تبیین شود. رابطه‌ای که عشق مجازی در گام دوم به آن تحقق می‌بخشد. از این رو ابتدا به بررسی میانی و شالوده اصلی نظریه‌ی اشو می‌پردازیم و در ادامه‌ی بررسی‌ها و نقدها عشق مجازی را در گام اول یعنی گام پیدایش و سپس در گام دوم یعنی پایداری از منظر اسلامی مورد توجه قرار داده، با تأمل بر تفاوت‌های دو دیدگاه سستی و آشفتگی آراء اشو را روشن می‌نماییم.

نویسنده: حمید رضا - مظاهری سیف

تأملی بر عشق اُشو

چکیده در جهان امروزی این باور وجود دارد که انسان بازگشتی دوباره به معنویت دارد بدین منظور آیین‌هایی تحت عنوان جنبش‌های نوظهور معنوی به صحنه آمده‌اند که با محور قرار دادن معنویت سعی در ارائه جریان تعالی انسان دارند از جمله این جریان‌های نوپدید مکتب اُشو می‌باشد که با استفاده از اصول معنوی هندی و روانشناسی و... معنویتی پدید آورده و مدعیست که ادیان موجود کهنه شده و باید دین جدید آورده شود و خود را پدید آورنده دین جدید می‌داند. پژوهش حاضر بر آن است که یکی از اندیشه‌های مکتب اُشو (عشق) را مورد تحلیل و بررسی قرار داده و با عرفان ناب دینی تطبیق دهد که آیا این اصل عشق می‌تواند راه تعالی انسان باشد یا خیر؟

درآمد

انسان فعلی اگر چه کوشیده که خود را بی‌نیاز از دین و معنویت نشان دهد و با دانش و عقل تمام نیازهایش را برآورد، اما در نهایت نتوانست ایده شادکامی و خوشبختی در زندگی منهای دین و معنویت را اثبات کند و با هزاران رنگ و جلوه‌های زندگی دنیا‌یی، جان ناآرام او افسرده‌تر شد سرانجام در اوج تمتعات این جهانی، در برابر رنج بی‌دینی و زیر بار سنگین بی‌معنایی زانو زد و این تجربه ناگوار زندگی منهای معنویت، او را واداشت تا برای برآوردن نیاز اصیل به معنویت، مکتبهای معنوی رنگا رنگی بسازد که امروزه ما شاهد هزاران فرقه معنویت گرا در غرب و شرق هستیم. جریانهایی که می‌کوشند به نیاز فطری بشر و معنویت خواهی او پاسخ گویند و او را از نور، سرور، شور، عشق و آرامش سرشار کنند.

یکی از آن مکتب‌ها، مکتب اُشو می‌باشد.

تلاش شده در پژوهش حاضر یکی از آموزه‌های این مکتب (عشق) مورد تحلیل و بررسی قرار گیرد.

زندگی نامه اُشو در سال ۱۹۳۱ م در روستای کوچک «کوچ وادا» در ایالت «ماهیا پرادش» کشور هند به دنیا آمد و در سال ۱۹۹۰ م در ۵۹ سالگی مرد. اُشو در دوران حیاتش به چندین نام شهرت داشت «راجا» نام زمان کودکی او بود بعدها به «راجنیش» تغییر نام داد و سپس در سال ۱۹۶۰ میلادی به «آچارپاراجنیش» معروف شد [۱] از سال ۱۹۷۱ به عنوان «باگوان شری راجنیش» شناخته می‌شد [۲] و نهایتاً در سال ۱۹۸۹ م رسماً عنوان «اُشو» را برای خود برگزید و دستور داد دیگر آن را با لقب باگوان صدا نکنند؛ [۳] کتاب‌های منتشر شده از اُشو تا کنون به بیش از ۳۳ زبان مختلف ترجمه شده و در اختیار خوانندگان قرار گرفته است که به صورت ساده و روان همراه با حکایت و داستان اما بدون ذکر منبع است.

اُشو هرگز خودش کتابی ننوشت همه کتاب‌های او، که بالغ بر ۶۵۰ کتاب می‌شود در حقیقت نسخه برداری از سخنرانی‌های اوست حدود ۷۰۰۰ سخنرانی از او بر روی نوار کاست و ۱۷۰۰ سخنرانی بر روی نوار ویدئو ضبط شده است.

اُشو در سال ۱۹۸۱ به آمریکا مهاجرت کرد [۴] در ظاهر چنین گفته شد، که وی به منظور معالجه به آمریکا می‌رود اما بعد با توجه به اسرار مریدانش در آمریکا اقامت گزید. مریدان آمریکایی اُشو در نقطه‌ای دور افتاده در ایالت اریگان زمین‌های را خریداری

کرده‌اند و طی مدت چهار ماه شهری به نام راجنیش پورام در آن جا بنا نهادند طولی نکشید که راجنیش پورام به عنوان مرکز آیین اُشو مشهور شد پیروان اُشو معتقدند که اُشو در دوران کودکی دارای احساسات عصیان‌گری، تمرد و استقلال طلبی بوده است مهم‌ترین کتابی که از شخصیتش بحث می‌کند کتاب «اینک برکه‌ای کهن» می‌باشد وی در این کتاب خاطرات فراوانی از کودکی خود نقل می‌کند همانند دو معجزه که برای خود نقل می‌کند [۶] و نیز نسبت به هم کلاسی‌ها، معلم، پدر و مادر و بسیاری از انسان‌های دیگر از خود روحیه عصیان‌گری بروز داده است [۷]. همچنین وقتی کتاب‌های اُشو را مطالعه می‌کنیم به خوبی در می‌یابیم که او دارای شخصیتی بسیار مغرور و متکبر است [۸] که حتی پیروان خود او از این غرور اُشو آزرده خاطر بوده‌اند و در جاهای متفاوت خود را استاد استادان می‌داند. [۹] عشق و معنویت در اندیشه اُشو از جمله ویژگیهای آثار اُشو اینست که بسیار پراکنده سخن می‌گوید اگر بخواهیم آثار او را نظام مند کنیم بسیار سخت است ولی می‌شود آثار او را با مطالعه به نظامی ساختگی رساند. اولین و مهم‌ترین مبنای اندیشه معنوی اُشو عشق است او بیش از همه و بسیار زیبا در رابطه با عشق سخن گفته است. هم چنین کتابهایی درباره عشق از او موجود است همانند:

عاشقانه‌ها، عشق پرنده‌ای آزاد و رها، عشق، رقص زندگی [۱۰] که به چاپ رسیده است.

برخی از تعبیرات اُشو در مورد عشق چنین است:

عشق دین است، زیرا عشق زیبایی است، عشق موسیقیست [۱۱] عشق تنها شعر واقعی است، تمام شعرهای دیگر فقط انعکاسی از آن هستند [۱۲] در هر قلبی عشق وجود دارد زیرا قلب بی‌عشق نمی‌تواند زنده باشد عشق نبض زندگیست هیچ کس نمی‌تواند بدون عشق باشد، غیر ممکن است؛ [۱۳] به واسطه عشق آدمی دارای روح می‌شود، به واسطه عشق آدمی چیزی را احساس می‌کند که فراسوی بدن، ماده، صورتها و کلمات است [۱۴] مردم هنوز درباره عشق چیزی نمی‌دانند چه برسد به نیایش فقط عده معدودی عشق را تجربه کرده‌اند... اگر ذهنی مالا مال از اندیشه‌های ضد عشق داریم پس عشق را تجربه نخواهید کرد عشق با حسادت میل تملک و سلطه نفس نفرت و خشم جمع نمی‌شود محال است اینها همه پدیده‌های ضد عشق می‌باشند. [۱۵] او برای عشق خصوصیاتی را نیز می‌شمارد مثلاً معتقد است شکوفایی معنوی انسان با عشق ورزی امکان پذیر است، هر نیایشی که بکنید هر چه قدر هم تلاش کنید با هر باور و اعتقاد مذهبی عبادت شما به خدا نمی‌رسد تنها عبادتی که می‌تواند به او برسد عبادت عشق است اگر عشق حضور داشته باشد حتی لازم نیست عبادتی بکنید حتی ذهن حرف هم نمی‌زند شنیده خواهد شد؛ [۱۶] عشق از نظر اُشو شوق وافر درونی برای یکی بودن با کل بودن است، عشق دلیل بی‌دلیل است؛ [۱۷] عشق غرض و هدفی را دنبال نمی‌کند ولی تأثیر شگرف دارد لذت بخش است، سرمستی خاص خود را دارد عشق دیوانگی خاص خود را دارد، عشق قابل توجه نیست [۱۸] اُشو می‌گوید عشق با عقل ناسازگار می‌باشد.

عقل می‌خواهد چیزها را ساده و آسان کند ریاضیات سلیس برای همین عقل به آن علاقه‌مند است منطق هر چیز سراسر است و روانی است، برای همین عقل به آنها علاقه زیادی نشان می‌دهد شاعری آسان نیست عقل به آن علاقه ندارد. عشق یک معمای کامل است لذا عقل به هیچ وجه در آن جاده سفر نمی‌کند؛ [۱۹] برای عاشق شدن ذهن باید کاملاً خالی باشد در حالی که ما فقط به وسیله ذهن خود عشق را می‌ورزیم و نازل‌ترین آن جنسی می‌شود و بالا-ترین آن ترحم و دلسوزیست اما عشق متعالی از رابطه جنسی و تحرم صورت می‌گیرد؛ [۲۰] می‌گوید:

ما به بال‌های عشق نیازمندیم نه به بال‌های منطق و استدلال، مخالفین عشق در اندیشه اُشو خشک مقدسان می‌باشند این عبارت خشک مقدس در کتاب‌های اُشو زیاد است و از آن جا که اُشو روحیه طغیان‌گری و عصیان‌گری دارد معلوم نیست که اینها چه کسانی می‌باشند و در کدام دین آیین و یا مذهب هستند چرا که هیچ انسانی نیست که دوست دار زیبایی نباشد و زشتی را ترجیح بدهد. به نظر اُشو ازدواج و تشکیل خانواده عشق را نابود می‌کند.

می گوید:

اگر عاشق یک زن و یا مرد شوید خود را گرفتار کرده اید حسادت به دنبال خواهد داشت. خشونت و غیره به دنبال دارد و گاهی هم جنایت را امکان دارد به وجود بیاورد لذا می‌پندارد که عشق نباید به کسی محدود شود اگر عاشق یک نفر باشید عشق شما غنی نیست بلکه عشق توسعه یافته آن است که همه هستی را در بر گرفته است.

عشق از نگاه اُشو چیست؟

منظور من از عشق، عشق به معنای معهود و شناخته آن نیست، منظور من از عشق: برقراری رابطه عاشقانه با ذات هستی است.

منظور من دوستی با همه چیز است؛ [۲۱] عشق را چنین توضیح می‌دهد:

وقتی می‌گویم عشق منظورم هر چهار سطح از عشق است از سکس گرفته تا سامادهی، عمیقاً عشق بورز، اگر در رابطه سکسی، عشق عمیق تری را تجربه کنی، ترس بیشتری از تو محو شود. عمیقاً عشق بورز، یک انزال کامل جسمی تمامی ترس‌های جسمانیت را فرو می‌ریزد. [۲۲] او بر این باور است که وقتی انسان عاشق شد احتیاجی نیست آن را اعلام کند عشق از عمق وجود انسان پیداست راه رفتن عاشق همانند رقص پروانه است می‌گوید کسی که نمی‌تواند عاشق باشد باهوش نیست وقار ندارد زیبایی را درک نمی‌کند عشق زندگیست انسان با عشق زندگی می‌کند [۲۳] اُشو برای عشق چهار گام بر می‌شمرد:

مرحله اول:

حضور در لحظه در این مرحله عشق تنها در حال معنا دارد، زندگی در گذشته و آینده نفی عشق است

مرحله دوم:

برای رسیدن به عشق باید سموم وجود خود را به شهد تبدیل کنیم (سم‌های نفس: نفرت، حسادت، خشم، احساس مالکیت) راهکار آن صبر است؛ نظاره گریست

مرحله سوم:

تقسیم کردن و بخشیدن انسان عاشق باید چیزهای منفی را برای خودش نگه دارد و خوشی و زیبایی را با دیگران تقسیم کند

مرحله چهارم:

هیچ بودن یعنی نیروانا و تنها در هیچ بودن انسان به کل می‌رسد به محض اینکه انسان فکر کند کسیست از عاشق بودن ایستاده است عشق در نیستی جای دارد. [۲۴] این چهار مرحله به خودی خوداشکالی ندارد اما وقتی تفسیر اُشو را از عشق متوجه می‌شویم و نگاه به معشوقه را می‌بینیم ایده‌ها به کلی عوض می‌شود و می‌فهمیم که منظور اُشو از عشق چیست؟

وی معتقد است عشق باید زمینی باشد [۲۵] معشوقه در معنویت اُشو یعنی مادی و این دنیایی بودن آن و عشق را در تضاد با هوس‌ها نمی‌داند رسیدن به عشق تنها از طریق رسیدن به جنس مخالف امکان پذیر است میل مرد به زن یا زن به مرد، شروع عشق می‌باشد. رسیدن به عشق تنها از طریق قطب مخالف امکان پذیر است.

اگر مردی به سوی زنی جذب شود یا زن به سوی مردی جذب شود این سلامت عشق است مرد می‌تواند خاک عشق خود را در وجود زن پیدا کند و زن نیز، مرد تنها از طریق زن به هستی متصل می‌شود و زن از طریق مرد در هستی ریشه می‌دواند این دو مکمل یکدیگرند و آن گاه که در یکدیگر ادغام شوند لذت بزرگی مثابه دروازه‌های ورود به درگاه خداوند، در عشق پیامی صادق است و آن این که در تنهایی می‌میری باید کنار وجود آنها را فرا می‌گیری و احساسی ریشه داشتن و متصل بودن می‌کند زن و مرد هر یک با هم باشید و متحد [۲۶] اُشو زنان را به عنوان الگویی که دارای استعداد برای رسیدن به اوج لذت جنسی به طور متوالی یاد می‌کند.

رابطه دختر و پسر در معنویت اُشو آزاد است و آن را به عنوان یک مراقبه یاد می‌کند اُشو در عشق بسیار متاثر از فروید و نیز یونگ

شاگرد فروید می‌باشد لذا زمانی که از عشق صحبت می‌کند منظورش عشق مجازی و زمین و رابطه زن و مرد می‌باشد [۲۷]. وی تا جایی در شهوترانی پیش می‌رود که در بقیه توصیه‌هایش مثلاً در مدی تیشن مریدان را ترغیب به این عشق زمینی می‌کند و می‌گوید:

سکس بزرگترین هنر مدی تیشن است این پیشکش تتره به دنیاست پیشکش تتره از همه عالی‌تر است زیرا کلیدهایی را در اختیار قرار می‌دهد که از پست‌ترین و عالی‌ترین استحاله پیدا کنیم. کلیدهایی را در اختیار قرار می‌دهد که لجن را به نیلوفر آبی بدل کنی. [۲۸] و عشق از آمیزش جنسی زاده می‌شود مرد همیشه مهاجم و زن همیشه تسلیم اگر این دو با یکدیگر ترکیب شوند ما باقی نمی‌ماند از اتحاد آن دو آن چه باقی می‌ماند من است و این فناست اگر زن کاملاً تسلیم مرد شود راه طولانی او کوتاه می‌گردد در این صورت ازدواج درونی و اتحاد کالبدهای زنانه و مردانه داخلی به سهولت انجام می‌گیرد و در چنین حالتی زن می‌تواند بگوید همسرم خداست؛ [۲۹] وقتی توصیف‌های اُشو را در مورد عشق نگاه می‌کنیم به این نتیجه می‌رسیم که می‌گوید:

با وجود عشق انسان از داشتن هر چیز دیگر بی‌نیاز است عشق پدیده‌ایست که همه نیکی‌ها را در خود جای می‌دهد و یک ابر خدای تمام عیار است اگر انسان به عشق اجازه حضور دهد نیازی به عبادت نیست مراقبه نیست کلیسا و معبد معنا ندارد آدم عاشق حتی می‌تواند خدا را فراموش کند چرا که از عشق هر چیزی امکان پذیر است عشق همه چیز دارد. متعلق عشق خداست و حال آن که در قرآن خداوند هم دوست می‌دارد هم دوست داشته می‌شود اما این بدان معناست که دوست داشتن خدا باشد [۳۰] اگر کسی با دقت به دنبال متعلق عشق در آثار اُشو باشد، در می‌یابد که از دیدگاه او عشق متعلق ندارد بلکه خود عشق خداست.

هدف عشق می‌باشد نه چیز دیگر. عشق در اندیشه اسلامی عشق در عرفان اسلامی دارای هدفی خاص می‌باشد.

عارف در عرفان اسلامی عقیده دارد عشق را تنها با عاشق شدن می‌توان درک کرد [۳۱] زیرا عشق از جانب خدای منان است.

اگر از عارف سؤال کنی که آیا عشق را می‌توان تعریف نمود؟ در پاسخ خواهد گفت که عشق قابلیت تعریف را دارا نمی‌باشد.

عشق آتش‌یست که خداوند متعال برای اینکه انسان از زندان این جهان بگریزد. عشق دردیست بی‌دوا. عشق یک حقیقت عینی است در نهایت وسعت و عظمت عشق دریاییست بی‌کران موضوعی که هر چه درباره آن گفته کم و ناچیز خواهد بود چنان که مولوی می‌گوید:

هر چه گویم عشق را شرح و بیان چون به عشق آیم خجل باشم از آن [۳۲] بعضی‌ها عشق را محبت و دلبستگی مفرط و شدید معنی کرده‌اند گویا عشق از عشقه آمده است که گیاهیست چون بر درختی بیچند، آن را بخشکاند و خود سرسبز بماند. عشق را نمی‌شود تعریف کرد زیرا اگر بخواهیم تجربه‌های بزرگ را در عبارت بیان کنیم هیچ راهی جز استفاده کردن از مثال، استعاره و اشاره نیست چنان که قرآن کریم با آن درجه و مطالب بسیار بلند عرفانی آنها را در غالب داستان و تمثیل بیان کرده است، انسانی که در مسیر معرفت گام نهاده باشد می‌تواند به حقایق آنها دست پیدا کند.

ولی با این حال عرفا برای عشق خصوصیتی را برمی‌شمارند که عبارت است از:

۱ - عشق از اوصاف خداوند است در نتیجه دارای قدرتی وافر می‌باشد.

قدرت عشق چنان است که اگر از علت خلق و آفرینش این جهان پرسیده شود در پاسخ عارف خواهد گفت:

عشق حق به تجلّی و معرفت، علت پیدایش این جهان است.

به تعبیری، جهان به خاطر این که مظهر و جلوه گاه حضرت حق می‌باشد خلق شده است.

در یک حدیث قدسی آمده است که حضرت داود عَلَیْهِ السَّلَام از خداوند متعال علت آفرینش خلق را پرسید باری تعالی در پاسخ حضرت داود عَلَیْهِ السَّلَام فرمود:

كنت کنزاً مخفياً لا اعرف فاحببت ان اعرف فخلقت الخلق لکلی اعرف [۳۳]

گنج نهانی بودم که دوست داشتم شناخته شوم پس آفریدگان را آفریدم تا شناخته شوم لذا الهی بودن یکی از اوصاف عشق است.
 ۲- قدرت عشق بی حد و حصر است تا جایی که عشق می تواند امور غیر ممکن را ممکن کند.
 به واسطه شاهد عشق است که همه چیز متحول می شود فقط کافیت از شاهد عشق نوشیده شود.
 ۳- گرفتار شدن در دام عشق گرفتار شدن در دام بلا و درد است.

به تعبیری خداحافظی کردن با آسایش و راحتی زیرا در عشق فقط سوختن است و همراه سوختن درد می باشد.
 ۴- رابطه‌ی عشق و عاشق دو طرفه است.

بدین صورت که هر چه درد بیشتر تحمل هم باید بیشتر باشد و عاشق از این درد لذت می برد و دیگر از قهر و غضب حق ناراحت نمی باشد.

همین عشق به کمال عشق به اصل خویش انگیزه و محرک نیرومند همه ذرات جهان از جمله انسان به سوی حضرت حق است و این عشق چنانچه گذشت یک عشق دو سویه است که «یحبهم و یحبونه» [۳۴] خدا ایشان را دوست می دارد و خدا ایشان را.

۵- در عشق فقط یک طرف وجود دارد و آن معشوق است دیگر عاشق به تنهایی وجود ندارد و به تعبیری در عشق خود سوزی مطرح است.

در عشق مردن و رسیدن به حیاتی جدید مطرح است.

۶- در عشق رسیدن به حیاتی جدید است اما در این زندگی جدید نوعی معرفت و شناخت تازه نسبت به جهان دیگر که در جهان قبل قابل تصور نبود به انسان داده می شود.

۷- خصوصیت عشق اینست که جانی دوباره و تازه به انسان می دهد و انسان را و هر چیزی که نور عشق بتابد در آن شی انقلابی بر پا می کند که حتی شیطان به حوری تبدیل می شود.

۸- هدف در عشق رسیدن به یک معشوق است در نتیجه هیچ چیز غیر از معشوق نباید باشد و باید از بین برود حتی خود عاشق نه تنها خود عاشق بلکه او سبب می شود که هر شی به یک قبله گاه برسد.

۹- به نظر عارف عشق باید حقیقی باشد اما عارف برای عشق مجازی خصوصیتی می شمارد که عبارتند از [۳۵]:

(الف)

عشق مجازی دوام و پایداری ندارد.

(ب)

در عشق حقیقی دیگر خودیتی وجود ندارد ولی در عشق مجازی عاشق همه چیز را برای خودش می خواهد در این جاست که خود بینی و منیت رشد پیدا می کند

(ج)

در عشق مجازی هدف آن رسیدن به یک معشوق نیست بلکه در آن کثرت مشاهده می شود

(د)

عشق های زمینی و مجازی بسته به معشوق است و تا زمانی که معشوق باشد عشق است و می شود گفت که عشق های مجازی رنگ و روی هوا و هوس، کینه و خشم را دارد ولی در عشق حقیقی عاشق از دید معشوق واقعی نگاه می کند و هیچ چیز جز زیبایی نمی بیند. اگر بیشتر دقیق شویم از نگاه عارف همه عالم اوست نه از او چنانکه جامی گوید:

تو را از دوست بگویم حکایتی بی پوست. همه ازوست و گر نیک بنگری همه اوست [۳۶]

(ه)

در عشق مجازی تصویری که انسان از خودش ساخته است انسان را به سوی او جذب می‌کند و حقیقی نیست و می‌شود گفت آن تصویر مانند سراب است که اگر به آن برسد می‌بیند که هیچ است؛ [۳۷] با این مطالبی که در مورد عشق حقیقی مطرح شد به وضوح تفاوت عشق اُشو با عشق در اندیشه اسلامی مبین می‌شود چرا که در عرفان اسلامی متعلق عشق شخص است عشق هدف نیست بلکه وسیله‌ایست برای رسیدن خداوند متعال. به جز موارد یاد شده نکاتی دیگر را می‌توان گفت

۱- اُشو عشق را هدف می‌داند و به تعبیری او این را بیان می‌کند که باید انسان فقط عاشق شود و عشق فقط هدف است ولی در اندیشه اسلامی باید گفت که عشق یکی از مراحل تعالی انسان به خدای متعال است. عشق وسیله‌ای بیش نیست هدف خدای منان است.

در اندیشه اسلامی عشقی که متعلق آن خدا نباشد مردود و مورد تایید نیست. در حقیقت باید گفت هدف در عرفان اسلامی رسیدن به خداوند و قرب به اوست أَفَحَسِبْتُمْ أَنَّمَا خَلَقْنَاكُمْ عَبَثًا وَأَنَّكُمْ إِلَيْنَا لَا تُرْجَعُونَ آیا پنداشتید که شما را بیهوده آفریده‌ایم و این که شما به سوی ما بازگردانده نمی‌شوید [۳۸] آنچه از تعالیم انبیا بر می‌آید اینست که تکامل انسان در قرب به خدا است. این مفهومیست که همه انبیا آن را به پیروان خود تعلیم داده‌اند و می‌توان آن را امری فطری دانست حتی مشرکان و بت پرستان هم در پی قرب به خدا بودند:

مَا نَعْبُدُهُمْ إِلَّا لِيُقَرِّبُونَا إِلَى اللَّهِ زُلْفَى؛ ما آنها [بت‌ها] را جز برای آن که ما را هرچه بیشتر به خدا نزدیک گردانند، نمی‌پرستیم [۳۹] این سخن، نشان از فراگیر بودن این مفهوم، بین مؤمن و مشرک دارد بت پرست هم طالب قرب است، اما مسیر را اشتباهی انتخاب کرده‌اند.

اما معنای قرب به خداوند چیست؟

تقرب به معنای آهنگ و شتاب در منافع خود است.

این واژه هنگامی در مورد تقرب انسان به خدا به کار می‌رود که به معنای نزدیک و تقرب معنوی و روحانی می‌باشد که شخص با اتصاف خود به صفات کمالی و پاک کردن خویش از عیوب و نقایص می‌تواند به این مقام معنوی دست یابد [۴۰]. معمولاً مفهوم قرب را در امور مادی به کار می‌بریم مسلماً قرب و بعد مکانی و زمانی در مورد خدا بی‌معنی است. خداوند هیچ نسبتی با زمان و مکان ندارد که بخواهد به زمان و مکانی نزدیک‌تر و از زمان و مکانی دورتر باشد.

قرآن برای بیان معنا از تقرب واژگانی دیگر افزون بر واژگان قرب و تقرب را به کار برده که از آن جمله می‌توان به واژگانی چون زلفی، عند ربهم، عنده، عند رب، عند الله، درجات، قریب و وسیله و نیز برخی از جملات و گزاره‌هایی که این معنا را می‌رساند اشاره کرد.

۲- اشکالی دیگری که بر اندیشه اُشو می‌باشد اینست که اگر از او سؤال شود چنانکه سؤال شده اُشو این مطلب را به چه دلیل مطرح می‌کنی که: تعالی انسان فقط با عشق است، در پاسخ خواهد گفت که این تجربه من است! که ما اشاره نمودیم در حالی که اثبات یک نظریه از سه راه ممکن است:

الف. از طریق وحی و پیامبر

ب: از طریق آزمایش و تجربه صورت گیرد

ج: از طریق استدلال عقلی و ادله منطقی باشد هیچ کدام از این موارد در اصل عشق اُشو دیده نشده به تعبیری نه مستند به وحیست نه مستند به استدلال علمی و تجربی و نه استدلال عقلی فقط و فقط تجربه شخصی خود اوست و تجربه شخصی چگونه می‌تواند برای دیگران حجت باشد اگر قرار باشد تجربه شخصی هر کسی برای دیگران هم حجت باشد آیا سنگ روی سنگ بند می‌آید، آیا می‌توان گزاره ثابتی را ارائه نمود

۳- عشقی که اُشو مطرح می‌کند با عقل تضاد دارد خود او هم با عبارتهای گوناگونی که قبلا هم بیان شد توضیح داده، حال آنکه جدایی بین عقل و معنویت عامل رکود و رجوع به قهقرا و مسدود کردن روزنه تابش انوار حق و حقیقت است عقل تنظیم کننده اهداف و غایات است اگر عقل آدمی از معنویت و عرفان جدا شود کمال آدمی دچار اختلال و انحلال می‌گردد از این رو در عرفان اسلامی با کمک عشق است که انسان به عقل واقعی و کمال معنویت می‌رسد بدین جهت بین این دو تضاد نیست.

۴- عشقی که اُشو بیان می‌کند و در عبارتها بیان شد بنیاد خانواده را می‌پاشاند و خود وی به این مطلب اذعان دارد که عشق نباید به یک نفر باشد و در ازدواج عشق منحصر به یک نفر است او چنین عشقی را مردود می‌داند. باید این را بیان نمود که چنین عشقی را آیا می‌توان تصور نمود تا اینکه آن را قبول کرد. زیرا اگر این نوع عشق پیدا شود آیا می‌شود دیگر در جامعه کانون گرمی به عنوان خانواده پیدا کرد؟

نکته‌ای دیگر اینکه اُشو به این مطلب توجه داشته است که با این نوع عشق بنیاد خانواده به هم می‌ریزد لذا به جای خانواده کمون را پیشنهاد می‌کند کمون نمونه پیوند یا تجمعی از روحهای آزاد است [۴۱] تعداد افراد هر کمون بین پنج هزار یا بیشتر می‌باشد بدین سان اُشو می‌پندارد انسانها را از وابستگی آزاد کرده و عشق و شادابی را به جای آن نهاده است، در حالی که وابسته به یک نفر بسیار آسان‌تر و کم خطرتر از وابستگی به چند هزار به همدیگر است در این صورت اگر مشکلی پیش آید شما با جنگ‌های قبیله‌ای مواجه می‌شوید. دعواهایی به وجود می‌آید که حل نمودن آن بسیار سخت است مثل جنگ‌های قبیله‌ای که در صدر اسلام بود.

گذشته از اینکه اُشو همواره بر طبیعی بودن افشاری می‌کند [۴۲]. چگونه این قدرت از مسیر طبیعت بیرون زده و پیوند زناشویی تداوم نسل، رابطه فرزندی و پدر و مادری را انکار می‌کند.

بدین جهت است که عشق در عرفان اسلامی وابسته و تعلق به یک فرد دارد و عشق مادی زمینی که در همسر تبلور پیدا می‌کند مقدمه عشق حقیقی می‌باشد لذا هیچ گونه تضادی با بنیاد خانواده و نظام مقدس خانواده ندارد. در اسلام خانواده از جایگاه بسیار بالایی برخوردار است و تشکیل خانواده را که به واسطه عقد نکاح مشروع زن و مرد به وجود می‌آید، مایه تکامل و بهروزی دانسته و محیط خانواده‌ای که بر اساس معیارهای دینی پایه ریزی شده باشد را جایگاه آسایش جسم و جان و آرامش روح و روان می‌داند و خانواده خشت بنای اجتماع است هر قدر خشت این بنا محکم باشد، جامعه پویاتر است و افراد جامعه، رستگارتر خواهند بود ارزش و اهمیت تشکیل خانواده به گونه‌ایست که خداوند کسانی را که خانواده تشکیل می‌دهند، به لطف و مرحمت خود بشارت داده است:

وَأَنْكِحُوا الْأَيَامَىٰ مِنْكُمْ وَالصَّالِحِينَ مِنْ عِبَادِكُمْ وَإِمَائِكُمْ إِنْ يَكُونُوا فُقَرَاءَ يُغْنِهِمُ اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ؛

زنان و مردان را همسر دهید و همچنین غلامان و کنیزان شایسته و درست کار خود را، اگر نیازمند و فقیر باشند، خداوند از لطف و فضل خویش، آنها را بی‌نیاز می‌سازد [۴۳]

رسول خدا (صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ) می‌فرماید:

مَا بُنِيَ بِنَاءٌ فِي الْإِسْلَامِ أَحَبُّ إِلَيَّ مِنَ التَّرْوِيجِ

در اسلام هیچ بنایی نزد خدا محبوب‌تر از بنای ازدواج نیست [۴۴]

مَنْ تَزَوَّجَ [فَقَدْ] أَحْرَزَ نِصْفَ دِينِهِ

هر کس ازدواج کند، نصف دینش را حفظ کرده است [۴۵] همه این آیه‌ها و روایت‌ها نشان می‌دهد که ازدواج و تشکیل خانواده، سنتی الهی و عبادتی پسندیده است خداوند در قرآن می‌فرماید:

وَمِنْ آيَاتِهِ أَنْ خَلَقَ لَكُمْ مِنْ أَنْفُسِكُمْ أَزْوَاجًا لِتَسْكُنُوا إِلَيْهَا وَجَعَلَ بَيْنَكُمْ مَوَدَّةً وَرَحْمَةً

یکی از نشانه‌های خداوند اینست که برای شما از جنس خودتان همسرانی آفرید تا در کنارشان بیارامید و میان شما و همسرانتان مودت و رحمت برقرار ساخت. خداوند در این آیه شریفه همسران را مایه سکون و آرامش یکدیگر دانسته و از آن جا که پایه سکون و آرامش، محبت و دوستیست خداوند تأمین آن را تضمین نموده است [۴۶]. لذا چگونه اشو چیزهایی را که خداوند مایه آرامش و سکون و محبت قرار داده است را نفی می‌کند

۵- در مراقبه و عشق اُشو سخن از هستی محض نیست (خدا) نیست بلکه همین دنیا و لذت و شادکامی آن مهم است، خود حقیقی تو با آن هستی ناشناخته مرتبط نمی‌شود بلکه می‌آموزی که چگونه در این زندگی پویا، همان جایی که هستی بمانی و نظاره گر، خود بازیگر باشی به شوخی زندگی بخندی زندگی لذت خوشی و عیش است.

در این زندگی پویا انسان به مراقبه و درون کاوی می‌پردازد. صد البته این لذت و شادمانی خالی از رنج و افسردگی نیست زیرا این دنیا جهان تراحم و محدودیت است لذت و شادمانی آن نیز محدود و آمیخته با رنج است از این رو شادمانی در عشق اُشو حقیقی نیست امام علی عَلَیْهِ السَّلَام در وصف دنیا فرموده‌اند سرورها مشوب بالحزن شادی آن با اندوه آمیخته است [۴۷]

۶- عشقی که اُشو مطرح می‌کند سر انجام آن سکس است.

بدین جهت اُشو به سکس قداست می‌بخشد چنانکه قبلاً هم عبارتهای آن را بیان نمودیم و حال این که مهلک‌ترین حمله به بشریت اینست که با استفاده کردن از این الفاظ بشریت را در راهی بیندازیم که به سقوط کشیده شود و شاید راهی را برود که دیگر بازگشتی نداشته باشد.

به تعبیری اگر کسی خودش به تنهایی به مطلبی که اُشو بیان می‌کند و آثار آن فکر کند در می‌یابد که زوایای بحث اُشو در اجتماع و در مورد انسانیت به کجا کشیده می‌شود و هیچ نتیجه‌ای جز اینکه انسان را به مانند حیوانی تصور کنیم نخواهد پیدا کرد. به عبارتی راهی که اُشو پیش پیروانش می‌گشاید اساساً اختیار را نفی کرده و بر هر چه که دلت بخواهد مبتنی است می‌گوید هر چه خواستی بکن هر تمنا و خواسته‌ای که در تو شکل گرفت ره‌ایش بگذار تو فقط و فقط نظاره گر باش به محض اینکه بیاندیشی و ارده کنی خراب کرده‌ای و از مراقبه محروم می‌شوی [۴۸] اعمال، اختیار و اراده به نظر وی ضد نیروست نیروی طبیعی و درون جوشی که اُشو می‌گوید در همه موجودات حتی گیاهان و حیوانات وجود دارد و بروز می‌کند لذا او از هیچ خاص انسانی سخن نمی‌گوید الگوی آرمانی‌اش از انسان یک خوک یا چیزی شبیه به آن است و به این امر هم تصریح می‌کند.

برای شکوفایی معنوی و رشد بشر حیوانات و طبیعی بودن آنها را مدل می‌کند انسان باید دوباره حیوان شود [۴۹] در حالی که نیروی الهی در انسان به صورت کاملاً متفاوت و ویژه‌ای نهفته که در هیچ موجود دیگری نیست اگر آن را شکوفا نسازد مثل مردابی گندیده خواهد شد نیروی عظیم و متفاوت الهی در انسان به صورت قدرت تفکر اراده و عمل اختیاری و همراه با مسئولیت است نه عمل طبیعی نظیر حیوانات کارهای انسان من جمله عشق ورزی هنگامی که با اندیشه و اعمال اراده صورت گیرد در اوج انسانیت و آگاهی بوده و نیروی عظیم در مخلوق برتر را شکوفا می‌سازد اگر انسان بخواهد راه حیوانات را پیش گیرد به سبب این ظرفیت نامتناهی تمام حدود طبیعی را در هم خواهد شکست و هیچ گاه از دنیا گرایی شهوترانی و مادیات سیر نخواهد شد مثل حیوانات مگر اینکه این نیروی بی‌کران را با اندیشه و اراده در مسیر درست شکوفایی قرار دهد و به زندگی شایسته انسانی دست یابد بشر نمی‌تواند مثل هیچ حیوانی طبیعی باشد و سکس کند زیرا هیچ حیوانی مثل انسان نیرو ندارد.

۷- توصیفهایی که اُشو از عشق بیان می‌کند و عشق را با خدا یکی دانست، مثل این عبارت: عشق دین است زیرا عشق زیباییست عشق موسیقیست عشق خداست [۵۰] و نیز اینکه اُشو متأثر از بودا و آیین تانترا می‌باشد و در آیین بودا و تانترا خدا وجود ندارد لذا معنویت اُشو بر مبنای سکولار بنا نهاده شده است معنویت سکولار دارای سه خصیصه می‌باشد

الف: اعتقادی به خدا ندارد

ب: اعتقادی به شریعت آسمانی ندارد

ج: اعتقاد به معاد ندارد بدین جهت معنویتی که او تبلیغ می‌کند و از عشقی که صحبت می‌کند نوعی رضایت باطن است در همین دنیا، نه چیز دیگر و این را قبل از اُشو هم بیان کردند اما نیچه معکوس داد و بشر به انحرافات بیشتر رفت.

۸ - نکته آخر عشقی را که اُشو مطرح می‌کند همانگونه که از عبارتهای آن هم به خوبی روشن می‌شود نتیجه آن روابط آزاد جنسیست اما از دیدگاه اسلام هر گاه میل جنسی به طور طبیعی و فطری و بر اساس احکام الهی اسلام ارضاء شود رفتار جنسی سالم شمرده می‌شود و هر رفتاری که خارج از این محدوده باشد که پیامد اصل عشق اُشو اینست انحراف جنسی شناخته شده و انحرافات جنسی آثار و پیامدهای روانی و اجتماعی زیادی دارد که به برخی از آن پیامدها به صورت گزرا اشاره می‌شود گاهی گفته می‌شود که انسان نسبت به چیزی که منع شود، حریص می‌شود. این سخن صحیح است، اما در عین حال در مورد گزینه جنسی هر چه آزادتر باشد، به جهت اشتهای سیری ناپذیر انسان شعله‌ورتر می‌گردد و این تجربه در جهان غرب اتفاق افتاد. استاد مطهری نیز با تأکید بر این مسأله می‌گوید:

برای آرامش گزینه دو چیز لازم است:

ارضای گزینه در حد نیاز طبیعی و دیگری جلوگیری از تهییج و تحریک آن [۵۱] نظریات روانکاوی از جمله نظریه‌ی هورنای بر این حقیقت تأکید می‌کند در اجتماعاتی که روابط جنسی آزاد است، بسیاری از احتیاجات روانی، شکل تمایلات جنسی پیدا می‌کند و به صورت عطش جنسی در می‌آید فروید که طرفدار سرسخت آزادی گزینه جنسی بود، متوجه شد خطا رفته است، از این رو پیشنهاد کرد باید آن را از راه خاص خودش به مسیر دیگری منحرف کرد. راسل نیز که به آزادی جنسی معتقد است، اعتراف کرده که عطش روحی در مسائل جنسی غیر از حرارت جسمیست [۵۲]. آن چه با ارضا تسکین می‌یابد، حرارت جسمی است، نه عطش روحی. یعنی روح انسان سیری ناپذیر است و اگر چه شاید از نظر حرارت جسمی در زمانی ارضا شود، اما چون انسان روح سیری ناپذیر دارد، به آن حد قناعت نمی‌کند و می‌خواهد از آن هم بالاتر رود. پس باید گفت:

آزادی در روابط زن و مرد، از حرص و ولع نسبت به شهوت، پیشگیری نمی‌کند، بلکه سبب شعله‌ور شدن شهوات می‌گردد و گاهی به شکل‌های دیگر مانند خشونت جنسی، هم جنس بازی و ... بروز می‌کند. لذا معنویت رد آن نمی‌باشد.

در ذیل به برخی از آن آثار که در نتیجه‌ی روابط آزاد دختر و پسر در جوامع غربی پیدا شده اشاره می‌کنیم:

۱ - افزایش روابط جنسی نامشروع: تحقیق نشان می‌دهد که آمار روابط نامشروع جنسی که ناشی از روابط آزاد دختر و پسر است، در امریکا و در تمامی جامعه‌ی اروپا رو به افزایش است، به گونه‌ای که در سال ۱۹۹۳ در امریکا ۵۰٪ روابط دختر و پسر به روابط جنسی تبدیل شده است.

۲ - آبستنی‌های ناخواسته: آمیزش جنسی نامشروع و افزایش آبستنی‌های غیر رسمی و زود هنگام یکی دیگر از آثار شوم روابط آزاد دختر و پسر است.

آندره میشل در این باره می‌نویسد:

بیش از چهل درصد زنان امریکایی که پیش از بیست سالگی ازدواج می‌کنند.

؛ به علت روابط آزاد پسر و دختر، قبل از ازدواج حامله هستند.

در نروژ ۹۰٪ دخترانی که در سن کمتر از هیجده سال ازدواج می‌کنند، آبستن هستند و در سوئد و آلمان نیز همین مطلب صادق است.

۳ - ازدیاد غیر قابل کنترل آمار سقط جنین: متناسب با افزایش نرخ آبستنی‌های ناخواسته، آمار سقط جنین در کشورهای غربی که

دختر و پسر پیش از ازدواج روابط آزاد دارند رو به تزاید است.

از یک میلیون زن و دختر نوجوانی که هر ساله در امریکا به طور ناخواسته باردار می‌شوند، ۵۳٪ فرزندان خود را سقط می‌کنند. این در حالیست که به علت برخی محدودیت‌ها که بعضی ایالات در مورد سقط جنین وضع کرده‌اند، اکثر سقطهای جنین گزارش نمی‌شود. به ادعای یک پزشک امریکایی که در یکی از زایشگاه‌های این کشور مشغول بوده و در مورد مشکلات محل کار خود مقاله‌ای نوشته است، در حدود ۴۷٪ از زایمان‌های تحت نظر وی مربوط به موالید نامشروع بوده است.

به ادعای وی اکثر موالید، مربوط به زنان پایین‌تر از بیست سال مربوط به روابط آزاد دختر و پسر بوده است.

۴ - افزایش خانواده‌های تک والدینی: افزایش شمار وصلت‌های غیر رسمی، باعث کاهش در میزان ازدواج را ترسیم می‌کند که یکی از پیامدهای آن افزایش تعداد خانواده‌های تک والدینی است؛ یعنی خانواده‌هایی که فرزندان در آنها محکومند تنها با یکی از والدین خود زندگی کنند.

آندره میشل می‌گوید:

زندگی فرزندان نامشروع در بیش از ۹۰٪ موارد با مادران است؛ این گونه مادران که تقریباً از سوی جامعه به ویژه والدین و آشنایان خود طرد می‌شوند، برای گذراندن زندگی با مشکلات شدید اقتصادی و فقر و فلاکت مواجهند. روزنامه‌ی ایدرز ایجست ضمن ارائه‌ی گزارشی از وضع فلاکت بار معیشتی این گونه خانواده‌ها، گزارش زیر را نوشته است:

مادر این بچه که مادام بهانه‌ی پدر می‌کند برای تأمین نیازهای مادی خود و فرزندان ناچار است که در دو شیفت کامل کار کند که در نتیجه، فرزند وی در مقایسه با مادران دیگر، زمان کمتری را با او سپری می‌کند.

این فرزند غیرقانونی در حقیقت هم از نعمت پدر و هم از نعمت مادر محروم است.

این مادر نوجوان با تأسف و تأثر می‌گوید:

من با این حاملگی نامشروع برای تمام عمر دخترم را از نعمت پدر محروم کردم و باید تسلی بخش اندوه فراوان این طفل باشم.

۵ روسپیگری:

پدیده شوم روسپی‌گری به ویژه در بین دختران جوانی که به طور ناخواسته صاحب فرزند نامشروع شده‌اند، در جوامع غربی شایع است، زیرا فرزندان ناخواسته، فرصت‌های اشتغال و تحصیل را از مادران گرفته، آنان ناچارند برای تأمین هزینه‌های زندگی و رهایی از فقر، به هر کاری رو آورند.

۶ گسترش بیماری‌های مقاربتی:

روابط آزاد دختر و پسر، در نتیجه روابط آزاد جنسی، سکوی پرش روسپی‌گری و افزایش بیماری‌های عفونی و مقاربتی است.

در این باره کفایت بدانید که: در هر ۱۳ ثانیه یک نفر در آمریکا به ویروس مهلک بیماری ایدز مبتلا می‌شود. قربانیان این ویروس که عمدتاً از طریق بی‌بند و باری جنسی مبتلا می‌شوند، از این بیماری عفونی هلاک می‌گردند. آنچه ذکر شد، اشاره به برخی پیامدهای روابط آزاد دختر و پسر پیش از ازدواج است.

عوارض دیگری چون جنون، عقده‌های روانی، تزاید جنایت و آدم‌کشی از دیگر نتایج آن روابط است [۵۳] به این ترتیب روشن شد که چرا اسلام روابط آزاد دختر و پسر و نگاه و صحبت‌های التذاذی آنان را که منشأ برای روابط بعدی می‌شود، حرام و ممنوع ساخته است.

داود شیرنژاد و علیرضا سعیدی

منابع:

الف. منابع اُشو

۱. اُشو، آفتاب در سایه، عبدالعلی براتی، نسیم دانش، ۱۳۸۰.
۲. اُشو، الماس‌های آگاهی، محسن خاتمی، امیر قلم، ۱۳۸۲.
۳. اُشو، آینده طلانی، مرجان فرجی، فردوس، ۱۳۸۰.
۴. اُشو، اینک برکه‌ای کهن، سیروس سعدوندیان، نگارستان کتاب، ۱۳۸۰.
۵. اُشو، پیوند، عبدالعلی براتی، نسیم دانش، ۱۳۸۲.
۶. اُشو، تانترا تفسیر آواهای شاهانه ساراها، هما ارژنگی، نشر حم، ۱۳۸۳.
۷. اُشو، تعلیمات تانترا، فرشته جنیدی، هدایت الهی، ۱۳۸۱.
۸. اُشو، راز بزرگ، روان کهریز، باغ نو، ۱۳۸۱.
۹. اُشو، راز، محسن خاتمی، فراروان، ۱۳۸۰.
۱۰. اُشو، زندگی به روایت بودا، شهرام قائدی، آویژه، ۱۳۷۹.
۱۱. اُشو، ضربان قلب حقیقت مطلق، مرضیه شنکایی، فردوس، ۱۳۸۱.
۱۲. اُشو، عاشقانه‌ها، ترجمه: قوام الدین خرمشاهی،
۱۳. اُشو، عشق پرنده‌ای آزاد و رها، مسیحا برزگر، آویژه، ۱۳۸۲.
۱۴. اُشو، عشق پرنده‌ای آزاد است، مجید پزشکی، ه و دین، ۱۳۸۵.
۱۵. اُشو، عشق، رقص، زندگی، فرشید قهرمانی، آویژه، ۱۳۷۹.
۱۶. اُشو، فقط یک آسمان، مرضیه شنکایی، تعالیم مقدس، ۱۳۷۵.
۱۷. اُشو، مراقبه هنر شور و سرمستی، مجید پزشکی، ه و دین، ۱۳۸۵.
۱۸. اُشو، مراقبه هنر وجد و سرور، فرامرز جواهری نیا، فردوس، ۱۳۸۰.
۱۹. اُشو، مزه‌ای از ملکوت، مرضیه شنکایی، آبیگینه، ۱۳۷۹.
۲۰. اُشو، من درس شهادت می‌دهم، مجید پزشکی، ه و دین، ۱۳۸۵.
۲۱. اُشو، هفت بدن هفت چاکرا، سیروس سعدوندیان، آویژه، ۱۳۸۲.
۲۲. اُشو، یک فنجان چای، مسیحا برزگر، دارینوش، ۱۳۸۲.
۲۳. مراقبه: شور مستی، امید اصغری، ندای سخن، ۱۳۸۲.

ب: *****

منابع دیگر قرآن کریم نهج البلاغه

۱. ابوالحسن هجویری، کشف المحجوب، تهران، کتابخانه طهوری، ۱۳۹۹.
۲. ابوالقاسم عبدالکریم، قشیری، الرساله القشیری، تحقیق علی عبد الحمید ابوالخیر، بیروت، دارالخیر، ۱۹۹۵.
۳. احمد حسین، شریفی، درآمدی بر عرفان حقیقی و عرفانهای کاذب، قم، صهبای یقین، ۱۳۸۷.
۴. جان بی ناس، تاریخ جامع ادیان، ترجمه علی اصغر حکمت، تهران، انتشارات علمی و فرهنگی، ۱۳۷۵.
۵. جلال الدین آشتیانی، عرفان، چاپ دوم، شرکت سهامی انتشارات تهران، ۱۳۷۶.
۶. حمیدرضا مظاهری سیف، جریان شناسی انتقادی عرفانهای نوظهور، پژوهشگاه علوم و فرهنگ اسلامی، ۱۳۸۸.
۷. خواجه عبدالله، انصاری، منازل السائِلین، تهران، کتابخانه علمیه حامدی، ۱۲۹۵.

۸. روح الله خمینی، چهل حدیث، تهران، موسسه تنظیم و نشر آثار امام، ۱۳۷۸.
۹. سیدجعفر سجادی، فرهنگ اصطلاحات و تعبیّرات عرفانی، تهران، طهور، ۱۳۷۳.
۱۰. صدر الدین شیرازی، الاسفار الاربعه، قم انتشارات مکتبه المصطفوی، ۱۳۸۳.
۱۱. صدوق ثواب الاعمال و عقاب الاعمال، تهران، مکتبه الصدوق، بی تا.
۱۲. ضیاء الدین سجادی، مقدمه‌ای بر مبانی عرفان و تصوف، تهران، سمت، ۱۳۷۹.
۱۳. غلامعلی آریا، آشنایی با تاریخ ادیان، چاپ سوم، انتشارات پایا، تهران، ۱۳۷۹.
۱۴. محمد تقی مجلسی، بحار الانوار، بیروت، دارالاحیاء التراث العربیه، ۱۹۹۶.
۱۵. محمد حسین طباطبایی، المیزان، بیروت، موسسه الاعلمی مطبوعات، ۱۳۸۰.
۱۶. محمد تقی فعالی، آفتاب و سایه‌ها، تهران، عابد، ۱۳۸۹.
۱۷. محمد تقی فعالی، نگرشی بر آراء و اندیشه اُشو، تهران، سازمان ملی جوانان، ۱۳۸۸.
۱۸. ملامحسن فیض کاشانی، محجّه البیضاء، قم، موسسه النشر الاسلامی، ۱۴۱۵.
۱۹. نویاپل، تفسیر قرآنی به زبان عرفانی، ترجمه اسماعیل سعادت، تهران، مرکز نشر دانشگاهی، ۱۳۷۳.

[۱] - اُشو و آن گاه نبودم، ترجمه سیروس سعدوندیان، ص ۴۵۰

[۲] - باگوان لقیست که برای احترام و تکریم بزرگان مورد استقاده قرار می گیرد و در فرهنگ ایران می تواند با واژه بیگ یا سید معادل باشد.

[۳] - خود اُشو درباره نامش می گوید اُشو واژه‌ای بسیار زیباست باید آن را به واژگان هر زبانی افزود در وهله اول همان صوتش زیباست اُشو این واژه احترام، عشق، حق شناسی و شکر را نشان می دهد فقط یک واژه خشک مثل عالی جناب نیست واژه‌ای بسیار دوست داشتنی و آشناست تقریباً حال و هوای محبوب را دارد.
ر. ک:

اُشو، الماس های اُشو، ترجمه‌ی مرجان فرجی، ص ۲۷۳

[۴] - اُشو، اینک برکه‌ای کهن، ترجمه سیروس سعدوندیان، ص ۱۴

[۵] - همان، ص ۱۵

[۶] - ر. ک:

اُشو، اینک برکه‌ای کهن، ترجمه سیروس سعدوندیان، ص ۶۳ تا ۶۷

[۷] همان، ص ۱۸۷

[۸] - به این عبارت‌ها دقت کنید؛ من با شناختی کامل متولد شده‌ام. اُشو، اینک برکه‌ای کهن، ترجمه سیروس سعدوندیان، ص ۵۰؛ اما فقط به من نگاه کنید آنها در من تاثیری نگذاشتند ... آنها در یک جایی فرو دست تر از من باقی مانده‌اند.

من از تمامی آنها در گذشته برتر مانده‌ام. همان، ص ۸۵؛ من هرگز فکر نکرده‌ام که هیچ چیزی را به خطا مرتکب شده‌ام همان ص

۷۹

[۹] - ر. ک:

اُشو، نظریه‌ای در دریا، ترجمه مجید پزشکی، ص ۸۵

[۱۰] - اُشو، عاشقانه‌ها، ترجمه قوام الدین خرمشاهی، قم، انتشارات سایه گستر، ۱۳۸۳؛ اُشو، عشق پرنده‌ای آزاد و رها، ترجمه

مسیحا برزگر، تهران، انتشارات دارینوش، ۱۳۸۲، اُشو، عشق، رقص، زندگی، ترجمه فرشید قهرمانی، تهران، آویژه، ۱۳۷۹

[۱۱] - اُشو، یک فنجان چای، ترجمه مسیحا برزگر، ص ۲۴

[۱۲] - اُشو، سرگشتگی، ترجمه فرشید قهرمانی و فریبا مقدم، ص ۴۳

[۱۳] - همان ص ۷۵

[۱۴] - اُشو، آفتاب در سایه، ترجمه مسیحا برزگر، ص ۱۹۶

[۱۵] - اُشو، عاشقانه‌ها، ترجمه قوام الدین خرمشاهی، ص ۱۸ و عشق پرنده‌ای آزاد و رها، ترجمه مسیحا برزگر ص ۵۳

[۱۶] - اُشو، راز بزرگ، ترجمه روان کهریز، ص ۱۹

[۱۷] - اُشو، عشق رقص زندگی، ترجمه بابک ریاحی پور و فرشید قهرمانی، ص ۵۱

[۱۸] - اُشو، عشق رقص زندگی، ترجمه بابک ریاحی پور و فرشید قهرمانی، ص ۵۸

[۱۹] - اُشو، راز بزرگ، ترجمه روان کهریز، ص ۱۷۷

[۲۰] - اُشو، عاشقانه‌ها، قوام الدین خرمشاهی، ص ۷۴؛ اُشو، یک فنجان چای، ترجمه مسیحا برزگر، ص ۱۳۲

[۲۱] - اُشو، عاشقانه‌ها، قوام الدین خرمشاهی، ص ۴۲

[۲۲] - اُشو، شهامت، ترجمه خدیجه تقی پور، ص ۸۶

[۲۳] -، عشق رقص زندگی، ترجمه بابک ریاحی پور و فرشید قهرمانی، ص ۵۸

[۲۴] - اُشو، زندگی به روایت بودا، ترجمه شهرام قائدی، ص ۱۳ اُشو، عشق رقص زندگی، ترجمه بابک ریاحی پور و فرشید

قهرمانی، ص ۵۸ برای آگاهی بیشتر رجوع شود به ر. ک. اُشو، عشق رقص زندگی، ترجمه بابک ریاحی پور و فرشید قهرمانی، ص

۵۹ - ۶۶

[۲۵] - اُشو، در هوای اشراق، ترجمه فرشته قهرمانی و فریبا مقدم، ص ۹۵

[۲۶] - اُشو، پیوند، ترجمه عبد العلی برات پور، ص ۵۸

[۲۷] - ر. ک. اُشو، عشق رقص زندگی، ترجمه بابک ریاحی پور و فرشته قهرمانی، ص ۶۶ - ۵۹

[۲۸] - اُشو، الماسهای اُشو، ترجمه مرجان فرجی، ص ۲۴۰

[۲۹] - اُشو، عشق رقص زندگی، ترجمه بابک ریاحی پور و فرشته قهرمانی

[۳۰] - اُشو، راز بزرگ، ترجمه روان کهریز، ص ۱۹

[۳۱] - فرزانه‌گی و شیدایی، محمد رضا نصر اصفهانی، ص ۳۵

[۳۲] - جلال الدین مولوی، مثنوی معنوی، دفتر اول، ص ۱۰

[۳۳] - محمد باقر مجلسی، بحار الانوار، ج ۸، ص ۱۹۸

[۳۴] - مانده / ۵۴

[۳۵] - ابن سینا، رساله عشق، فصل ۶، ملاصدرا، اسفار جلد ۷، ص ۱۶۵

[۳۶] - ابن سینا، رساله عشق، فصل ۱ و

[۳۷] - ر. ک.:

محمد تقی فعالی، آفتاب و سایه‌ها، ص ۱۱۹، محمد تقی فعالی، جنبشهای نوظهور معنوی، جلد ۱، اُشو، ص ۱۲۵، حمیدرضا

مظاهری سیف، جریان شناسی انتقادی عرفانهای نوظهور، ص ۱۸۴

[۳۸] مؤنون / ۱۱۵

[۳۹] زمر / ۳

[۴۰] - مفردات راغب اصفهانی صفحه ۶۶۴، ۶۶۵ - ذیل واژه قرب

[۴۱] - اُشو، آینده طلایی، ص ۹۸

[۴۲] - اُشو، تفسیر آواهاش شاهارانه، ص ۱۱۸

[۴۳] - نور، ۳۲

[۴۴] - وسائل الشیعه، ج ۲۰، ص ۱۴

[۴۵] - همان، ص ۱۷

[۴۶] - روم، ۲۱

[۴۷] - مجلسی محمد باقر، بحار الانوار، ج ۷، ص ۱۱۹

[۴۸] - اُشو، یک فنجان چای، ص ۳۰۳

[۴۹] - اُشو، آواز سکوت، ص ۸

[۵۰] اُشو - یک فنجان چای، ترجمه مسیحا برزگر، ص ۲۴

[۵۱] - مسأله حجاب، ص ۱۴۰

[۵۲] - مجله کتاب نقد، ش ۱۷، ص ۲۷۵

[۵۳] - آمار و نقل قول‌ها عمدتاً از کتاب مجموعه مقالات دفاع از حقوق زنان، تدوین دفتر مطالعات و تحقیقات زنان از صفحه ۶۰ تا ۷۲ برداشت شده است.

در این موضوع می‌توانید کتاب‌های زیر را مطالعه کنید:

۱. جامعه‌شناسی خانواده، از دکتر شهلا اعزازی.

۲. سیمای زن در جهان امریکا، از مرکز امور مشارکت زنان ریاست جمهوری.

۳. درّ و صدف، از محمد شجاعی، انتشارات محیی، شهرری.

چالشهای حقوق بشر اوشو

در طول تاریخ همواره به موازات خط راستین انبیاء بزرگ و پاک الهی، جریانهای غیر مستقیم و کم و بیش انحرافی و غلط وجود داشته است.

راه مستقیم همیشه یکی بوده و هست ولی بیراههها متنوع و متکثر هستند.

قرآن کریم میفرماید:

«فَمَا ذَا بَعْدَ الْحَقِّ إِلَّا الضَّلَالُ» [۱]

گر چه شدت انحراف کم و زیاد دارد، ولی به هر حال، باطل باطل است.

در سالیان اخیر و با خواست و دخالت قدرتهای دارای زر و زور و تزویر، بر تعداد آیینهای ساختگی و انحرافی افزوده شده است.

از عرفانهای سرخ پوستی و غیر الهی و دورن گروی (درون گرای (۴)) گرفته تا انواع فرقههای شیطان پرستی، از انحراف در برخی

از شرایع آسمانی تا ماتریالیسم الحادی و لیبرالیسم، همه و همه گونههای رنگارنگ و موافق با برخی از سلیقهها هستند.

یکی از کسانی که در قرن اخیر آغازگر فکری جدید شده است آقای رجنیش یا اوشو است.

اوشو، فیلسوف و عارف نامدار معاصر هند، در یازده دسامبر ۱۹۳۱ در هند ایالت مادیا پرادش زاده شد.

تحصیلاتش را در هند تا درجه‌ی ستادی فلسفه ادامه داد و سپس به ایراد خطابه و تبلیغ در اقصی نقاط هند پرداخت. سال ۱۹۸۱ برای معالجه به ایالات متحده آمریکا رفت و پنج سال اقامت کرد. سال ۱۹۸۵ مجدداً به هند رفت و در شهر پونای هند ساکن شد تا در سال ۱۹۹۰ از دنیا رفت. از اوشو قریب ۶۰۰ عنوان کتاب، ۷۰۰۰ ساعت نوار کاست و ۱۷۰۰ سخنرانی ویدئویی در زمینه‌های عرفانی باقی مانده است؛ [۲] درباره‌ی برخی از توصیه‌های اوشو و نحوه‌ی زندگی ایشان و پیروان او و چرایی برگشت وی از آمریکا نقلهای مختلفی ذکر شده است.

یکی از خصوصیات این فرقه آن است که تنها ثروتمندان حق عضویت دارند و شعارشان نیز از این قرار بود:
«ثروتمندان از ثروت خود بهترین لذت را ببرید!»

رجنیش (اوشو) در دوران اقامت خود در آمریکا سالیانه ۱۵ تا ۴۵ میلیون دلار درآمد شخصی از مریدان ثروتمند آمریکایی خود کسب کرده است.

وی در دوران اقامت خود در شهر آنتیلوپ آمریکا مالک ناوگانی مرکب از ۹۳ دستگاه ماشین گرانیف قیمت ROLLS ROYCE (رولز رویز) و یک هواپیمای شخصی شده بود.

وی در سال ۱۹۸۵ به دلیل درگیریهای خونین بین مریدان ارشد خود به خاطر اختلافات مالی مرکز و تخلفات وسیع و فساد مالی از آمریکا اخراج گردید و مجدداً به شهر پونای هند مراجعت کرد و در سال ۱۹۹۰ از دنیا رفت. رجنیش در دوران زندگی خود توسط مریدان ثروتمند آمریکایی و اروپاییاش توانست نزدیک به ۶۰۰ مرکز برای فرقه‌ی خود در کشورهای مختلف اروپا و آمریکا تأسیس نماید، لیکن بعد از مرگ وی تعداد این مراکز به کمتر از بیست مرکز کاهش یافته است.

سال ۱۹۸۵ مرکز و اقامتگاه رجنیش در شهر آنتیلوپ به خاطر اختلافات شدید داخلی تعطیل گردید. رجنیش در سخنرانیهای خود اعلام میکرد که خدا وجود ندارد و مریدان وی همه خدا هستند.

وی همچنین از مریدان خود میخواست تمامی کتب مقدس ادیان را آتش بزنند و با تمامی سنتها و ارزشهای دینی مخالفت نمایند. مریدان رجنیش وی را بهگوان (خدا) مینامیدند. وی به مریدان خود توصیه میکرد که برای رسیدن به آرامش حداکثر لذت جنسی را به هر شکل ممکن حاصل نمایند! وی ازدواج را در بین پیروان خود شدیداً ممنوع کرده بود و آن را اسارت کامل و مخالف آزادی میدانست و خانواده را یک نهاد فاسد قلمداد می کرد و از مریدان خود میخواست که آنها با یکدیگر رابطه جنسی آزاد داشته باشند و تأکید میکرد که فرزندان که از این روابط به دنیا آیند نباید پدر مشخصی داشته باشند. در جهان، رجنیش به عنوان آموزگار جنسی (sex guru) شهرت پیدا کرد، چرا که وی نیروانا (nirvana) یعنی رستگاری را در آزادی کامل در لذات جنسی (kamasutra) در هر نوع ممکن میدانست. بر اساس تعلیمات وی تعداد زیادی از مریدان وی هم مواد مخدر مصرف میکردند و هم مواد مخدر را قاچاق مینمودند و شمار زیادی از مریدان زن وی آشکارا به فاحشهگری میپرداختند. تعدادی از مریدان زن رجنیش در دادگاههای هند به دلیل مورد آزار جنسی قرار گرفتن توسط وی شکایت کردند.

امروز هم پیروان رجنیش در هند در باشگاههایی به نام «اوشو» آشکارا لذت جویی جنسی را در بین پیروان خود ترویج میکنند. شایان ذکر است که رجنیش به سبب ابتلا به بیماری ایدز (AIDS) مرد و در اواخر عمر خود آشکارا اظهار مینمود که افکار وی با دین و عرفان هیچ ارتباطی ندارد. رجنیش قربانی، ایثار و تمامی ارزشهای اخلاقی و دینی را خلاف آزادی میخواند و اعلام میکرد آنها هیچ معنی و مفهومی ندارند وی از مریدان خود میخواست که هفته‌ای یک بار حتماً در مرکز وی در شهر پونا یا دیگر مراکز حضور داشته باشند. مهمترین کارهای مریدان وی در مراکز یاد شده شنیدن موسیقی، کامجویی از یکدیگر آشکارا اظهار می نمود که افکار وی با دین و عرفان هیچ ارتباطی ندارد. رجنیش، رقص و گریه و خنده با صدای بلند میباشد.

جای تأسف است که در چند سال گذشته تعدادی از کتابهای رجنیش بعد از گزینش و حذف بعضی از مطالب زنده به فارسی

ترجمه و در کشورمان منتشر شده است.

این کتابها تحت عنوان عرفان شرقی تبلیغ و معرفی میشوند. ولی در واقع هدف آنها فقط گمراه نمودن جوانان کشور اسلامیمان میباشد.

[۳] ماهنامه‌ی روان‌شناسی جامعه، شماره‌ی ۳۴ در مرداد ماه ۱۳۸۵ ش مقالهای تحت عنوان «حقوق بشر را میتوان برای ده اصل بنیان نهاد!» از ایشان توسط آقای سبحان رضایی برگردان شده است.

که بعد از مقدمه‌ی کوتاهی که گذشت، اکنون درباره‌ی حقوق بشر ایشان که در حقیقت در چند موضع، بر علیه بشر و نابود کننده‌ی حق آن است، نکاتی چند به عرض میرساند:

۱. روی سخن در قدم اول با متولیان ماهنامه‌ی «روانشناسی جامعه» است.

مسئولان این نشریه نه حق دارند و نه باید در نشریه‌های که در جامعهای اسلامی و الهی و در تحت نظام دینی منتشر میشود، سخنانی را که ضدیت و مخالفت صریح با احکام الهی دارد، تبلیغ کنند.

عدم امکان قتل هیچ انسانی، مجاز نبودن کشتن حیوانات و پرندگان حتی برای خوردن، اجازه‌ی سقط جنین و در واقع کشتن یک انسان دارای جان، اجازه‌ی خودکشی یا دیگر کشی برای رهایی از درد و رنج، آزادی از هر فکر و مذهبی حتی باور به خدا، آزادی و روابط افراد و ازدواج آنها بدون رعایت ضوابط قانونی و شرعی، همه‌ی اینها از اشکالات اساسی روان‌شناسی مدرن و پیشرفته‌ایست که در اوراق پخش شده آمده است؟!

۲. اصل اول حقوق بشر ایشان حق زندگی است.

او درباره‌ی انسان میگوید:

«او را نمیتوان در هیچ قربانگاهی، قربانی کرد.»

و درباره‌ی حیوانات میگوید:

«تا وقتی که انسان به خشونت علیه حیوانات و پرندگان آگاهی نیابد، حقیقتاً نمیتواند حق حیات و زندگی را برای خود اعلام کند.»

این سخنان بر مبنای برخی آینه‌های آسیای جنوب شرقی است.

بررسی ریشه‌های این آینه‌ها مناسب این نوشتار و هدف نگارنده نیست، اما بیان دیدگاه صحیح الهی در این زمینه لازم است.

انسانها حق حیات دارند و این حق طبیعی را بدون دلیل، هیچ کسی نباید نادیده بگیرد.

اما در نگاه دینی و قرآنی ما گاه برخی از افراد در اثر سوء گفتار و کردار خود مستحق مرگ میشوند و گرفتن حق حیات آنها نه تنها مجاز، بلکه واجب است.

قاتل، [۴] مرتد فطری و شخص زانی دارای همسر، لاطی و دشنام دهنده به معصومین علیهم السّلام و پاک‌ترین افراد روزگار، از جمله افرادی هستند که دیگر خالق بشر، اجازه‌ی حیات به آنها نمیدهد. این نظام کیفری بر اساس انسان‌شناسی دینی و الهیست که اصالت را به روح مجرد و معنویت و آخرت میدهد و ارتکاب چنین اعمال زشتی، شایستگی تکامل انسان را از بین میبرد و چنین انسانی نبودش بهتر است.

از نگاه عقلی و انسانی و برون دینی هم نمیتوان گفت یک انسان در همه‌ی شرایط حق حیات دارد. اگر کسی جان یک انسان یا چندین نفر را بدون توجیه منطقی گرفت، آیا باز هم حق زندگانی دارد؟

آیا اجازه‌ی حیات به او به معنای نقض حیات دیگران نیست؟

پس حق حیات، حقی مطلق و بی‌قید است.

اما جمله‌ی دیگر ایشان بر اساس تفکر گیاه خواری و انکار گوشت خواری است، که این هم اندیشه‌های انحرافی و غلط است.

افراط و تفریط همواره محکوم به زوال است.

گیاه خواری خوب است، انباشتن شکم از گوشت انواع حیوانات هم پسندیده نیست، اما نفی کلی گوشت خواری غلط و مخالف نیاز طبیعی انسان است هم از جهت علم تغذیه و پزشکی این سخن غیر قابل پذیرش است و هم آیات نورانی قرآن مخالف با آن است؛ [۵] سیستم دستگاه گوارشی انسان به گونه‌ایست که نیاز به خوردن گوشت دارد و آماده‌ی هضم و جذب آن است. به عبارت روشن گیاه خواری محض، مخالف جریان طبیعت و آفرینش است.

۳. در ادامه‌ی اصل اول حقوق بشر اوشو آمده:

«کودکی که متولد میشود، به عنوان یک انسان شناخته میگردد، اما اگر کودک، نابینا، ناشنوا، فلج و یا لال به دنیا آمد و ما دیگر نتوانستیم برای او کاری کنیم، تنها به خاطر این تصور که حیات نباید نابود گردد، مجبور میشود به خاطر ایده‌ی احمقانه‌ی شما هفتاد یا هشتاد سال رنج بکشد.

چرا باید رنجی غیر ضروری را ایجاد کنیم؟» این جمله کاملاً متناقض سخن ایشان راجع به حیات است.

نتیجه این کلمات چنین میشود که حق حیات مطلق نیست و در شرایطی که به نظر ایشان فرض معلولیت یا جمیعت زیاد زمین است، این حق قابل صرفنظر است.

[۱]. یونس / ۳۲.

[۲]. آثار متعددی از ایشان به زبانهای مختلف مانند فارسی ترجمه شده است.

از جمله ر. ک:

اوشو، اینک برکهای کهن، سیروس سعدوندیان، تهران، نگارستان کتاب، ج ۲، ۱۳۸۲ ش؛ مراقبه، هنر و جد و سرور، ترجمه‌ی فرامرز جواهرینیا، تهران، فردوس، چاپ ۱، ۱۳۸۰ ش؛ آینده‌ی طلایی؛ الماسهای اوشو؛ بلوغ؛ خلاقیت؛ کودک نوین با ترجمه‌ی مرجان فرجی.

[۳]. برای بررسی افکار و فعالیت‌های رجنیش به کتابهای زیر رجوع شود:

۱. Carter, lexis f: charisma and control in Rajneeshpuran, Cambridge, Cambridge University Press, ۱۹۹۰.

۲. FITZGERALD, FRANCES: CITIES ON HILL, NEW YORK, SIMAN & SCHUSTER, ۱۹۸۶.

۳. gorden, james s: the golden guru, lexington, massachusetts the stephen green press.

۱۹۸۷. رجنیش نظرات و افکار خود درباره‌ی آزادی کامل در لذتجوییهای جنسی را در کتابهای خود به قرار زیر اظهار داشته است.

۱. FROM SEX TO SUPERCONSCIOUSNESS, BY OSHO RAJNEESH ۱۹۷۹.

۲. tantra spiriuality and sex by osho rajneesh ۱۹۸۳. برگرفته از مقاله «رجنیش راهی برای گمراهی!» از دکتر

حمید رضا ضابط، روزنامه‌ی کیهان، مورخه‌ی ۱۷ / ۶ / ۱۳۸۳.

[۴]. بقره / ۱۷۸ و ۱۷۹.

[۵]. انعام / ۱؛ نحل / ۵؛ حج / ۲۸ و ۳۰؛ غافر / ۷۹. اگر ایشان حق حیات را قید میزند دیگر نباید دیگران را تخطئه کند که حق

حیات را در برخی شرایط محدود میکنند.

نکته‌ی دیگر اینکه بر خلاف دیدگاه امثال ایشان، حیات و زندگانی برای لذت بردن صرف نیست، بلکه دنیا محل ابتلاء و امتحان سعی و استقامت و فراز و نشیب است.

زندگی بسیاری از خوبان عالم سراسر رنج و زحمت و درد و بیماری و فقر بوده است.

بنا بر این نباید زمانی که یک شخص دچار بیماری و زحمت شد، خودش را حذف کند یا به دیگران اجازه دهیم که او را از بین ببرند. بسیاری از ارزشها و صفات خوب و بد انسانها هنگام گرفتاری و مشکلات بروز پیدا میکند.

اجازه‌ی سقط جنین اجازه‌ی قتل یک انسان دارای روح و حیات است.

یک جنینی چهار ماهه به همان اندازه حق حیات دارد که پدر و مادر و اطرافیان او دارند. سقط جنین یک جنایت محترمانه و خاموش است.

بلی، کنترل نسل و جلوگیری از بارداری یعنی جلوگیری از انعقاد نطفه و پیدایش هسته‌ی وجود یک انسان، اشکالی ندارد و مخالف یا ناقض حق حیات نیست. نکته‌ی دیگر اینکه نظریه‌ی ایشان مبتنی بر دیدگاه تناسخ و انتقال روح انسان بعد از مرگ به بدن دیگر است که این دیدگاه نقطه‌ی مقابل معاد و اصل اعتقادی مسلم ادیان آسمانی است و در کتب مربوط به عقاید معاد، ابطال آن روشن شده است.

اشکال یا پرسش بعد که متوجه ایشان میشود اینست که آیا سقط جنین دارای روح و حیات یا تسریع و تعجیل در مرگ یک شخص مریض یا افلیح، آیا دخالت در قانون تناسخ و انتقال ارواح به ابدان دیگر نیست؟

اگر روحی از بدنی جدا شده و اینک در این جنین حلول کرده، با چه مجوزی میتوان مجدداً روح را از این بدن تازه گرفت؟! اشکال بعد اینکه تاکنون از نظر پزشکی نمیتوان به طور قطعی مشخص کرد که نوزاد سالم است و قابلیت بهره‌برداری کامل از حیات را دارد یا نه؟ بله، شاید در مواردی نقص جنین قطعی باشد، اما این شناخت عمومیت ندارد؛ به علاوه چه میزان از سلامتی را شما کافی برای حق حیات میدانید؟ آیا اگر کسی شنوایی یا بینایی ضعیف بود یا یک پایش عیب داشت یا ... حق حیات دارد یا نه؟ بسیاری از مردم پیرامون من و شما، دارای عیبهایی در بدن خود هستند.

معیار دقیق سلامتی و حق حیات را چه کسی معین خواهد کرد؟

۴. در توضیح اصل دوم حقوق بشر که عشق است میگوید:

«اگر دو نفر بخواهند با هم زندگی کنند، نیاز به اجازه از هیچ کشیش یا دولتی را ندارند، تنها ضرورت، اجازه از قلب ایشان است.» این گونه نظرات مبتنی بر انکار وجود خدا و مالکیت و خالقیت او نسبت به انسانهاست.

زمانی که انسان جای خدا نشست و محور همه‌ی امور و حقایق شد (= اومانیسم) برطبق میل و تشخیص خود عمل میکند و البته از کسی اجازه نمیگیرد، اما

اولاً:

در نظامهای حقوقی و مدنی غالب جوامع مقررات و شرایطی برای ازدواج ذکر کرده‌اند و حذف آنها به صلاح جامعه بشری و نهاد خانواده نیست و میتواند موجب مشکلات زیادی شود. ایده‌ی ایشان موجب آزادی روابط جنسی و بیند و باری و نابودی خانواده و پیدایش بجههای بیسرپرست و بیماریهای مقاربتی و مشکلات عدیده دیگر میشود. آنچه در ابتدای نوشتار در مورد او شو و پیرامون ایشان ذکر شد، مؤید این اشکال است.

ثانیاً:

بر اساس نگاه دینی، همه‌ی موجودات از جمله انسانها، مخلوق و مملوک خداوند بزرگ هستند و خوردن و پوشیدن و خوابیدن و ازدواج و سایر کارهایشان باید طبق دستور و رضای حق باشد.

وقتی دست و پا و همه‌ی وجود زن و مرد، از آن دیگرست و وجود مستقلی از خود ندارند، میتوانند اختیار همه‌ی کارهای خود را داشته باشند. در شرایع، حق آسمانی برای خوردن، آشامیدن، گفتن، شنیدن، دیدن، لمس کردن و بسیاری از امور مانند ازدواج

مقرراتی برای سلامتی و رشد جسمی و معنوی انسانها تعیین شده است که توجه به آنها ضروری است.

۵. در اصل سوم حقوق بشر، اوشو مینویسد:

«هر کسی این حق اساسی را دارد که بعد از عمری زندگی و احساس آنکه به قدر کافی زندگی کرده است، بخواهد این کشش غیر ضروری را رها کند... در زندگی هر فردی، اگر او نخواهد ادامه‌ی حیات دهد، هیچ کس قادر به جلوگیری از تصمیم آن نیست. حتی در واقع باید در بیمارستانها مسؤولان و امکاناتی مخصوص کمک به این گونه افراد در نظر گرفت.» در این اصل نیز ایشان علی‌رغم اینکه در اصل اول بر حیات و مطلق بودن آن حق تأکید کرده بود، نفی حیات را توسط شخص و با رضایت او اجازه میدهد و این نوعی تعارض در کلام است.

نکته‌ی اساسی اینکه، این گونه سخن نیز مبتنی بر اومانیزم و انسان محوری یا انسان خداییست که بحث بر سر آن و نقد مبانی آن در راستای هدف این مقال نیست. اما بر خواننده‌ی محترم روشن است که زندگی و مرگ به دست خداوند است.

اعطای نعمت وجود و حیات از ناحیه‌ی اوست و گرفتن حیات یا اجازه‌ی مرگ هم در اختیار اوست.

دلیل آن هم خالقیت و مالکیت او نسبت به شوئنات بندگان و ضعف و نیاز و وابستگی ما به آن یگانه‌ی مستقل و حی قیوم است. نعمتی که خود پدید آورنده‌ی آن نیستیم، حق نابود کردن آن را هرگز نداریم. علاوه بر این، ناهنجار بودن و ناپسند بودن خودکشی در همه‌ی جوامع امری پذیرفته است.

تجویز خودکشی خلاف معروف در نزد جوامع مختلف است.

اضافه کنید بر آن، حالتی را که گروه‌های زیادی از انسانها، تصمیم بگیرند خود را از بین ببرند، در این صورت چه ضرباتی بر پیکره‌ی بشریت وارد میشود. انسانی که دارای قوا و استعدادهای فوق العاده است و خود ایشان در آثار متعدد بر راههای مراقبه و افزایش قدرت درون تأکید میکند، با یک اقدام، خود را از دستیابی به همه‌ی آن کمالات محروم میکند.

۶. اصل چهارم حقوق بشر ایشان، جستجوی حقیقت و اصل پنجم مدیتیشن و تفکر و یا مراقبه و محاسبه‌ی نفس است.

در این اصول نکات مهم و خوبی پافشاری شده است که در آموزه‌های دینی و آسمانی هم قبلاً آمده است.

خود فراموشی و غفلت از نفس و قوای آن و کنترل و تهذیب آن، بلای فراگیر دنیای امروز است که باید با آن مقابله کرد.

روزها فکر من اینست و همه شب سخنم

که چرا غافل از احوال دل خویشتم

از کجا آمده‌ام، آمدنم بهر چه بود؟

به کجا میروم آخر، نمایی وطنم

اما نکته‌های که باید تذکر داد اینکه بر خلاف نظر ایشان که میگوید:

«هیچ کس را نباید از کودکی مشروط به دین، فلسفه یا مکتب خاصی قرار داد، چرا که آزادی جستجویش را محدود میکند.» معتقد هستم که:

اولاً:

این شعاری ایده‌آل و ناشدنی است.

ثانیاً:

کودک تا زمانی که به رشد کافی برسد که ممکن است ۲۰ تا ۲۵ سال هم طول بکشد، بدون فکر و راه و جهت امکان ندارد، زندگی کند.

ثالثاً:

بر اساس یافته‌های علم و آموزه‌های دین باید از همان اوان کودکی، بلکه قبل از تولد در جهت دهی و هدایت او به سوی خوبیها و ارزشها و راه کمال، نهایت دقت و تلاش را به کار برد. نواذر افرادی هستند که در سنین نوجوانی رشد بالا و کافی برای تشخیص همه‌ی خوبیها از همه‌ی بدیها داشته باشند تا هیچگاه به خطا نروند و به حقیقت برسند. صحیح آن است که کودک از ابتدا ملحق به پدر و مادر است و در دامن آنها تغذیه میکند و تعلیم و تربیت حق و صحیح که ما تربیت صحیح را تربیت دینی و الهی میدانیم اجرا میشود تا زمان بلوغ و رشد و در آن سنین راه برای اصلاح، تغییر، بازنگری و تکمیل یافته‌ها همواره وجود دارد. نکته‌ی مهمتر این که راههای تقویت و تهذیب و کمال آن، متعدد است و به مجاز و غیر مجاز، شرعی و غیر شرعی یا رحمانی و شیطانی قابل تقسیم است.

قوای درونی انسان قابل تقویت از هر دو راه است.

مرتاضها، جوکیها و صوفیها گاهی از روشهای غیر شرعی و غیر انسانی استفاده میکنند.

فشارهای زیاد بر جسم، ضرر زدن به بدن، خوردن برخی امور پلید، قطع ارتباط با انسانها و استفاده از رقص و شراب و مانند اینها روشهای غیر مجاز پرورش روح است.

اوشو در مراقبه پویا مینویسد:

... «خود را از همه روها سازید و اجازه دهید هر چه میخواهد رخ دهد، جلوی چیزی را نگیرید. چنانچه احساس گریستن میکنید، بگریید؛ اگر دلتان میخواهد برقصید برقصید. بخندید، فریاد بکشید، جیغ بزنید، پرید، بلرزید احساس هر کاری را دارید، آن را انجام دهید! تنها نظارهگر هر چیزی باشید که درونتان در حال رخ دادن است.»

[۱] در چندین جا بر استفاده از رقص و موسیقی تأکید میکند؛ [۲] در جای دیگر اوشو شرح داده است که شیوه‌های آمیزش جنسی و مهرورزی چگونه میتوانند شما را به حالت مراقبه رهنمون کند؛ [۳] در مورد نماز میگوید به یاد داشته باشید که واژه‌های شما بر هستی تأثیری نخواهند داشت. [۴]

۷. اصل ششم حقوق بشر ادعا شده، آزادی در تمام ابعاد است.

آزادی از ملیت، مذهب، شغل، نحوه‌ی زندگی و همه چیز. در این باره باید دانست که آزادی مطلق و بی‌قید و شرط که وجود ندارد و مدافعی هم ندارد. آزادی از زشتیها و بدیها و قیدهای اضافی امری پسندیده است.

اما آزادی از خوبیها و ارزشها و قیدهای بندگی خداوند هرگز امری مطلوب نیست. ثمره‌ی تفکر ایشان در مورد آزادی نسبت به مذهب و ایده، پلورالیسم و کثرت‌گرایی دینی میشود. یعنی مهم نیست شما چه آیین و مذهبی داشته باشید و یا اصلاً دارای هیچ مذهبی نباشی البته مذهب رسمی و معروف. در بررسی و نقد پلورالیسم دینی و حقانیت همه‌ی ادیان، اشکالات و پیامدهای این نظریه به تفصیل بحث شده است که مجال پرداختن به آن نیست و خوانندگان را به منابع مربوطه ارجاع میدهیم. [۵]

[۱]. اوشو، مراقبه، هر وجد و سرور، فرامرز جواهرینیا، تهران، فردوس، ۱۳۸۰، ص ۳۶۰.

[۲]. همان، ص ۳۶۳، ۳۶۵.

[۳]. همان، ص ۳۷۹.

[۴]. همان.

[۵]. عبدالحسین خسرو پناه، کلام جدید، فصل پلورالیسم دینی، هادی صادقی، درآمدی بر کلام جدید، بخش مربوط در اینجا مختصر اشاره میکنم که دین بر حق و عقیده‌ی صحیح یک راه است و عقاید دیگر و مخالف با آن نمیتواند صحیح با واقع و رساننده به حقیقت باشد.

۸. اصل هفتم زمین و بشریت واحد، اصل نهم حکومتی جهانی و اصل دهم شایسته سالاریست در ضمن این اصول نکات مثبتی مورد تأکید قرار گرفته که در آموزه‌های دینی ما سابقه بیش از هزار ساله دارد. بین الملل اسلامی و امت جهانی و زبان و قبله و دین و کتاب و پیامبر واحد در تعالیم ما آمده است.

در دعای معروف «اللهم انا نرغب الیک فی دوله کریمه»... از قدیم مؤمنان پیوسته حکومت عدل گستر آن یگانه‌ی دوران را آرزو میکردهند. حکومت مهدوی جهانی است و مرزها از بین میرود و خوبان و شایستگان زمام امور را به دست میگیرند و عدل جایگزین ظلم و فساد میشود. البته باید دانست که شایسته در فرهنگهای مختلف، تعریفها و ویژگیهای مختلفی دارد. نکته‌ی مهمتر و اساسی اینکه انسانها هر چند نخبه و شایسته باشند، هیچ یک حق ولایت و حاکمیت بر دیگران و حتی بر خود را ندارند و مادامی که اذن پروردگار و حاکم اصلی و بالذات عالم وجود نداشته باشد، هیچ کسی اجازه‌ی امر و نهی و ریاست ندارد.

۹. اصل هشتم یگانی هر فرد است.

برای نگارنده معنای دقیق این اصل روشن نیست. اگر مراد احترام به دیگران و حقوق هر فرد است، این سخنی صحیح است؛ و اگر مراد اینست که هر کس در شکل و قیافه و دست و پا و سلیقه و مانند اینها، فردی مستقل و یگانه است، باز هم سخنی صحیح است؛ اما اگر منظور اینست که انسانها ماهیتاً با هم فرق دارند و سعادت و شقاوت و کمال و نقص هر فردی با فرد دیگر متفاوت است، این حرف البته غیر قابل پذیرش و ناصحیح است.

چرا که انسانها همه دارای طبیعت، غریزه و سرشت واحد هستند و عقاید و اخلاق و احکام مشترکی برای آنها صادق است.

بررسی تطبیقی «عشق» در عرفان اسلامی و آیین اشو

قلب انسان تا می‌تپد عشقی می‌جوید و زندگی بی‌عشق، بی‌معنا، بلکه برابر با مرگ است؛ بعضی از عرفا عشق را راه رسیدن به خدا دانسته، برترین معرفت و عبادت را معرفت و عبادت عاشقانه برشمرده‌اند؛ نیز از عشق زمینی سخن به میان آورده و آن را مجاز و پلی به سوی حقیقت معرفی کرده‌اند.

تا آنجا که برخی از اساتید حق اولین پرسش برای پذیرش طالبان سیر و سلوک را به عشق اختصاص داده و از پذیرش کسانی که تجربه‌ی عشق ندارند سرباز می‌زنند. دلی که نسوخته باشد دل نیست و دلی که عاشق نشده باشد سوخته نیست. عاشق شدن اولین گام بیرون آمدن از خودپرستیست و خودپرستی از بزرگترین حجاب‌های میان خدا و خلق است و این حجاب جز با عشق از میان برنخیزد و با غیر آتش عشق نسوزد. اما عشق هم وادی پر خطریست که چگونه افتادن در آن و گذر از مراحل و برآمدن از مهالکش جز به لطف خداوند میسر نیست که عشق از آن اوست و او خود تواناترین نگهدارنده است.

ولی انسان نیز باید بکوشد و راه را از بی‌راه باز شناسد و صادقانه در راه عشق قدم بردارد تا لطف حق دستگیر او شده، صبح وصال در پی شامگاه رنج و هجران فرارسد. دنیای امروز که از بحران معنویت رنج می‌برد تا راه راست فاصله کمی ندارد و در این دوری چه بیراه‌هایی که راه پنداشته می‌شود و چه سرگشته‌هایی که راهنما نامیده می‌شوند. انسانی که خود را گم کرده و از خویش دور افتاده است، تا این که به خویشتن حقیقی برسد خود فریبی‌هایی را تجربه خواهد کرد و معنویت‌های نوین که در مهد تمدن غرب می‌روید و ترویج می‌شود، اگر چه از عرفان‌های شرقی و حتی ادیان ابراهیمی برآمده باشد، به سادگی قابل اعتماد نیست و برای انتخاب آنها باید هوشمندانه به تأمل نشست و آگاهانه گزینش کرد. هدف اصلی این مقاله بررسی و نقد اندیشه‌های مروج مشهور معنوی به نام راجنیش بگوان معروف به اشوست که عشق را محور اصلی تعالیم خود قرار داده و در بین عده‌ای از مردم جهان مقبولیتی یافته است.

نظریه اصلی او و نوآوری بزرگش اینست که عشق جنسی و مراقبه را به هم آمیخته، ترکیبی از این دو را برای تأمین معنویت بشر

دنیايي اين روزگار پيشنهاد مي‌کند.

برای جدا کردن و برجسته کردن نکات مثبت اندیشه او و نیز روشن شدن اشکالات وارد شده بر تعالیم اش به تبیین یک دیدگاه اسلامی فراموش شده درباره‌ی عشق مجازی می‌پردازیم و آن عشق جنسی در روابط زناشویی در نظام تربیتی عرفان اسلامی است. در این مقاله نگرش اسلام به عشق مجازی در دو گام پیدایی و پایایی معرفی شده، عشق جنسی در گام پایایی تحلیل می‌شود. پرورش عشق حقیقی آیین و آدابی دارد و راه و روشی مخصوص که باید به خوبی فراگرفته شده و با دقت به کار بسته شود. برای موفقیت در این کار باید مراحل مختلف این بالندگی را شناخت و برنامه‌ی ویژه‌ی هر مرحله را اجرا کرد. به طور کلی عشق مجازی در دو مرحله یا دو گام مختلف راه دست یابی به عشق حقیقی را هموار می‌سازد. گام اول به هجران می‌انجامد و گام دوم با وصال آغاز می‌شود. در اولی باید عشق را مهار کرد و پنهان داشت، دومی را باید با مهارت آشکار نمود و بر آن پایداری ورزید. اولی برای کشف و گزینش عشق حقیقیست و دومی برای تمرین حفظ و نگهداری آن. اولی به جنسیت ربطی ندارد اما دومی میان دو جنس مخالف صورت می‌گیرد.

با اینکه در تعالیم اسلام هر دو مدل عشق مجازی مورد توجه بوده و بر مدل دوم بیشتر تأکید شده؛ اندیشمندان جهان اسلام اما بیشتر بر عشق مجازی در گام نخست تأمل ورزیده، عشق بدون شهوت را گذرگاه عشق حقیقی دانسته‌اند و عشق مجازی در گام دوم را کمتر در رابطه با عشق حقیقی تبیین کرده، فقط توصیه‌های اخلاقی درباره‌اش ارائه داده‌اند و فضای عرفانی ازدواج و زناشویی و عشق جنسی را شفاف نکرده‌اند.

در این خلاء بینشی اندیشه‌های خام و خالی از حقیقت بازار گرمی پیدا کرده، رویاروی دین و فطرت می‌ایستند و هوسرانی را به نام عرفان و معنویت ترویج می‌کنند.

بدون تردید در روابط جنسی عاشقانه نیز خداوند حضور دارد همانطور که همه جا هست و اگر این رابطه مورد رضای او باشد می‌تواند پل ارتباطی با او بنا کرده و مستحکم سازد. اما این حضور را چگونه می‌توان درک نمود و با او ارتباطی پویا و متعالی برقرار کرد؟

خلاء پاسخ به این پرسش زمینه‌ی هرزنگاری‌هایی به نام عرفان شده است.

اشو اساساً خانواده را یک ضروری برای تداوم نسل می‌دانست و معتقد است که با پیشرفت دانش می‌توان تولید نسل را از رابطه‌ی جنسی جدا کرد و آن را به رابطه‌ای آزاد و سرشار از لذت و شادمانی محض تبدیل نمود. آثار بسیاری از اشو در جهان چاپ شده و به زبان‌های گوناگون ترجمه می‌شود و ساحل فرهنگی کشور ما نیز از هجوم این امواج شوم ایمن نمانده است و نگارنده در مشاوره‌ها با خانواده‌هایی آشنا شده که در کوبش این امواج از هم پاشیده است.

برای روشن شدن کاستی‌ها و نارسایی‌های اندیشه کسانی مانند اشو لازم است تا حدودی مدل صحیح عشق جنسی از منظر عرفان یا به بیان دیگر رابطه‌ی سکس با معنویت تبیین شود. رابطه‌ای که عشق مجازی در گام دوم به آن تحقق می‌بخشد.

از این رو ابتدا به بررسی میانی و شالوده اصلی نظریه‌ی اشو می‌پردازیم و در ادامه‌ی بررسی‌ها و نقدها عشق مجازی را در گام اول یعنی گام پیدایش و سپس در گام دوم یعنی پایداری از منظر اسلامی مورد توجه قرار داده، با تأمل بر تفاوت‌های دو دیدگاه سستی و آشفتگی آراء اشو را روشن می‌نماییم.

نیلوفر عشق در مرداب شهوت اشو دل‌بستگی زیادی به مذهب تانترا دارد که یکی از فرقه‌های بین مذهبی بودایی و هندویی است.

تانترای بودایی بیشتر روی مراقبه تأکید دارد و تانترای هندویی عشق را مهمتر قلمداد می‌کند.

اشو این دو را ترکیب کرده ولی نقش محوری به عشق و کامروایی می‌دهد. در تانترای هندویی که معمولاً شاکتی پرست نامیده می‌شوند، مبنای اینست که «شهوات یا خواهش‌های نفسانی را با تخلیه کامل آنها در مراسم مذهبی بهتر می‌توان تحت فرمان درآورد.

غریزه جنسی را نباید سرکوب کرد، بلکه باید به دقیقترین وجه به اظهار آن پرداخت و در ارضایش کوشید.» بر همین اساس اشو می‌گوید:

«تانترا... راه‌هایی از مسائل جنسی است.

کمتر روشی تا این حد در زندگی انسان مؤثر بوده است.

روش‌های دیگر هر کدام سبب درگیری بیشتر انسان با مسائل جنسی می‌شوند... خواهش جنسی همچنان باقی است.

نمی‌تواند از میان برود، چرا که یک واقعیت است و در طبیعت افراد وجود دارد. زنده است و نمی‌تواند با واپس زدن ناپدید شود...»

از این جملات برمی‌آید که او مسائل جنسی را آفت معرفت خداوند و عشق به او پنداشته، راهی برای خلاصی از آن می‌جوید. استدلال اشو اینست که شناخت خداوند با قلب حاصل شود و ذهن مانع آن است زیرا شناخت‌های دنیایی و تصاویر این جهانی در ذهن رقم می‌خورد و معرفت خداوند بدون نقش و صورت بر دل می‌تابد. بنا بر این باید برای فروکاهیدن هجوم ذهنیات و رو آمدن و شکوفایی دل برای درک عشق و معرفت خداوند فعالیت آن را کاهش داد. از این رو باید وسوسه‌ها و هوس‌ها را رها کرد تا به محض سر برآوردن، کام گیرند و افول یابند و هر چه زودتر عرصه را خالی کنند، تا شخص به آستانه‌ی مراقبه برسد. پرهیز از هر آنچه هوس‌ها به سوی آن فرا می‌خوانند دغدغه ساز می‌شود. آنچه منع می‌شود، جاذبه پیدا می‌کند، آنچه انکار می‌شود، به اشاره فرا می‌خواندمان! تنها آگاهی به بازی‌های ذهن است که آزادمان می‌کند.

نفی و انکار، نفی و انکار نیست، بر عکس فراخوان و ترغیب است... بنا بر این باید با شهادت و وسوسه‌ها را پذیرفت و ارضا کرد تا ذهن دغدغه مند نشده، مانع کشف و شهود قلبی نگردد. در تانترا عقیده بر اینست که آنچه دیگران را به شقاوت می‌رساند، یک یوگی را به سعادت می‌رساند. پلیدترین و آلوده‌ترین اعمال برای کسی که می‌خواهد به خدا برسد، مقدس می‌شود. کسی که برای خود لذت‌ها و ماندن در آنها به کامجویی رو می‌آورد تیره بخت و شقی ست؛ اما کسی که برای گذر از آنها واردشان می‌شود، راه سعادت و روشنی را در پیش گرفته است.

مبنای روان‌شناختی که تز معرفت شناسانه تانترا را پشتیبانی می‌کند اینست که در ساختار وجود انسان هفت کانون نیرو قرار دارد. اولین و پایین‌ترین آن در مرکز انگیزش جنسی پایین‌تر از انتهای ستون مهره‌هاست.

نیروی بیکران الهی که در انسان نهفته، آنقدر فروکاسته شده که در این مرکز به صورت کندالینی (مار حلقه زده) فروخفته است. اگر این نیروی الهی (شکتی) برانگیخته شود به تدریج رشد می‌کند و سایر کانون‌های نیرو را فعال می‌سازد تا نقطه‌ی هفتم که بالای سر قرار داشته، نماد آن نیلوفر هزار برگ است.

در آنجا اتحاد با نیروی الهی کشف شده، انسان می‌تواند خداوند را درک کند.

بنا بر این عشق جنسی نقطه شروع حرکت به سوی خداوند است.

به این صورت که عشق ابتدا به صورت جنسی ظهور می‌کند سپس ارضاء آزادانه آن نیروی درون را رها کرده، روبه شکوفایی می‌برد. تا جایی که ذهن از همه‌ی تصورات و دل از همه امیال پاک شده، به درک خداوند می‌رسد و عشق را در رابطه با کل هستی و خداوند و کشف خویشتن تجربه کند.

باید نیروی عشق جنسی رها شود، ببالد و فرارود تا نیلوفر هزار برگ شکوفا گردد. تانترا کلیدهایی را در اختیار قرار می‌دهد که لجن را به نیلوفر آبی بدل کنی. اشو از روش‌های پرهیزگاران در عشق جنسی دلخور است و مراقبه تنها را ناکارآمد ارزیابی می‌کند. مراقبه باید در پی خالی شدن ذهن و دل انجام شود، در غیر این صورت تیر مراقبه به سختی بر ذهنی آشفته و دلی نا آرام می‌نشیند. روش درست و مؤثر رسیدن به خدا تلفیق عشق با مراقبه است.

روش‌های دیگر سبب درگیری بیشتر انسان با مسائل جنسی می‌شوند... این انرژی با پس زدن آزاد نمی‌شود. برای این کار به درک و شعور احتیاج دارید. در همان لحظه‌ای که انرژی از گل و لجن آزاد شود، گل نیلوفر مرداب از میان گل سر برمی‌دارد و از این مرحله نیز فراتر می‌رود، در حالی که مهار کردن و واپس زدن این انرژی، سبب می‌شود هر چه بیشتر در گل و لای فرو بروید. نیازهای طبیعی انسان روان او را به ناآرامی کشانده و تنها عده‌ی اندکی می‌توانند از این نیازها دست بشویند و به مراقبه‌ی موفق دست یابند و البته این توفیق به قیمت از دست دادن تعادل در زندگی و یک بعدی شدن شخصیت حاصل می‌شود. سرکوب کردن و پس زدن نیازهای طبیعی از شکوفاسازی تمامیت انسان عاجز است.

اشو اساساً عشق‌های زمینی را مزاحم تلقی کرده، آنها را عشق‌هایی می‌داند که باید هر چه زودتر از آنها گریخت و به عشق خدا رسید. امیال و هوس‌ها افکاری را به دنبال می‌آورد و با دلی ناپاک و ذهنی ناآرام نمی‌توان به معنویت رسید. با آزاد گذاشتن امیال، افکار از بین رفته، مراقبه خود به خود فرا می‌رسد و خدا نزدیک و نزدیک‌تر می‌شود.

مراقبه نیازمند عشق مراقبه‌سفریست به اعماق درون برای کشف هستی خود و دیدار با خویشتن حقیقی. مراقبه برای دست یافتن به آگاهی از نوع دیگر است که فراتر از ذهن و تفکر مفهومی تحقق می‌یابد. از این رو برای سفر به درون باید از ذهن گذشت. مراقبه در حقیقت فراروی از ذهن، بازایستادن جریان تصورات ذهنی و دریافت معرفت و آگاهی بدون صورت است.

آگاهی بی‌صورت ارتباط با دنیای ناشناخته درون است که خدا را می‌توان آنجا یافت؛ و آرامش و شادمانی و لذت را. برای دست یابی به وضعیت مراقبه باید از هر تلاش فکری رها شد هر تلاشی به برخاستن غبار بیشتر می‌انجامد و امیال و خواسته‌ها و افکار و اهداف و تصوراتی را در ما برمی‌انگیزد. برای یک مراقبه موفق لازم است که حتی مراقبه را هم نخواهی و به همان چیزی که می‌خواهی از آن بگریزی تمرکز کنی یعنی ذهن و تصاویر ذهنی. در مراقبه شخص گویی خود را غیر ذهن می‌بیند. به صورت شخصی مستقل که ذهن و تصورات ذهنی خویش را به صورت شخص دیگری مشاهده می‌کند.

برای مراقبه باید افکار را رها شوند. با نظاره محض آنها به تدریج رنگ باخته، محو می‌گردند. با جریان فکرها شناور نباش، فقط نسبت به آنها آگاه باش، بدان که تو از آنها مجزایی، متمیزی، دوری، فقط ناظر آنها باش... آن گاه، باقی ماجرا خود به خود به وقوع می‌پیوندد. این باقی ماجرا را من مراقبه می‌نامم. مراقبه چیز نیست که هیچ چیز نیست به بیان دیگر درک جهان و هستی بدون هیچ شکل و صورت به این جهت می‌توان آن را نامشخص و یا ناشناخته نامید. ناشناخته اصل پیدایش و آفریننده‌ی جهان شناخته شده است.

کل جهان شناخته شده از کل ناشناخته که هستی محض است بیرون می‌آید. هستی محض ناشناخته است زیرا تصویری در ذهن ما باقی نمی‌گذارد که در مراقبه‌های بعدی بتوانیم او را شناسایی کنیم. هر بار که با هستی محض مواجه شویم، گویا تازه او را دیده‌ایم و اگر چه در مراقبه‌ی دائم به سر ببریم، همواره ناشناخته خواهد بود.

همواره نو و سرشار از راز و شگفتی. فکر چیزی نیست، مگر غباری در چشم کور ذهن، زیرا نمی‌توانی به چیزی فکر کنی که پیشاپیش شناخته نشده باشد و به فکر کردن به چیزی که پیشاپیش شناخته شده است، نیازی نیست. مواجهه، همواره با ناشناخته صورت می‌گیرد.

ناشناخته، همه جا حضور دارد، در درون و در بیرون و تفکر همیشه در درون شناخته‌ها و در پیرامون شناخته‌هاست. تو نمی‌توانی از خلال شناخته‌ها، با ناشناخته تماس بگیری. پس شناخته‌ها را دور بریز و با ناشناخته تماس بگیر و این چیز است که من آن را مراقبه می‌نامم. جایگاه حقیقی انسان میان دنیای شناخته یعنی عشق ورزی، زندگی در دنیا و امیال گوناگون به اشیاء و تخیلات و صورت‌های ذهنی و از سوی دیگر مراقبه و ارتباط با هستی مطلق و فراسوی شناخت و صورت‌هاست.

انسان پلیست بین شناخته و ناشناخته، محدود ماندن در شناخته حماقت است و رفتن در جستجوی ناشناخته آغاز خردمندی است.

برای همین باید از فکر رها شوی و به مراقبه پردازی و عشق بورزی. مراقبه سفر به فراسوی ذهن است و در عشق ورزی هم لحظه‌ی ارگاسم لحظه‌ی بی‌ذهنی است.

امیال، افکار را به صحنه می‌کشند و هم از این رو با ارضا امیال افکار محو شده بهترین فرصت برای مراقبه پدید می‌آید. در این وضعیت صورت‌ها و تصاویر از ذهن دست برداشته، انسان به تجربه‌ی ناشناخته و مشاهده‌ی جریان هستی کل نائل می‌شود. یگانگی با آنها را از درون احساس کرده، آگاهی را در می‌یابد. خرد و آگاهی به معنای دانش نیست. خرد به معنای هوشیار است به معنای تفکر، سکوت، دقت و مراقبه است.

در چنین حالتی از تأمل و سکوت است که شفقت و مهر نسبت به موجودات زاده می‌شود. در حقیقت مراقبه خود مرتبه‌ی بالای عشق است.

عشق در مرتبه‌ی اول جنسیست و به صورت سکس ظاهر می‌شود مرتبه‌ی دوم عشق به همه است.

مرتبه‌ی سوم دعاست و مرتبه‌ی چهارم وحدت با هستی، مراقبه و سکوت. البته اشو توضیح نمی‌دهد که چه رابطه‌ای میان این چهار سطح است و چگونه سکس به عشق به همه تبدیل شده، به دعا و سرانجام به مراقبه می‌رسد. تنها رابطه‌ی بین اول و چهارم تا حدودی از حرف‌های او به دست می‌آید و آن اینکه ارضاء آزاد امیال سبب می‌شود که افکار از سرسختی دست برداشته و ذهن را رها کنند و در این روند می‌توانید نظاره‌گر آنها بوده، به مراقبه برسید. سعی کنید تا خواستن را درک کنید. سعی کنید آرزو را بفهمید. سعی کنید خیالبافی را بشناسید. آنچه که لازم است همین هاست.

خیلی ساده، فقط سعی کنید با عملکرد ذهنتان آشنا شوید. با تماشای عملکرد آن، ذهن ناپدید می‌شود. فقط یک نگاه درست به عملکرد درونی ذهن، سبب توقف آن می‌شود. در جریان مراقبه اتفاقی که می‌افتد اینست که شخص تمام امیال و افکار و اعمالش را به صورت دیگری مشاهده می‌کند.

گویا تماشاچی صحنه‌ی تئاتریست که خودش در آن بازی می‌کند.

اما خود حقیقی تماشاچیست و خود خیالی بازیگر.

آنگاه اگر پلیدترین اعمال هم از او صادر شود به معصومیت او خدشه‌ای وارد نخواهد شد.

زیرا این اعمال شخص دیگری است، کسی که او که بازیگر است و خود حقیقی و آگاه از آن وارسته، ناظر و مراقب اوست و در اثر مراقبه همواره خود آگاه بوده، از خود بازیگر نیز بیرون آمده، وارسته می‌شود و گویی در هر لحظه مراقبه تازه متولد می‌شود. از این منظر کل کائنات یک شوخی است.

صحنه‌ی بازی که همواره جریان دارد و خداوند همیشه در حال شوخی است.

بنا بر این کسی که می‌تواند بخندد، کسی که طنزآمیزی و تمامی بازی زندگی را می‌بیند می‌خندد و در بطن خنده به اشراق خواهد رسید.

درنگی در مراقبه آشو

ملاقات با ناشناخته و رویارویی با هستی محض طی مراقبه البته چیز است که در عمل، اشو جایگزین دیگری برای آن قرار می‌دهد. زیرا از راهی که او دنبال می‌کند به آن مراقبه الهی نمی‌رسد. در روش او مراقبه به مشاهده‌ی همین افکار و امیال محدود شده، به دیدار با هستی و درک کلیت وجود نمی‌رسد. برای رسیدن به هستی محض باید شعله‌ای آن سویی برافروخت و راه به سوی او را درپیش گرفت. مراقبه آشو در نیمه راه مانده و به نوعی لذت‌ها را ضرب در دو می‌کند.

به این شکل که اگر مراقبه را با عشق بیامیزی آنگاه هم لذت عادی عشق ورزی و ارضا شخصی را می‌بری و هم به صورت یک ناظر خارجی شاهد این امیال، افکار و رفتارهای لذت بخش بوده‌ای که این به نوبه‌ی خود لذت و کامیابی و شادی مضاعفی را به

دنبال دارد. گذشته از این وقتی که در نقش عامل لذت پایان می‌یابد، در قالب ناظر می‌توانی شادی و لذت را تداوم ببخشی و از اندوه از دست دادن و پایان یافتن خوشی رها شوی، زیرا خود آگاهت در آن کار نبود، بلکه خود بازی گر مشغول بود و تو اکنون چیزی را از دست نداده‌ای. به همین جهت می‌گویی:

درباره‌ی امیال و خواهش‌ها هوشیار باش. وارستگی پدیدار می‌گردد. این وارستگی چیزی نیست که برای پدیدار شدنش بکوشی، به طور طبیعی به دنبال آگاهی از وابستگی می‌آید. بنا بر این لازم نیست که اعمال خود را تغییر دهی و یا امیال خود را مهار کنی. همه‌ی خواسته‌هایت را آزادانه کامیاب ساز و تنها نظاره‌گر باش. عشقت را در مراقبه‌ات و مراقبه‌ات را در عشقت جاری ساز. این همان چیز است که من تعلیم می‌دهم. این همان چیز است که زندگی پویا می‌خوانمش و زندگی مذهبی، زندگی پویاست. در اینجا دیگر سخن از هستی محض نیست، بلکه همین دنیا و لذت و شادکامی آن مهم است.

خود حقیقی تو با آن هستی ناشناخته مرتبط نمی‌شود. بلکه می‌آموزی که چگونه در این زندگی پویا، همان جایی که هستی بمانی و نظاره‌گر خود بازی گر باشی و به شوخی زندگی بخندی. زندگی روبه لذت و خوشی و عیش است در این زندگی پویا انسان به مراقبه و درون کاوی می‌پردازد برای اینکه به هسته‌ی مرکزی هستی خود و ژرف‌ترین لایه‌های وجود خویش دست یابد و این در حال است که «لذت درونی‌ترین هسته‌ی توست.» و صد البته این لذت و شادمانی خالی از رنج و افسردگی نیست «در لحظاتی غرق در شرف و در لحظاتی در افسردگی عمیق به سر خواهی برد.» زیرا این دنیا، جهان تراحم و محدودیت است. لذت و شادمانی آن نیز محدود و آمیخته با حزن و رنج است.

اشو مدعیست که راهی تازه گشوده و به کمک شرق و غرب گمراه آمده است تا زندگی معنوی را با تلفیق عشق و مراقبه تجربه کند.

اما به نظر می‌رسد که او دارد راه غرب را ادامه می‌دهد و به در راستای تحقق اهداف تمدن غرب روش‌های شرقی را با تحریف و تهی کردن از محتوای اصیل خود و پر کردن از محتوای مطلوب تمدن غرب باز تولید می‌کند.

او در حقیقت دارد می‌گوید ای اهالی تمدن غرب نگران نباشید، بیایید تا به شما بگویم رنج و افسردگی پس از عشق و ورزی را به سهولت بپذیرید و به کامجویی‌های خود ادامه دهید. مبادا در راهی که پیش گرفته اید شک کنید، اتفاقاً همین راه، راه خداست. در حالی که جسم خود را غرق لذت می‌کنید روح خود را نیز با نظاره این لذت بهره‌مند سازید. بدین سان مراقبه‌ی هستی محض و خدای مطلق متعالی جای خود را به خدای دیگری می‌دهد خدا شیء نیست، موضع است.

موضع جشن و سرور. آمیختن عشق و مراقبه باعث رسیدن به وحدت با هستی و هستی بخش نمی‌شود، بلکه تنها لذت و شادکامی را کمی افزایش می‌دهد و آگاهی و حقیقتی غیر از آگاهی به امیال و نظاره‌ی احساسات خوشایند و رفتارهای لذت بخش ندارد و به اعتقاد اشو خدا را در این احساسات خوشایند و لذت و شادی خواهی یافت. به علت همین نگرش است که در پاسخ به نامه‌ی یکی از دوستانش که اعلام می‌کند:

من از مسائل جنسی گذشته‌ام؛ اشو دوباره او را به سوی این امور فراخوانده می‌گوید:

وقتی نیروی جنسی در مسیری متعالی به کار می‌افتد به براه‌ماچاریا [سلوک ربانی] تبدیل می‌شود. خیلی خوب است که از آن وارسته‌ای، اما این کافی نیست. باید از خلال آن بگذری و تصعیدش کنی و در جایی تصریح می‌کند که تانترای خداوند را انرژی عشق می‌داند. بنا بر این با آزاد کردن این انرژی و در خلال ره‌ایش آن است که ملاقات با خدا و مراقبه‌ی موفق صورت می‌گیرد.

خدایی که اشو برای رسیدن به او تعالیم خود را سامان داده، احساس درونی از لذت و خوشی است.

که به صورت عشق متجلی می‌شود و این خدایست که با مراقبه تنها و آرامش محض نمی‌توان به او رسید. این خدایست که بودا به تنهایی راهی به سوی او ندارد و باید دست در دست شخصیت لذت طلب و دنیایی همانند زوربا در اسطوره‌های یونانی بگذارد. از

این رو در موارد بسیاری از زوربای بودا سخن به میان می‌آورد. بودا یک ابر بشر است کسی در این باره تردید ندارد اما او بعد انسانی را از دست می‌دهد. او فوق طبیعی است. او از زیبایی فوق طبیعی بودن برخوردار است، اما زیبایی زُحربای یونانی را فاقد است. زوربا بسیار دنیوی است.

دلَم می‌خواهد تو هر دوی اینها باشی زربا و بودا. چنین شخصیتی می‌تواند به خدا برسد. زیرا خدا شخص نیست؛ بلکه اوج احساس سعادت، آرامش و احساس غایی من به این جهان متعلقم و این جهان به من تعلق دارد، است... ولی تنها در صورتی ممکن است که به احساس درونی‌ات اجازه عمل بدهی.

دروغی به نام صداقت

با تکیه و تأکید بر معنایی که اشو از خدا دارد، می‌گوید هر پیوندی تا وقتی که عشق و شوری را بر می‌انگیزد اعتبار دارد و از آن پس اصرار و پایداری در آن خیانت به عشق است، چون به یک دروغ تبدیل می‌شود. او به جای اینکه بیاموزد چگونه در عشق همواره بانشاط و وفادار باشیم. این را مفروض می‌انگارد که عشق می‌میرد و وقتی مرد دیگر نباید بگویی که هست.

در این بین معشوق هیچ اهمیتی ندارد، مهم عشق است که از هر جای دیگری که سر برآورد باید خیمه‌ی خود را در آنجا برپا کنی. نمی‌گویم اگر زنی را دوست داری با او زندگی نکن. با او باش، اما نسبت به عشق صادق و وفادار بمان، نه نسبت به شخص... وقتی عشق ناپدید می‌شود، وقتی شادی از میان می‌رود، آن وقت باید به حرکت ادامه دهید... از همان لحظه‌ای که احساس می‌کنید دیگر از چیزی خوشتان نمی‌آید و آن چیز گیرایی و جاذبه‌اش را از دست داده است و شما را خوشحال نمی‌کند، از آن دست بردارید. فقط بگویید متأسفم. خدا شور و شعف زندگیست و تا وقتی که او در رابطه‌ای حضور دارد این رابطه مقدس است، می‌تواند تو را به خدا برساند وقتی که این شور و هیجان و احساس خوشی و شادی پایان یافت خدا را در جای دیگر باید جستجو کرد. در این حالت به درونت برو و بدان که خداوند در آنجاست و بعد اگر شادمانی و کامجویی تو را فراخواند به سوی آن برو که خدا را خواهی یافت. از نظر اشو همه‌ی اهمیت عشق جنسی و ارضاء آزادانه‌ی آن در اینست که انسان را به مراقبه برساند. به این ترتیب که کامجویی‌هایی از این دست شخص را سیر و خسته و دلزده می‌کند.

گاه شما بعد از عشق در ناکامی عمیقی فرو می‌روید. آن کسانی که عشق را نشناخته‌اند بیچارگی واقعی را تجربه نکرده‌اند. درد و رنج واقعی را دریافته‌اند.

در این وضعیت به درون تنهایی خویش رانده شده، فرصتی برای نیایش و مراقبه ایجاد می‌شود. هر گاه از این درون کاوی خسته شوید به رابطه‌ای دست می‌زنید تا دوباره آماده مراقبه و درون کاوی شود. کامجویی برای مراقبه است و به تدریج خود کامجویی هم فرصتی برای مراقبه می‌شود. کامیابی حقیقی را باید از درون جست و اگر چنین شود لذت طلبی به کامل‌ترین صورت تحقق می‌یابد. به هر حال از پیوند با مردم گریزی نیست. اما هیچ پیوندی خوشبختی را به تو ارزانی نمی‌دارد، چه خوشبختی هرگز از برون نمی‌آید. خوشبختی همواره از درون سوسو می‌زند، همواره از درون جاری می‌شود. بنا بر این نباید کامیابی و خوشبختی را در رابطه با دیگران جست. بلکه رابطه با دیگران آماده گر است برای دریافت آنچه از درون می‌جوشد.

اشو به روشنی دریافته که روابط آزاد خستگی و ناکامی و افسردگی را در پی دارد و البته همین را فرصتی مناسب برای حرکت به سوی خداوند و درک او از درون خویش برمی‌شمارد. از این رو روابط پایداری را که می‌توانند آرامش و خوشبختی را تأمین کنند، به باد انتقاد می‌گیرد.

زیرا معتقد است آرامش و خوشبختی در کنار دیگری دروغ است، خوشبختی حقیقی در درون است که با تنهایی به دست می‌آید.

● نویسنده: حمید رضا - مظاهری سیف

منبع:

خبرگزاری - فارس

بخش نقدها**نقد دیدگاه‌های اوشو**

بررسی عشق در اندیشه اشو وقتی تفسیر اُشو را از عشق متوجه می‌شویم و نگاه به معشوقه را می‌بینیم ایده‌ها به کلی عوض می‌شود و می‌فهمیم که منظور اُشو از عشق چیست؟

و ما در اینجا فقط سخنان او را برای بررسی بیان می‌کنیم و تفصیل آن در کتابهای عرفانی موجود است.

وی معتقد است عشق باید زمینی باشد [۱] معشوقه در معنویت اُشو یعنی مادی و این دنیایی بودن آن و عشق را در تضاد با هوس‌ها نمی‌داند رسیدن به عشق تنها از طریق رسیدن به جنس مخالف امکان پذیر است میل مرد به زن یا زن به مرد، شروع عشق می‌باشد. رسیدن به عشق تنها از طریق قطب مخالف امکان پذیر است.

اگر مردی به سوی زنی جذب شود یا زن به سوی مردی جذب شود این سلامت عشق است مرد می‌تواند خاک عشق خود را در وجود زن پیدا کند و زن نیز، مرد تنها از طریق زن به هستی متصل می‌شود و زن از طریق مرد در هستی ریشه می‌دواند این دو مکمل یکدیگرند و آن گاه که در یکدیگر ادغام شوند لذت بزرگی مثابه دروازه‌های ورود به درگاه خداوند، در عشق پیامی صادق است و آن این که در تنهایی می‌میری باید کنار وجود آنها را فرا می‌گیرد و احساسی ریشه داشتن و متصل بودن می‌کند زن و مرد هر یک با هم باشید و متحد [۲] اُشو زنان را به عنوان الگویی که دارای استعداد برای رسیدن به اوج لذت جنسی به طور متوالی یاد می‌کند.

رابطه دختر و پسر در معنویت اُشو آزاد است و آن را به عنوان یک مراقبه یاد می‌کند اُشو در عشق بسیار متاثر از فریود و نیز یونگ شاگرد فریود می‌باشد لذا زمانی که از عشق صحبت می‌کند منظورش عشق مجازی و زمین و رابطه زن و مرد می‌باشد [۳]. وی تا جایی در شهوترانی پیش می‌رود که در بقیه توصیه‌هایش مثلاً در مدی تیشن مریدان را ترغیب به این عشق زمینی می‌کند و می‌گوید:

سکس بزرگترین هنر مدی تیشن است این پیشکش تتره به دنیاست پیشکش تتره از همه عالی‌تر است زیرا کلیدهایی را در اختیار قرار می‌دهد که از پست‌ترین و عالی‌ترین استحاله پیدا کنیم. کلیدهایی را در اختیار قرار می‌دهد که لجن را به نیلوفر آبی بدل کنی. [۴] و عشق از آمیزش جنسی زاده می‌شود مرد همیشه مهاجم و زن همیشه تسلیم اگر این دو با یکدیگر ترکیب شوند ما باقی نمی‌ماند از اتحاد آن دو آن چه باقی می‌ماند من است و این فناست اگر زن کاملاً تسلیم مرد شود راه طولانی او کوتاه می‌گردد در این صورت ازدواج درونی و اتحاد کالبدهای زنانه و مردانه داخلی به سهولت انجام می‌گیرد و در چنین حالتی زن می‌تواند بگوید همسرم خداست؛ [۵] وقتی توصیف‌های اُشو را در مورد عشق نگاه می‌کنیم به این نتیجه می‌رسیم که می‌گوید:

با وجود عشق انسان از داشتن هر چیز دیگر بی‌نیاز است عشق پدیده‌ایست که همه نیکی‌ها را در خود جای می‌دهد و یک ابر خدای تمام عیار است اگر انسان به عشق اجازه حضور دهد نیازی به عبادت نیست مراقبه نیست کلیسا و معبد معنا ندارد آدم عاشق حتی می‌تواند خدا را فراموش کند چرا که از عشق هر چیزی امکان پذیر است عشق همه چیز دارد. متعلق عشق خداست و حال آن که در قرآن خداوند هم دوست می‌دارد هم دوست داشته می‌شود اما این بدان معناست که دوست داشتن خدا باشد [۶] اگر کسی با

دقت به دنبال متعلق عشق در آثار اشو باشد، در می‌یابد که از دیدگاه او عشق متعلق ندارد بلکه خود عشق خداست. هدف عشق می‌باشد نه چیز دیگر. تحلیل و بررسی دیدگاه اشو نسبت به پیامبر اشو همانند کافران و دشمنان پیامبر اکرم صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَ سَلَّمَ در عصر ظهور اسلام پیامبر را متهم به دیوانگی و شاعری می‌کند با این تفاوت که آنان به طور مستقیم پیامبر را دیوانه و شاعر و ساحر می‌خواندند و اشو در لوای تجربه معنوی و حالات شاعری و صوفی‌گری.

در قرآن کریم می‌خوانیم:

وَمَا عَلَّمْنَاهُ الشُّعْرَ وَمَا يَنْبَغِي لَهُ إِنْ هُوَ إِلَّا ذِكْرٌ وَقُرْآنٌ مُبِينٌ [۷]

ما هرگز شعر را به او پیامبر نیاموختیم و شایسته او نیست که شاعر باشد این کتاب آسمانی - فقط ذکر و قرآن مبین است. در قرآن کریم به کرات به این نکته اشاره شده که کفار پیامبر اسلام و پیامبران هم عصر خود را دیوانه و ساحر و شاعر می‌خواندند در حالی که واقعیت چیز دیگری بود. خداوند در قرآن کریم می‌فرماید:

كَذَلِكَ مَا أَتَى الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ مِنْ رَسُولٍ إِلَّا قَالُوا سَاحِرٌ أَوْ مَجْنُونٌ

این گونه است که هیچ پیامبری به سوی قومی فرستاده نشد مگر اینکه گفتند او ساحر است یا دیوانه. همچنین کفار به حضرت نوح گفتند که تو دیوانه‌ای [۸] و هم چنین حضرت موسی را خطاب به دیوانه کردند [۹]. خداوند به پیامبر اکرم صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَ سَلَّمَ فرمان می‌دهد که به کفار این گونه فرما فَذَكِّرْ فَمَا أَنْتَ بِنِعْمَةِ رَبِّكَ بِكَاهِنٍ وَلَا مَجْنُونٍ أَمْ يَقُولُونَ شَاعِرٌ نَتَرَبَّصُ بِهِ رَيْبَ الْمُنُونِ [۱۰] پس تذکر کرده که به لطف پروردگارت تو کاهن و مجنون نیستی بلکه آنها می‌گویند او شاعریست که ما انتظار مرگش را می‌کشیم. خداوند در جایی دیگر می‌فرماید:

وَإِنَّهُ لَقَوْلُ رَسُولٍ كَرِيمٍ وَمَا هُوَ بِقَوْلِ شَاعِرٍ قَلِيلًا مَا تُؤْمِنُونَ

[۱۱] این قرآن گفتار رسول بزرگواریست و گفته شاعری نیست و کمتر ایمان می‌آورند چند نکته در مورد مدعای دیگر اشو نسبت به پیامبر: در قرآن کریم هیچ آیه‌ای صراحتاً دال بر پوشیدن ردای پشمی توسط حضرت موسی هنگام ملاقات با خدا دیده نمی‌شود و اگر هم این چنین باشد این سؤال مطرح است که آیا قصد حضرت رسیدن به بی‌گناهی حیوان بوده است و بنا بر عبارات اشو هدف متعالی حضرت حیوان شدن است.

زیرا وقتی انسان حیوان می‌شود قدیس می‌شود به طور کلی اشو وجود گناه را منکر می‌شود و گناه را ترفندی برای به سلطه کشیدن مردم می‌داند حال اگر گناهی وجود نداشته باشد پس دلیلی ندارد انسان خواهان رسیدن به بی‌گناهی حیوان باشد و این همه ریاضت را به جان بخرد این کاملاً تناقضیست که اشو بیان می‌کند اگر گفتار اشو صادق باشد به واسطه تمجید و ترغیب رسیدن سانیاسین به بی‌گناهی حیوان خود و مکتبش مصداقی از کسانی می‌شوند که خواهان به اسارت کشیدن انسانها هستند این هم یکی از تناقضات اشوست عبارت اشو در مورد نفی گناه اینست گناه یکی از قدیمی‌ترین ترفندها برای سلطه بر مردم است آنها در تو احساس گناه ایجاد می‌کنند.

آنها ایده‌هایی بس احمقانه به خودت می‌دهند که قادر به محقق ساختن آنها نیستی. سپس گناه به وجود می‌آید و همین که گناه به وجود آمد تو به دام افتادی. گناه راز کاسبی همه به اصطلاح ادیان شرک است [۱۲]

تحلیل و بررسی نفی مذهب

۱ - در اینجا فقط چند نکته می‌گوییم و آن اینست که آیا مکتب اشو مصداقی از دروغ نوین هست یا خیر؟ خود خواننده بر اساس عبارتی که از اشو نقل گردید قضاوت کند

۲ - علی‌رغم انکار شریعت، خود دارای شریعت ویژه‌ی خویش هست.

آیین اشو دستورالعمل‌های رفتاری خاصی دارد. مراقبه‌های اشو همگی از این سنخند اگر عرفان راهیست برای رسیدن به خدا و تقرب به او، پس جز با عمل کردن به دستورات خداوند، وصول به چنین هدفی امکان ندارد. خدای متعال نیز فرموده است:

قُلْ إِنْ كُنْتُمْ تُحِبُّونَ اللَّهَ - فَاتَّبِعُونِي يُحْبِبْكُمُ اللَّهُ

نتیجه‌ای که از این مطالب به دست می‌آید اینست که اشو در صدد بیان کردن مذهب خود است پس به ناچار باید دیگر مذاهب را نفی کند.

بررسی دیدگاه اشو نسبت به نفی تقلید قرآن کریم می‌فرماید:

فَسَلُوا أَهْلَ الدِّكْرِ إِنْ كُنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ [۱۳] اگر نمی‌دانید از آگاهان پرسید این آیه شریفه بیانگر یک قانون کلی عقلایی در مورد رجوع جاهل به عالم یعنی همان تقلید است [۱۴] البته عالی‌ترین مصداق این آیه چنان که در روایات آمده پیشوایان معصوم علیهم السلام هستند و مراجع تقلید و دانشمندان متعهد و پرهیزگار از مصادیق دیگر آن به شمار می‌آیند. تقلید غریزه‌ایست که از کودکی در انسان ظاهر می‌شود بلکه وی مقلدترین مخلوقات جهان است و از همان ابتدا، دانستیهای را از راه تقلید فرا می‌گیرد تقلید از نظر برخی جامعه‌شناسان غربی منشأ همه اختراعات و ابداعات جامعه بشریست و آن را بنیاد زندگانی به حساب می‌آورند. در واقع مساله لزوم تقلید جاهل از عالم و رجوع غیر متخصص به متخصص از مسائل روشن و بدیهی بوده و قیاسش را به همراه خود دارد و به تعبیر مرحوم آخوند در کفایه، این مساله در فطرت انسان جا دارد و بنا به گفته بعضی دیگر نه در فطرت بلکه در وجدان انسان جا دارد. از این رو می‌بینیم انسان جاهل از کسی که می‌داند و یا حتی احتمال دانستن در او می‌رود سؤال می‌کند.

بچه‌ها از بزرگترها، پسر از پدر، جوان از پیر، کارگر از مهندس و مریض از طبیب، می‌پرسد و از او پیروی می‌کند.

این پرسش و تقلید، که به طور طبیعی و به دور از هر گونه گرایشها در درون شخص می‌باشد، از جایگاه عمیق آن در وجود انسان خبر می‌دهد. بررسی دیدگاه اشو نسبت به نفی اساتید تمام دانش پژوهان چه در حوزه الهیات و ماوراء الطبیعه و غیره از تعالیم استادان گذشته خود استفاده می‌کنند آیا اینان همه ابله‌اند و مرده پرست؟

اگر یک استاد کلامی زیبا و شیرین داشت، ابلهیست که کلامش را پیروی کرد و اگر این چنین باشد این سخن در درجه نخست به پیروان اشو برمی‌گردد که شاگردان او بودند و هم اکنون به شدت خواهان تعالیم و آموزه‌های عرفانی وی هستند. اصل رجوع به استاد یکی از اصولیست که در بحثهای مختلفی بیان می‌شود. در این زمینه اسلام بسیار غنی و تاکید فراوان دارد که انسان باید برای شناخت مسیر حتما استادی اهل فن داشته باشد.

و علاوه بر اینکه خود اشو پیرو آیین بودا و تانتر می‌باشد و از آنها تمجیدهای زیادی می‌کند پس خودش اولین مرده پرست است و نکته‌ای دیگر اینکه می‌گوید من سرآغاز آگاهی مذهبییم که در کلمات اشو می‌باشد نتیجه این را می‌دهد که او در حکم استادی خودش رو بیان می‌کند.

البته باید بیان کرد برای اینکه غرور اشو را مشاهده نمود چنین سخنانی ما را کفایت می‌کند زیرا برای اثبات خود به عنوان برترین استاد اساتید و مریدان آنها را به دیده تمسخر نگاه می‌کند.

تحلیل و بررسی نفی ازدواج و خانواده اشو

۱- اسلام برای تأسیس و تحکیم این نهاد سرنوشت ساز و پیشگیری از فروپاشی آن، رهنمودهای بسیار مهمی عرضه کرده است. تأمل در این رهنمودها و مقایسه آنها با آنچه در سایر مکاتب درباره‌ی خانواده گفته‌اند، به روشنی آشکار می‌شود که این نهاد، ریشه در وحی الهی و فطرت انسانی دارد

نمونه:

الف: خداوند متعال در آیه ۱۰ سوره نور می‌فرماید:

«مردان و زنان بی همسر خود را همسر دهید، همچنین غلامان و کنیزان صالح و درستکاران را. اگر فقیر و تنگدست باشند، خداوند از فضل خود، آنان را بی نیاز می‌سازد. خداوند گشایش دهنده و آگاه‌ست

ب: امام رضا علیه السلام با اشاره به آثار و برکات ازدواج می‌فرماید:

وَلَوْ لَمْ يَكُنْ فِي الْمُنَاكَحِ وَالْمُصَاهَرَةِ آيَةٌ مُحْكَمَةٌ وَلَا سُنَّةٌ مُتَّبَعَةٌ وَلَا أَثَرٌ مُسْتَفِيزٌ لَكَانَ فِيمَا جَعَلَ اللَّهُ مِنْ بَرِّ الْقَرِيبِ وَتَقْرِيبِ الْبُعِيدِ وَتَأْلِيفِ الْقُلُوبِ وَتَشْيِيقِ الْحُقُوقِ وَتَكْثِيرِ الْعَدَدِ وَتَوْفِيرِ الْوَالِدِ لِنَوَائِبِ الدَّهْرِ وَحَوَادِثِ الْأُمُورِ مَا يَرْغَبُ فِي دُونِهِ الْعَاقِلُ اللَّيْبُ وَ يُسَارِعُ إِلَيْهِ الْمُؤَفَّقُ الْمُصِيبُ [۱۵]

اگر درباره ازدواج و وصلت آیه‌ای روشن از کتاب خدا و سنتی پیروی شده از پیامبر و احادیث فراوان نبود بی گمان آثار و برکاتی چون نیکی کردن به خویشاوندان، نزدیک ساختن افراد دور و الفت بخشیدن میان دلها و در هم تنیدن حقوق و افزودن بر جمعیت و اندوختن فرزند برای رویایی با سختی‌های روزگار و پیشامدهای زمانه کافی بود که خردمند دانا به این کار رغبت نماید و انسان ره یافته درست اندیش به سوی آن بشتابد

۲- اشو اساساً ساختار اصلی خانواده را بر اساس مالکیت قرار داده که شوهر مالک زن و هر دو مالک فرزندان هستند بر این اساس مخالفت خود را با ازدواج سر می‌دهد چرا که می‌گوید ازدواج بردگیست و مخالف آزادی فردی نکته‌ای که می‌توان اینجا اشاره نمود اینست که

الف:

در عرفان ناب دینی اسلام نظام خانواده بحث آیین همسررداری نه آیین برده داری چرا که بر اساس آیات قرآن مالکیت فقط از آن خالق انسان است الله ملک السماوات و الارض

ب:

در کلام وحی خانواده بر اساس مودت و رحمت باد شده و بوسیله آن آدمی به سعادت و آرامش می‌رسد نه بر اساس مالکیت

وَمِنْ آيَاتِهِ أَنْ خَلَقَ لَكُمْ مِنْ أَنْفُسِكُمْ أَزْوَاجًا لِتَسْكُنُوا إِلَيْهَا وَجَعَلَ بَيْنَكُمْ مَوَدَّةً وَرَحْمَةً إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَاتٍ لِقَوْمٍ يَعْقِلُونَ [۱۶]

۳- اشو چنانچه بیان شد شکل جدیدی غیر از ازدواج را برای یک زندگی جمعی پیشنهاد می‌کند و نام آن را کمون می‌گذارد اگر دلیلش برای مقابله با نهاد خانواده و ایجاد کمون تأمین آرامش و شادمانی است طبیعتاً این آرامش و شادی در یک زندگی سالم شکل می‌گیرد نه بر یک زندگی حیوانی و جنگلی چرا که در آنجا مودت و محبت نیست تحلیل و بررسی نفی تربیت

۱- از اشو بعید است و جای تعجب دارد با آن همه ادعای استفاده از علوم تجربی چرا حداقل سخنان روانشناسان را در این زمینه متوجه نشده که نیاز حداقل تربیت می‌باشد تا بتواند بر طبق فطرت خویش رشد کرده و به تکامل برسد از این رو امیر المؤمنین به فرزندش امام حسن می‌فرماید:

إِنَّمَا قَلْبُ الْحَدِيثِ كَالْأَرْضِ الْخَالِيَةِ مَا أَلْفَى فِيهَا مِنْ شَيْءٍ قَبِلَتْهُ فَبَادَرَتْكَ بِالْأَدَبِ قَبْلَ أَنْ يَقْسُوَ قَلْبُكَ وَيَسْتَعْلَ ثُبُوكَ [۱۷]

به تحقیق قلب کودک و جوان همانند زمین بایر است، هر آنچه در آن بکارند می‌پذیرد بنا بر این من تلاش کردم که ترا ادب کنم قبل از آنکه دلت قساوت یابد و عقلت مشغول شود

۲- خداوند متعال با قدرت لایتنهای خود به انسان این را لطف نموده که یکی از آفریده‌هایش از خون وی آفریده شود و این تکلیف الهی یعنی مواظبت و تربیت با اشتیاق به دوش بکشند و مهرش را در دلش می‌نهد تا با او انس گرفته و ضعف کوچکی سن او موجب ظلم بر او نشود حالا باید افسوس خورد کسی که داعی عرفان و معنویت دارد از با اصلی‌ترین نیازهای فطری بی‌خبر بوده و زندگی را چیزی جز لهو لعب نمی‌داند

۳- اشو تربیت را از پدر و مادر نفی می‌کند و آن را به کمون متعلق می‌داند چطور می‌تواند با احساسات عاطفی کودکان برخورد

کند و این که می‌گوید کمون باید مراقب باشد که هیچ جهان‌بینی فطری بر آن حاکم نگردد چگونه او جهان‌بینی فکری خود را در کمون به آنها تحمیل می‌کند اگر تربیت بد است باید در کمون هم بد باشد و این یک تناقض واضح و روشن در اندیشه‌های اشوست که این تناقض‌گویی‌ها خاصیت عرفانهای منهای خداست

۴- علاوه بر اینکه جایگاه تربیت و خانواده در قرآن و احادیث معصومین علیهم السلام بسیار حائز اهمیت است به گونه‌ای که حتی قبل از ازدواج برای انتخاب همسر اسلام نکات بسیار زیبایی بیان کرده می‌توانید به منابع ارجاعی مراجعه کنید [۱۸] تحلیل و بررسی نفی سیاست

۱- این گونه مسائل اولاً- موجب بیزاری مردم از سیاست و مسائل اجتماعی را به وجود می‌آورد و بدین سان مردم به تدریج از مناسبت‌های سیاسی دور می‌شوند و باعث می‌شود که چپاول گران و سرمایه داران شرایط را برای چپاول ملتها مناسب می‌بینند شاید هم بتوان گفت آوردن این نوع معنویتها در جامعه توسط خود سیاستمداران و چپاول گران باشد تا بهتر بتوانند به چپاول گری خود بر ملتها چیره شوند

۲- عرفان حقیقی آن مسلکیست که نه تنها از سیاست فرار نمی‌کند بلکه عرفان را لازمه اجتماع و سیاست را لازمه عرفان می‌داند. هر مسأله‌ای به واسطه سیاست قابل اجتماعی شدن است و انسان با توجه به مدنی بودنش قادر نیست عرفانی را برگزیند که منهای سیاست و اجتماع است.

آموزه‌های عرفان صحیح فراگیر است و سیاستمدار و غیر آن را می‌پذیرد عرفان صحیح در بستر سیاست گسترش می‌یابد و سیاستمدار با توجه به تمام وظایف خویش ملزم به رعایت قوانین عرفانی می‌شود و هیچ تقابل و برخوردی پیش نمی‌آید. حوزه سیاست بستریست که امکان ایجاد عناصر مخرب و افعال ضداخلاقی در آن می‌رود. لاجرم محتاج موازین اخلاقی بیشتریست عرفان صحیح با فهم این مهم رویکرد مناسبی را در قبال سیاست اتخاذ می‌کند.

نه از آن فرار می‌کند و نه آن را مخرب می‌داند. بدون شک عرفان صحیح برای مردم جامعه است و سیاست جزء لاینفک اجتماع. عرفان صحیح راه گشای انسان مدنی بالطبع است.

كَانَ النَّاسُ أُمَّةً وَاحِدَةً لَّا مُؤْمِنِينَ وَلَا مُشْرِكِينَ فَبَعَثَ اللَّهُ النَّبِيِّنَ مُبَشِّرِينَ وَمُنذِرِينَ وَأَنْزَلَ مَعَهُمُ الْكِتَابَ بِالْحَقِّ - لِيُحْكُمَ بَيْنَ النَّاسِ فِي مَا اُخْتَلَفُوا فِيهِ [۱۹]

مردم در آغاز یک دسته بودند و تضادی در میان آنها وجود نداشت.

به تدریج جوامع پدید آمد و اختلافات و تضادهایی در میان آنها پیدا شد در این حال خداوند پیامبران را برانگیخت تا مردم را بشارت و بیم دهند و کتاب آسمانی که به سوی حق دعوت می‌کرد با آنها نازل نمود تا در میان مردم در آنچه اختلاف داشتند داوری کند.

عرفانی که در جهت سعادت بشری و نیل به اهداف الهیست برگرفته از حرکت انبیاء در مسیر حل اختلافات اجتماعی انسان است. عرفانی که جدای از اجتماع و مسائل آن باشد بدون شک قادر به رساندن انسان به معنویت صحیح نیست.

تحلیل و بررسی نفی علم
اولاً:

نفی علم و تکنولوژی که او بیان می‌کند از خودش نیست این نظریه قبلها هم وجود داشته است که از آیین ذن است، آیینی چینی است که در آن متون مقدس جایگاهی ندارد، مناسک و علم و ساختن معبد نفی شده است، انزواطلبی مطلق حاکم است و هر گونه عقلانیت و فلسفه مطرود است.

علم هم در نظر این مکتب جایگاهی ندارد و غیره ... معلوم می‌شود که این آموزه از خود اشو نیست و از دیگران گرفته است و به

اسم خود جعل کرده است ثانیاً اگر علم و دانش بد است چرا خود اشو از ان استفاده می کند. از تکنولوژیهای آموزشی همانند ماشین های مدل بالا و غیره نهایت استفاده را می کند
ثالثاً:

علم و دانش از نگاه اشو با عرفان و معنویت در تقابل می باشد و حال آنکه از نگاه عرفان ناب دینی و اسلامی میان علم و معنویت هیچ گونه تضادی نیست دانش پلکان معنویت و معرفت است از این رو در آیات و روایات اسلامی بر روی دانش توصیه هایی بسیار فراوانی صورت گرفته است که اگر این دانش همراه با اخلاص و خلوص نیت باشد انسان را به مراحل عالی کمال که همان قرب الی الله می باشد می رساند قل هَلْ يَشْتَوِي الَّذِينَ يَعْلَمُونَ وَالَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ إِنَّمَا يَتَذَكَّرُ أُولُوا الْأَلْبَابِ. [۲۰] بگو:

«آیا کسانی که می دانند با کسانی که نمی دانند یکسانند؟ تنها خردمندان متذکر می شوند. قُلْ رَبِّ زِدْنِي عِلْمًا [۲۱] بگو:

پروردگارا! علم مرا افزون کن. اهمیت و جایگاه علم آموزی در اسلام بسیار پرواضح است پیامبر اعظم صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ: مَنْ تَعَلَّمَ فِي شَبَابِهِ كَانَ بِمَنْزِلَةِ الرَّسْمِ فِي الْحَجْرِ وَمَنْ تَعَلَّمَ وَهُوَ كَبِيرٌ كَانَ بِمَنْزِلَةِ الْكِتَابِ عَلَى وَجْهِ الْمَاءِ.

هر که در جوانی بیاموزد، همانند نقش روی سنگ است (که از بین نمی رود و فراموش نمی شود) و هر که در پیری یاد گیرد، مانند نوشتن بر سطح آب است.

مَنْ لَمْ يَصْبِرْ عَلَى ذُلِّ التَّعَلُّمِ سَاعَةً بَقِيَ فِي ذُلِّ الْجَهْلِ أَبَدًا.

هر که بر فروتنی یادگیری، ساعتی صبر نکند، در ذلت نادانی ماندگار می شود.

امام صادق عَلَيْهِ السَّلَام:

لَيْسَ الْعِلْمُ بِكَثْرَةِ التَّعَلُّمِ إِنَّمَا هُوَ نُورٌ يَقَعُ فِي قَلْبٍ مَنْ يُرِيدُ اللَّهُ أَنْ يَهْدِيَهُ.

دانش با یادگیری زیاد به دست نمی آید؛ چرا که همانا علم، نور است که خدا در قلب هر کس که هدایتش را بخواهد، قرار می دهد.

امام کاظم عَلَيْهِ السَّلَام:

لَا نَجَاةَ إِلَّا بِالطَّاعَةِ وَالطَّاعَةُ بِالْعِلْمِ وَالْعِلْمُ بِالتَّعَلُّمِ.

نجات فقط با طاعت به دست می آید و طاعت در گرو علم است و علم در گرو یادگیری.

تحلیل و بررسی نفی علم

۱ - به نظر شما آیا عقل و تفکر در مقابل عرفان و طریقت است و انتخاب یکی منجر به رد دیگری می شود همانطور که خداوند قوه عاقله را جهت راهگشایی انسان آفریده عرفان و طریقت در امتداد راهگشایی انسان معنوی به سوی قرب به خدا تفکر عطیه ای الهیست که خداوند به انسان ارزانی کرده است.

اگر تفکر را از انسان بگیرند نقطه تمایزی با دیگر موجودات (حیوانات) ندارد. از این رو برای پیروزی و پایداری چهره حوزه عرفان و غیره می بایست فکر کرد تا صراط سالم را شناخت. بدون شک هیچ موفقیتی بدون تفکر و تعقل پدید نیامده است لااقل کشف نشده است و پیروزی در جهان حاصل نشد مگر در صراط یک تفکر و تأمل صحیح.

۲ - معتقدیم منطق و فلسفه اگر سالم باشد بدون شک در امتداد عرفان است.

عرفان اگر در طریق درست باشد از منطق و تعقل بالغ کمک ها گرفته است.

عرفان بدون گذر از منزلگاه برهان به بی راهه می رود. انسان فقیر از تفکر و هوش، چگونه کاری را موفق به پایان رساند. عرفان پویا به واسطه تفکر انتخاب می شود. انسان معنوی که صاحب یک سلوک درست است مدیون عقل خویش است.

عقل است که درست و نادرست را مشخص می کند.

پیامبر اکرم صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَ سَلَّمَ می‌فرماید:
 إِنَّمَا يُدْرِكُ الْخَيْرُ كُلَّهُ بِالْعَقْلِ وَ لَا دِينَ لِمَنْ لَا عَقْلَ لَهُ

خیر و خوبی تماماً با عقل به دست می‌آید و کسی که عقل ندارد دین ندارد.

در جایی دیگر امام حسن مجتبی (ع) می‌فرماید:

الْعَقْلُ تُدْرِكُ الدَّارَانَ جَمِيعاً وَ مَنْ حُرِّمَ مِنَ الْعَقْلِ حُرِّمَ جَمِيعاً.

با عقل است که هر دو سرا به دست می‌آید. هر که از عقل محروم باشد از هر دو سرا محروم است؛ [۲۲] نتیجه آنکه: عقل و تفکر نه

تنها در مقابل عرفان و طریقت نیست بلکه در کنار هم و با جمع هم معنا می‌شوند.

این مهم در همان ابتدای انتخاب عرفان توسط انسان به کمک عقل و تفکر روشن است.

عرفان به تفکر و منطقی وابسته است تا هیچگاه از صراط راست خارج نشود و تفکر و منطق بالغ به عرفان محتاج است تا متعالی شود

و پوسته ظواهر را بشکافد

[۱] - اشو، در هوای اشراق، ترجمه فرشته قهرمانی و فریبا مقدم، ص ۹۵

[۲] - اشو، پیوند، ترجمه عبد العلی برات پور، ص ۵۸

[۳] - ر. ک. اشو، عشق رقص زندگی، ترجمه بابک ریاحی پور و فرشته قهرمانی، ص ۶۶ - ۵۹

[۴] - اشو، الماسهای اشو، ترجمه مرجان فرجی، ص ۲۴۰

[۵] - اشو، عشق رقص زندگی، ترجمه بابک ریاحی پور و فرشته قهرمانی

[۶] - اشو، راز بزرگ، ترجمه روان کهریز، ص ۱۹

[۷] - یس / ۳۲

[۸] - قمر / ۹

[۹] - شعرا / ۲۷

[۱۰] - طور. ۲۹ و ۳۰

[۱۱] - حاقه. ۴۰ و ۴۱

[۱۲] - اشو، الماسهای اشو ص ۲۵۸ -

[۱۳] - نحل / ۴۳

[۱۴] - المیزان، علامه طباطبایی، ج ۱۲، ص ۲۷۱

[۱۵] - اصول کافی، ج ۵ ص ۳۷۴

[۱۶] - روم، ۲۱

[۱۷] - نهج البلاغه، حکمت ۳۵۹

[۱۸] - همان و تربیت فرزند از دیدگاه اسلام ابراهیم امینی

[۱۹] - بقره / ۲۱۳

[۲۰] - زمر: ۹

[۲۱] - طه: ۱۱۴

[۲۲] محمد محمدی ری شهری. میزان الحکمه. ترجمه حمیدرضا شیمی. انتشارات دارالحدیث. چاپ اول ۱۳۷۷. جلد ۸. ص ۳۸۷۴

بخش آموزه‌ها

بررسی اندیشه‌های اشو

اشو دلبستگی زیادی به مذهب تانترا دارد که یکی از فرقه‌های بین مذهبی بودایی و هندوئی است.

تانترای بودایی بیشتر روی مراقبه تاکید دارد و تانترای هندوئی عشق را مهمتر قلمداد می‌کند (۱)

اشو این دو را ترکیب کرده ولی نقش محوری به عشق و کامروایی می‌دهد. در تانترای هندوئی که معمولاً شاکتی پرست نامیده می‌شوند، مینا اینست که «شهوات یا خواهش‌های نفسانی را با تخلیه کامل آنها در مراسم مذهبی بهتر می‌توان تحت فرمان درآورد. غریزه‌ی جنسی را نباید سرکوب کرد، بلکه باید به دقیق‌ترین وجه به اظهار آن پرداخت و در ارضایش کوشید.» (۲) بر همین اساس اشو می‌گوید:

«تانترا... راه‌هایی از مسائل جنسی است.

کمتر روشی تا این حد در زندگی انسان مؤثر بوده است.

روش‌های دیگر هر کدام سبب درگیری بیشتر انسان با مسائل جنسی می‌شوند» (۳...)

از این جملات برمی‌آید که او مسائل جنسی را آفت معرفت خداوند و عشق به او پنداشته، راهی برای خلاصی از آن می‌جوید. استدلال اشو اینست که شناخت خداوند با قلب حاصل شود و ذهن مانع آن است؛ زیرا شناخت‌های دنیایی و تصاویر این جهانی در ذهن رقم می‌خورد و معرفت خداوند بدون نقش و صورت بر دل می‌تابد. بنا بر این باید برای فروکاهیدن هجوم ذهنیات و روآمدن و شکوفایی دل برای درک عشق و معرفت خداوند فعالیت آن را کاهش داد. از این رو باید وسوسه‌ها و هوس‌ها را رها کرد تا به محض سر برآوردن، کام گیرند و افول یابند و هر چه زودتر عرصه را خالی کنند، تا شخص به آستانه‌ی مراقبه برسد. پرهیز از هر آنچه هوس‌ها به سوی آن فرا می‌خوانند دغدغه ساز می‌شود. آنچه منع می‌شود، جاذبه پیدا می‌کند، آنچه انکار می‌شود، به اشاره فرا می‌خواندمان! تنها آگاهی به بازی‌های ذهن است که آزادمان می‌کند.

نفی و انکار، نفی و انکار نیست، بر عکس فراخوان و ترغیب است (۴...۴) بنا بر این باید با شهامت و وسوسه‌ها را پذیرفت و ارضا کرد تا ذهن دغدغه مند نشده، مانع کشف و شهود قلبی نگردد.

در تانترا عقیده بر اینست که آنچه دیگران را به شقاوت می‌رساند، یک یوگی را به سعادت می‌رساند. (۵) پلیدترین و آلوده‌ترین اعمال برای کسی که می‌خواهد به خدا برسد، مقدس می‌شود. کسی که برای خود لذت‌ها و ماندن در آنها به کامجویی رو می‌آورد تیره بخت و شقی است؛ اما کسی که برای گذر از آنها واردشان می‌شود، راه سعادت و روشنی را در پیش گرفته است.

مبنای روان شناختی که تز معرفت شناسانه‌ی تانترا را پشتیبانی می‌کند اینست که در ساختار وجود انسان هفت کانون نیرو قرار دارد. اولین و پایین‌ترین آن در مرکز انگیزش جنسی پایین‌تر از انتهای ستون مهره‌هاست.

نیروی بیکران الهی که در انسان نهفته، آن قدر فروکاسته شده که در این مرکز به صورت کندالینی (مار حلقه زده) فروخته است. اگر این نیروی الهی (شکتی) برانگیخته شود به تدریج رشد می‌کند و سایر کانون‌های نیرو را فعال می‌سازد تا نقطه‌ی هفتم که بالای سر قرار دارد و نماد آن نیلوفر هزار برگ است.

در آنجا اتحاد با نیروی الهی کشف شده، انسان می‌تواند خداوند را درک کند (۶) بنا بر این عشق جنسی نقطه‌ی شروع حرکت به سوی خداوند است.

تانرا «کلیدهایی را در اختیارت قرار می‌دهد که لجن را به نیلوفر آبی بدل کنی.» (۷)

اشو از روش‌های پرهیزگارانه در عشق جنسی دلخور است و مراقبه تنها را ناکارآمد ارزیابی می‌کند.

مراقبه باید در پی خالی شدن ذهن و دل انجام شود، در غیر این صورت تیر مراقبه به سختی بر ذهنی آشفته و دلی نا آرام می‌نشیند. روش درست و مؤثر رسیدن به خدا تلفیق عشق با مراقبه است.

«روش‌های دیگر سبب درگیری بیشتر انسان با مسائل جنسی می‌شوند... خواهش جنسی همچنان باقیست... تنها زمانی ناپدید خواهد شد که شما به آن درجه از هوشیاری برسید که بتوانید انرژی مهار شده‌ی آن را آزاد کنید. این انرژی با پس زدن آزاد نمی‌شود. برای این کار به درک و شعور احتیاج دارید. در همان لحظه‌ای که انرژی از گل و لجن آزاد شود، گل نیلوفر مرداب از میان گل سر برمی‌دارد و از این مرحله نیز فراتر می‌رود، در حالی که مهار کردن و واپس زدن این انرژی، سبب می‌شود هر چه بیشتر در گل و لای فرو بروید.» (۸)

مراقبه نیازمند عشق

مراقبه سفریست به اعماق درون برای کشف هستی خود و دیدار با خویشتن حقیقی. مراقبه برای دست یافتن به آگاهی از نوع دیگر است که فراتر از ذهن و تفکر مفهومی تحقق می‌یابد. از این رو برای سفر به درون باید از ذهن گذشت. مراقبه در حقیقت فرارفتن از ذهن، بازایستادن جریان تصورات ذهنی و دریافت معرفت و آگاهی بدون صورت است.

آگاهی بی صورت ارتباط با دنیای ناشناخته‌ی درون است که خدا را می‌توان آنجا یافت؛ و آرامش و شادمانی و لذت را. برای دست یابی به وضعیت مراقبه باید از هر تلاش فکری رها شد هر تلاشی به برخاستن غبار بیشتر می‌انجامد و امیال و خواسته‌ها و افکار و اهداف و تصوراتی را در ما برمی‌انگیزد.

امیال، افکار را به صحنه می‌کشند و هم از این رو با ارضا امیال افکار محو شده، بهترین فرصت برای مراقبه پدید می‌آید. در این وضعیت صورت‌ها و تصاویر از ذهن دست برداشته، انسان به تجربه‌ی ناشناخته و مشاهده‌ی عریان هستی کل نائل می‌شود (۹) در حقیقت مراقبه خود مرتبه‌ی بالای عشق است.

عشق در مرتبه‌ی اول جنسیست و به صورت سکس ظاهر می‌شود، مرتبه‌ی دوم عشق به همه است.

مرتبه‌ی سوم دعاست و مرتبه‌ی چهارم وحدت با هستی، مراقبه و سکوت (۱۰) البته اشو توضیح نمی‌دهد که چه رابطه‌ای میان این چهار سطح است و چگونه سکس به عشق به همه تبدیل شده، به دعا و سرانجام به مراقبه می‌رسد. فقط رابطه‌ی بین اول و چهارم تا حدودی از سخنان او به دست می‌آید.

و آن اینکه ارضای آزاد امیال سبب می‌شود که افکار از سرسختی دست برداشته و ذهن را رها کنند و در این روند می‌توانید نظاره‌گر آنها بوده، به مراقبه برسید. سعی کنید تا خواستن را درک کنید. سعی کنید آرزو را بفهمید. سعی کنید خیالبافی را بشناسید. آنچه که لازم است همین‌هاست.

خیلی ساده، فقط سعی کنید با عملکرد ذهنتان آشنا شوید. با تماشای عملکرد آن، ذهن ناپدید می‌شود. فقط یک نگاه درست به عملکرد درونی ذهن، سبب توقف آن می‌شود. در این ایستایی، ذهن به روشن بینی می‌رسد. در این توقف، ذهن طعم کاملاً تازه‌ای از بعدی کاملاً تازه از هستی را می‌چشد (۱۱)

در جریان مراقبه اتفاقی که می‌افتد اینست که شخص تمام امیال و افکار و اعمالش را به صورت دیگری مشاهده می‌کند.

گویا تماشاچی صحنه‌ی تأثیرست که خودش در آن بازی می‌کند؛ اما خود حقیقی تماشاچیست و خود خیالی بازیگر. آن گاه اگر پلیدترین اعمال هم از او صادر شود، به معصومیت او خدشه‌ای وارد نخواهد شد؛ زیرا این اعمال شخص دیگری است، کسی که او که بازیگر است و خود حقیقی و آگاه از آن وارسته، ناظر و مراقب اوست و در اثر مراقبه همواره خود آگاه بوده، از خود بازیگر نیز

بیرون آمده، وارسته می‌شود و گویی در هر لحظه مراقبه تازه متولد می‌شود (۱۲) از این منظر «کل کائنات یک شوخی است.» (۱۳) صحنه‌ی بازی که همواره جریان دارد و «خداوند همیشه در حال شوخی است.

به زندگی خودت نگاه کن خنده آور است! به زندگی دیگران نگاه کن، همه اش شوخی خواهی یافت.» (۱۴) بنا بر این «کسی که می‌تواند بخندد کسی که طنزآمیزی و تمامی بازی زندگی را می‌بیند می‌خندد و در بطن خنده به اشراق خواهد رسید.» (۱۵) درنگی در مراقبه‌ی اشو

ملاقات با ناشناخته و رویارویی با هستی محض طی مراقبه البته چیزیست که در عمل، اشو جایگزین دیگری برای آن قرار می‌دهد. زیرا از راهی که او دنبال می‌کند، به آن مراقبه الهی نمی‌رسد. در روش او مراقبه به مشاهده‌ی همین افکار و امیال محدود شده، به دیدار با هستی و درک کلیت وجود نمی‌رسد. از این رو توصیه می‌کند:

«درباره‌ی امیال و خواهش‌ها هوشیار باش. وارستگی پدیدار می‌گردد. این وارستگی چیزی نیست که برای پدیدار شدنش بکوشی، به طور طبیعی به دنبال آگاهی از وابستگی می‌آید.» (۱۶)

بنا بر این لازم نیست که اعمال خود را تغییر دهی و یا امیال خود را مهار کنی همه‌ی خواسته‌هایت را آزادانه کامیاب ساز و تنها نظاره‌گر باش. «عشقت را در مراقبه‌ات و مراقبه‌ات را در عشقت جاری ساز. این همان چیزیست که من تعلیم می‌دهم. این همان چیزیست که زندگی پویا می‌خوانمش و زندگی مذهبی، زندگی پویاست» (۱۷)

در اینجا دیگر سخن از هستی محض نیست، بلکه همین دنیا و لذت و شادکامی آن مهم است.

خود حقیقی تو با آن هستی ناشناخته مرتبط نمی‌شود. بلکه می‌آموزی که چگونه در این زندگی پویا، همان جایی که هستی بمانی و نظاره‌گر خود بازی‌گر باشی و به شوخی زندگی بخندی. زندگی روبه لذت و خوشی و عیش است در این زندگی پویا انسان به مراقبه و درون‌کاوی می‌پردازد برای اینکه به هسته‌ی مرکزی هستی خود و ژرف‌ترین لایه‌های وجود خویش دست یابد و این در حالیست که «لذت درونی‌ترین هسته‌ی توست.» (۱۸) و صد البته این لذت و شادمانی خالی از رنج و افسردگی نیست «در لحظاتی غرق در شعف و در لحظاتی در افسردگی عمیق به سر خواهی برد.» (۱۹) زیرا این دنیا، جهان تراحم و محدودیت است.

لذت و شادمانی آن نیز محدود و آمیخته با حزن و رنج است (۲۰)

اشو مدعیست که راهی تازه گشوده و به کمک شرق و غرب گمراه آمده است تا زندگی معنوی را تجربه کنند.

«شرق شکست خورده، چون سعی در انجام مراقبه بدون عشق دارد و غرب هم شکست خورده، چون در پی عشق بدون مراقبه است. تمام تلاش من اینست که به شما فرایندی بدهم، کلیتی که در برگیرنده مراقبه و عشق باشد.

شخص باید چه به تنهایی و چه با مردم شاد باشد.» (۲۱)

بدین سان مراقبه هستی محض و خدای مطلق متعالی جای خود را به خدای دیگری می‌دهد «خدا شیء نیست، موضع است.

موضع جشن و سرور.» (۲۲)

زندگی در گرو صداقت با عشق و صمیمیت است و خدا را با این صداقت می‌توانی احساس کنی. او زندگی و شادمانی و خوشبختی است، پس در پی او باش نه کسی دیگر و او را، عشق و صمیمیت را، خوشی و شادی را، هر جا و در رابطه با هر کس یافتی با او باش. «صمیمیت حالتی از وجود توست. صمیمی هستی، با کدام و چه کسی، ابداً مهم نیست.» (۲۳)

با توصیه‌های اشو دیگر اثری از خانواده باقی نمانده، به جای آن کمون را پیشنهاد می‌کند.

«کمون نمونه‌ی پیوند یا تجمعی از روح‌های آزاد است.» (۲۴) تعداد افراد هر کمون بین پنج هزار تا پنجاه هزار نفر است.

به این سان اشو می‌پندارد که انسان را از وابستگی آزاد کرده و عشق و شادی را به جای آن نهاده است.

در حالی که وابستگی به یک نفر بسیار سهل‌تر و کم‌خطرتر از وابستگی چند هزار نفر به هم است.

در این صورت اگر مشکلی پیش آید شما با جنگ‌های قبیله‌ای مواجه می‌شوید. گذشته از این اشو که همواره بر طبیعی بودن پافشاری می‌کند، (۲۵) چگونه این قدر از مسیر طبیعت بیرون زده و پیوند زناشویی و تداوم نسل و رابطه‌ی فرزندی و پدری و مادری را انکار می‌کند؟

هرزگی چگونه راه خود را به سوی خدا می‌یابد؟

ممکن است اشو به ما پاسخ دهد که عشق جنسی و رابطه‌ی سکس خود ویرانگر است و اگر آن را آزاد گذاشته، اندکی مراقبه و تأمل در فرصت مناسب به آن تزریق کنی نابود خواهد شد و آنگاه آگاهی به جای فریب عشق به دل راه پیدا می‌کند.

در جواب باید بگوییم که درست است برای کسی که می‌خواهد به جایی برسد و خردی معنوی دارد، تجربه‌ی رابطه‌ی هرز جنسی و عشق‌های کور نافرجام ممکن است بیدارگر باشد، اما وظیفه‌ی مربی برداشتن موانع و انداختن مریدان در دره‌ی عشق جنسی و رابطه‌ی سکس نیست. مباح کردن نارواهای معنوی به غبار آلود کردن و کژی انداختن در راه سلوک می‌انجامد. راه تربیت و معنویت باید مستقیم و روشن باشد و دور از هر دروغ و فریب. اما کسی که هنوز درگیر توهمات بوده، آگاهی کافی را به دست نیاورده، به اندازه‌ی خود خطا خواهد کرد. در اینجا استاد باید در درجه‌ی اول با تغافل و بخشش، سپس با تنبیه و هشدار و البته هوشمندی و شفقت معنویت‌جوی خود را به راه آورد. در غیر این صورت مباح کردن هر انحراف، سر دادن هر دروغ و نیک شمردن هر خطا نمی‌تواند روشنگری رهرو و استحکام و استقامت راه معنوی را تأمین کند.

آیین معنوی راستین باید عشق ناپاک را از عشق پاک جدا ساخته و راه تقدیس عشق را شفاف نماید و هدایت نیروی عظیم عشق به سوی حقیقت عشق حقیقی را به جای عشق شهوانی آزاد و غیر اخلاقی قرار دهد.

«زمانی که مرد و زن با عشق به یکدیگر پیوند می‌خورند، به دلیل جاذبه‌ی عشق و نیاز جنسی در تلاش خلق یک وحدتند. اما این وحدت هرگز اتفاق نمی‌افتد. اگر هم اتفاق بیفتد موقتی و جزئیست که واقعاً فرقی نمی‌کند اتفاق بیفتد یا نه. در حقیقت، بر عکس، این امر اشتیاق بیشتر برای وحدت، نیاز و شوق بیشتر برای وحدت نهایی را به وجود می‌آورد؛ اما هر بار به دنبال انجام آن [رابطه‌ی جنسی] ناکامی حاصل می‌شود (... ۲۶) [از این جاست که] عشق یک بینش بزرگ را در اختیار ما قرار می‌دهد و به این دلیل است که من از عشق دفاع می‌کنم. اما به یاد داشته باشید که شما باید از این مرحله بگذرید. تمام حرف من اینست که شما باید به فراسوی این مرحله بروید. عشق باید یک وسیله باشد (۲۷...) عشق یک تجربه‌ی بزرگ است چیزی که موجب می‌شود شما حقیقت مطلق را احساس کنید اینکه تنها به دنیا آمده‌اید، تنها زندگی می‌کنید و تنها می‌میرید و با هیچ دارویی هم نمی‌توان زهر این تنهایی را از بین برد... انسان باید این تنهایی را درک کند، باید در این تنهایی فرو برود، باید تا اعماق آن برود، ولی همین که به هسته‌ی تنهایی‌اش رسید، ناگهان آن تنهایی محو می‌شود، دیگر تنهایی وجود ندارد و آنجا تنها خدا حاضر است.

شما تنها هستید چون خدا تنهاست (۲۸)

اشو این میل به وحدت را به خوبی دریافته و به درستی آن را به خداوند و رسیدن به او مربوط می‌سازد، اما مشکل اینجاست که با روابط عشقی و جنسی آزاد انسان همواره به سوی لذت‌های حسی و زودیاب فراخوانده می‌شود و هیچ منعی هم وجود ندارد و باید از یک جا اراده کند و خود را از این هوسرانی بازدارد ولی اشو هیچ زمان و مرحله‌ای را مشخص نمی‌کند.

اگر قرار باشد که گذر از لذت‌های جنسی خود به خود پیش بیاید در حقیقت هیچ گاه نخواهد آمد، مگر اینکه شخص توانایی جنسی خود را از دست بدهد. پس هر بار می‌تواند بگوید شاید این بار به آن تنهایی عمیق و درک توحید برسم. وقتی قید را از لذت‌ها و خوشی‌های در دسترس برداریم به تجارب معنوی امان ظهور نمی‌دهند. ممکن است برای التیام حالت افسردگی و دلزدگی بعد از این لذت‌ها و خوشی‌های ناپایدار توهمی از خدا بسازیم و بگوییم این حالت دریافت توحید و تنهایی و یکتایی خداست.

اما به راستی خدا را تا خدایی نشوی نمی‌توانی بشناسی و برای خدایی شدن راهی جز راهی از هوس‌ها و آسمانی شدن وجود ندارد.

مگر اینکه خدا را همین لذت و خوشی این جهانی بدانیم (۲۹) و آشو دقیقاً همین گوساله را می‌پرستد.

راه حل او مبنی بر جمع میان عشق و مراقبه به این جا می‌رسد که می‌گوید:

«در فعالیت جنسی نیز به همین صورت درد و رنج وجود دارد. فعالیت جنسی نشان می‌دهد که انسان همیشه زخمی و مهجور است و هرگز نمی‌تواند از طریق عمل جنسی به اوج لذت برسد. این وضعیت، انسان را به رسیدن به دیگری می‌خواند. اما او بار دیگر به خودش برمی‌گردد و تا زمانی که آرزوی رسیدن به وحدت ادامه یابد ناراحتی هم تداوم می‌یابد (۳۰...). بگذارید اندوه شما در عشق زیارتی در نیایش باشد.

بگذارید این تجربه‌ی اندوه یک مراقبه بزرگ و عمیق باشد.

اول شما باید خود را در درون وجودتان حل کنید. شما نمی‌توانید آن را در انسان دیگر حل کنید. این حالت برگشت پذیر است. فقط برای یک لحظه می‌توانید حالت فراموشی را به وجود آورید. پس فعالیت جنسی هم مثل الکل، مثل الکل طبیعی عمل می‌کند (۳۱)

اشو در عشق و رابطه‌ی جنسی فاصله را دیده، حزن و اندوه را کاملاً طبیعی می‌داند و البته آن را مبارک معرفی می‌کند. او روابط جنسی را و عشق شهوانی را آزاد اعلام می‌کند تا به این اندوه برسد و سپس می‌گوید این اندوه را جدی بگیرید. میل به وحدت و رهایی از تنهایی شما را به رابطه‌ای و به عشقی فرا می‌خواند اما اوج این رابطه برای لحظه‌ای شما را از خود بی‌خود می‌کند مثل مشروبات الکلی که از طریق شیمیایی شما را از خود بی‌خود می‌کند.

رابطه‌ی جنسی و عشق جنسی نیز برای لحظه‌ای اما از راه طبیعی و نه شیمیایی این کار را می‌کند.

بگذار چنین شود تا تو به فکر راهی دیگر برای حل این مشکل بیفتی. البته او هشدار می‌دهد که هر بار این میل شدیدتر می‌شود و این جاست که باید چاره‌ای اندیشید. او اذعان می‌کند که این سراب است حالتی عرفانی اما از دست رفتنی و برگشت پذیر که گاهی را نمی‌گشاید. توصیه‌ی اشو اینست که بارها و بارها رابطه‌ی جنسی را تکرار کنید و هر بار از فرصت به درون بازگشتن استفاده کنید تا بتوانید بالاخره در ژرفای این تنهایی خدای یکتا را بیابید.

او توضیح نمی‌دهد کسی که برای شهواتش حد تعریف شده‌ای ندارد، چگونه به طور طبیعی از این لذت در دست رس صرف نظر می‌کند.

بلکه رهایی شهوات نتیجه‌ای بر عکس داشته، شخص نسبت به این لذات شرطی می‌شود و در یک تسلسل لذت طلبی می‌افتد و همواره وحشی تر، هوسران تر و حیوانی تر خواهد شد.

یا اینکه از این رنج‌های پس از لذت و اندوه‌های بعد از شادی به شدت سرخورده و افسرده شده، به پوچی و بی‌معنایی می‌رسد. راهی جز این نیست که حریمی برای جاده قرار داده شود که بی‌راه از راه باز شناخته شود و انسان در جایی غیر از لذت طلبی افسار گسیخته و خوشی خواهی پوچ در جستجوی خویشتن و خداوند برآید و این راهیست که تربیت عرفانی در اسلام ارائه داده، از همان آغاز مهار عشق و روابط جنسی را توصیه می‌کند و در صورت قرار گرفتن عشق و سکس در چارچوب روابط خانوادگی مهارت در پایداری بر عشق را سر مشق می‌سازد.

نتیجه گیری

که عشق جنسی ابزار و وسیله‌ای برای سیر و سلوک است و در نهایت نظرش اینست که هدف همین لذت و شادمانی در روابط جنسی و عشق بازی است.

تمام کوشش او در تبیین و تعلیم تز «عشق + مراقبه» اینست که مراقبه لذت و شادی لحظه‌ی عشق بازی را افزایش داده و اندوه و افسردگی پس از آن را فرو کاهیده، تحمل پذیرتر می‌کند.

اهمیت و ضرورت آمیختن یا جمع میان عشق و مراقبه به این خاطر است که ذهن هم موقع لذت بردن مزاحم بوده، مانع این می‌شود که با تمام حواست از معاشقه لذت ببری و هم پس از آن اندوه به بار می‌آورد. زیرا به گذشته معطوف است و خاطراتی به همراه دارد، خاطراتی از پایان لذت از خطاهایی که وجدان اخلاقی آنها را نپذیرفته، با طبیعت و فطرت انسان سازگار نیست. هم از این رو توصیه می‌کند که ذهن و اندیشه را در فرایند مراقبه کنار گذاشته، از امیال و هوس‌های طبیعی خود پیروی کنید، تا از لذت و خوشی زندگی بهره‌مند شوید. ندای درونتان را ارج بنهید و از آن اطاعت کنید. به خاطر داشته باشید:

من تضمین نمی‌کنم که آن ندا همیشه شما را به راه راست هدایت کند.

بیشتر اوقات شما را به گمراهی می‌برد... این حق شماست که آزادانه به گمراهی بروید. این بخشی از کرامت شماست.

حتی در مقابل خداوند بایستید... درستی و نادرستی امور را به کنار بگذارید. (۳۲) این طور زندگی کردن هیچ لحظه‌ای باشکوه و افتخار آفرینی را در زندگی پدید نمی‌آورد و همواره باید از خود و گذشته‌ی خود گریخت.

گریز اشو از خویش و از گذشته تا حدیست که بارها نام خود را تغییر داده (۳۳) و تصریح می‌کند که گذشته ارزش یادآوری ندارد و نیز می‌گوید که «من پاسخگوی حرف‌های دیروزم نیستم.» (۳۴) او می‌کوشد بحران معنویت انسان معاصر را بدون تغییر در شالوده‌های فکری و اصول اخلاقی آن برطرف سازد. لذا معنویت و عرفان را در همین هوس پرستی تزریق کرده، تفسیری از عرفان ارائه می‌دهد که امیال و اهوای انسان هبوط کرده و از خدا دور افتاده را مباح شمرده و تأمین کند.

در این مسیر همه‌ی کامجویی‌ها را خدا معرفی کرده، در این باره از میراث و ادبیات عرفانی شرق نهایت سوء استفاده انجام داده هر گونه تحریفی را اعمال می‌کند.

در یک کلام او شو یک فریب بزرگ در آستانه‌ی هزاره‌ی سوم بود که خودفریبی انسان معاصر برای توجیه هوسرانی‌ها و نادانی‌هایش را نمایندگی کرد.

اعتراف اوست که خود را «سرآغاز خودآگاهی مذهبی کاملاً نوینی» (۳۵) معرفی کرده و درباره‌ی مذهب اظهار می‌دارد که: همه آیین‌ها بر پایه دستاویزی ساختگی بنا شده است.

همه شیوه‌ها دروغینند... می‌توان دستاویزهای تازه‌ای به بار آورده و دین‌های تازه‌ای پدید آورد. دستاویزهای کهنه فرسوده می‌شوند. دروغ‌های کهنه از رنگ و بو می‌افتند و به دروغ‌های نوتری نیاز خواهد بود (۳۶)
سو تیرها:

اشو از روش‌های پرهیزگاران در عشق جنسی دلخور است و مراقبه تنها را ناکارآمد ارزیابی می‌کند.

مراقبه باید در پی خالی شدن ذهن و دل انجام شود، در غیر این صورت تیر مراقبه به سختی بر ذهنی آشفته و دلی نا آرام می‌نشیند. روش درست و مؤثر رسیدن به خدا تلفیق عشق با مراقبه است.

مراقبه سفریست به اعماق درون برای کشف هستی خود و دیدار با خویشتن حقیقی. مراقبه برای دست یافتن به آگاهی از نوع دیگر است که فراتر از ذهن و تفکر مفهومی تحقق می‌یابد. از این رو برای سفر به درون باید از ذهن گذشت.

در جریان مراقبه اتفاقی که می‌افتد اینست که شخص تمام امیال و افکار و اعمالش را به صورت دیگری مشاهده می‌کند.

گویا تماشاچی صحنه‌ی تئاتریست که خودش در آن بازی می‌کند؛ اما خود حقیقی تماشاچیست و خود خیالی بازیگر.

که عشق جنسی ابزار و وسیله‌ای برای سیر و سلوک است و در نهایت نظرش اینست که هدف همین لذت و شادمانی در روابط جنسی و عشق بازی است.

پی‌نوشتها:

۱. اشن گوروجی، ساراها ۳، ترجمه هما ارزنگی، ص ۶۱ تا ۶۴.
۲. کدارنات تیواردی، دین شناسی تطبیق ی. ترجمه‌ی مرضیه شنکایی. ص ۴۸ و ۴۹.
۳. ساراها ۳، ص ۹۱.
۴. اشو، یک فنجان چای، ترجمه مسیحا برزگر، ص ۱۴۵.
۵. شایگان، داریوش، ادیان و مکتب‌های فلسفی هند ج ۲ ص ۷۱۳.
۶. همان. ج ۲ ص ۷۱۶ تا ۷۱۹.
۷. اشو، الماسه‌های اشو، ترجمه مرجان فرجی، ص ۲۴۰.
۸. ساراها ۳ ص ۹۱.
۹. ساراها ۳ ص ۱۲۵.
۱۰. اشو، شهامت، ترجمه‌ی خدیجه تقی پور، ص ۸۰ تا ۹۲.
۱۱. ساراها ۴ ص ۱۵.
۱۲. شهامت ص ۴۷.
۱۳. الماس‌های اشو ص ۱۰۵.
۱۴. الماس‌های اشو ص ۲۶۶.
۱۵. اشو، آفتاب در سایه، ترجمه عبدالعلی براتی، ص ۷۲.
۱۶. یک فنجان چای ص ۴.
۱۷. الماس‌های اشو ص ۱۳.
۱۸. الماس‌های اشو ص ۳۴۱.
۱۹. اشو، پیوند، ترجمه عبدالعلی براتی، ص ۱۶۲.
۲۰. امام علی ع در وصف دنیا فرموده است:
«سرورها مشوبّ بالحزن»، شادی آن با اندوه آمیخته است.
بحار الانوار ج ۷ ص ۱۱۹.
۲۱. شهامت ص ۱۷۹.
۲۲. الماس‌های اشو ص ۱۳۰.
۲۳. پیوند ص ۴۸.
۲۴. اشو، آینده‌ی طلایی، ترجمه مرجان فرجی، ص ۹۸.
۲۵. ساراها ۳ ص ۱۱۸ تا ۱۲۴.
۲۶. اشو، آواز سکوت، ترجمه میرجواد سید حسینی، ص ۱۳۲ و ۱۳۳.
۲۷. همان، ص ۱۳۳ و ۱۳۴.
۲۸. همان، ص ۱۳۵.
۲۹. شهامت ص ۱۲۵.

۳۰. آواز سکوت ص ۱۳۱.

۳۱. همان، ص ۱۳۲.

۳۲. شهادت ص ۲۶ و ۲۷.

۳۳. اشو، اینک برک‌های کهن، ترجمه سیروس سعدوندیان، ص ۴۱.

۳۴. اشو، ریشه‌ها و بالها، ترجمه مسیحا برزگر، ص ۱۷۵.

۳۵. الماس‌های اشو ص ۳۶۶.

۳۶. اشو، مراقبه هنر وجد و سرور، ترجمه فرامرز جواهری نیا، ص ۲۰.

دیدگاه‌های اشو

اشو هیچ گاه کتابی نوشت ولی به توصیه او تمام سخنرانی‌هایی که از او ضبط شده بود، بر روی کاغذ نوشتند بدون اینکه حتی یک واو کم یا زیاد کنند.

که مجموعاً ۶۵۰ جلد کتاب به زبان لاتین و ۶۵ جلد کتاب او را به زبان فارسی ترجمه کرده‌اند.

از جمله ویژگی‌های آثار اشو اینست که بسیار پراکنده سخن می‌گوید اگر بخواهیم آثار او را نظام مند کنیم بسیار سخت است ولی می‌شود آثار او را با مطالعه به نظمی ساختگی رساند. در این نگارش به برخی از دیدگاه‌های اشو می‌پردازیم. عشق اشو اولین و مهم‌ترین مبنای اندیشه معنوی اشو عشق است او بیش از همه و بسیار زیبا در رابطه با عشق سخن گفته است.

هم چنین کتابهایی درباره عشق از او موجود است همانند:

عاشقانه‌ها، عشق پرنده‌ای آزاد و رها، عشق، رقص زندگی [۱] که به چاپ رسیده است.

برخی از تعبی‌رات اشو در مورد عشق چنین است:

عشق دین است، زیرا عشق زیبایی است، عشق موسیقیست [۲] عشق تنها شعر واقعی است، تمام شعرهای دیگر فقط انعکاسی از آن هستند [۳] در هر قلبی عشق وجود دارد زیرا قلب بی‌عشق نمی‌تواند زنده باشد عشق نبض زندگیست هیچ کس نمی‌تواند بدون عشق باشد، غیر ممکن است؛ [۴] به واسطه عشق آدمی دارای روح می‌شود، به واسطه عشق آدمی چیزی را احساس می‌کند که فراسوی بدن، ماده، صورتها و کلمات است [۵] مردم هنوز درباره عشق چیزی نمی‌دانند چه برسد به نیایش فقط عده معدودی عشق را تجربه کرده‌اند... اگر ذهنی مالا مال از اندیشه‌های ضد عشق داریم پس عشق را تجربه نخواهید کرد عشق با حسادت میل تملک و سلطه نفس نفرت و خشم جمع نمی‌شود محال است اینها همه پدیده‌های ضد عشق می‌باشند. [۶] او برای عشق خصوصیات را نیز می‌شمارد مثلاً معتقد است شکوفایی معنوی انسان با عشق ورزی امکان پذیر است، هر نیایشی که بکنید هر چه قدر هم تلاش کنید با هر باور و اعتقاد مذهبی عبادت شما به خدا نمی‌رسد تنها عبادتی که می‌تواند به او برسد عبادت عشق است اگر عشق حضور داشته باشد حتی لازم نیست عبادتی بکنید حتی ذهن حرف هم نمی‌زند شنیده خواهد شد؛ [۷] عشق از نظر اشو شوق وافر درونی برای یکی بودن با کل بودن است، عشق دلیل بی‌دلیل است؛ [۸] عشق غرض و هدفی را دنبال نمی‌کند ولی تأثیر شگرف دارد لذت بخش است، سرمستی خاص خود را دارد عشق دیوانگی خاص خود را دارد، عشق قابل توجیه نیست [۹] اشو می‌گوید عشق با عقل ناسازگار می‌باشد.

عقل می‌خواهد چیزها را ساده و آسان کند ریاضیات سلیس برای همین عقل به آن علاقه‌مند است منطق هر چیز سراسر است و روانی است، برای همین عقل به آنها علاقه زیادی نشان می‌دهد شاعری آسان نیست عقل به آن علاقه ندارد. عشق یک معمای کامل است لذا عقل به هیچ وجه در آن جاده سفر نمی‌کند؛ [۱۰] برای عاشق شدن ذهن باید کاملاً خالی باشد در حالی که ما فقط به وسیله

ذهن خود عشق را می‌ورزیم و نازل‌ترین آن جنسی می‌شود و بالا-ترین آن ترحم و دلسوزیست اما عشق متعالی از رابطه جنسی و تحرم صورت می‌گیرد؛ [۱۱] می‌گوید:

ما به بال‌های عشق نیازمندیم نه به بال‌های منطق و استدلال، مخالفین عشق در اندیشه اُشو خشک مقدسان می‌باشند این عبارت خشک مقدس در کتاب‌های اُشو زیاد است و از آن جا که اُشو روحیه طغیان‌گری و عصیان‌گری دارد معلوم نیست که اینها چه کسانی می‌باشند و در کدام دین آیین و یا مذهب هستند چرا که هیچ انسانی نیست که دوست دار زیبایی نباشد و زشتی را ترجیح بدهد. به نظر اُشو ازدواج و تشکیل خانواده عشق را نابود می‌کند.
می‌گوید:

اگر عاشق یک زن و یا مرد شوید خود را گرفتار کرده اید حسادت به دنبال خواهد داشت. خشونت و غیره به دنبال دارد و گاهی هم جنایت را امکان دارد به وجود بیاورد لذا می‌پندارد که عشق نباید به کسی محدود شود اگر عاشق یک نفر باشید عشق شما غنی نیست بلکه عشق توسعه یافته آن است که همه هستی را در بر گرفته است.

اشو و پیامبر اسلام وی تمام تعالیم اعتقادی و شریعتی اسلام را که ما حاصل تلاش و کوشش هزار ساله عالمان اسلامیت را رها می‌کند و از دریای عمیق آموزه‌های عرفانی ناب اسلامی تنها صوفی‌گری باطله را می‌بیند کار را به جایی می‌کشاند که اسلام را بدون صوفی‌گری فاقد حیات و ارزش می‌پندارد. صوفی‌گری هسته اصلی همه‌ی مذاهب است.

صوفی‌گری به طور خاص با اسلام کاری ندارد. صوفی‌گری می‌تواند بدون اسلام هم وجود داشته باشد.

اما اسلام بدون صوفی‌گری نمی‌تواند وجود داشته باشد [۱۲] او در مورد پیامبر می‌گوید:

سال ۶۱۰ میلادی محمد در غاری در کوهستان حرا بود.

همین که نخستین تجربه معنوی‌اش را درک کرد از اینکه مبادا دیوانه یا شاعر شده باشد ترسید. پس با اضطراب به نزد همسرش رفت و با ترس گفت:

اندوهی دارم. من شاعرم یا جن زده؟ او حتی برای از بین بردن خود به فکر پرت کردن خود از صخره‌های بلند هم افتاده بود.

این حالت برای او مثل یک ضربه روحی قوی مثل نیروی بزرگی از عشق بود او به مدت سه روز مدام در حال لرزیدن بود.

طوری که انگار به تب عمیقی و خطرناکی مبتلا شده بود.

او ترسیده بود فکر می‌کرد که شاعر یا دیوانه شده است.

در اثر این تجربه در محمد چشمه صوفی‌گری جوشیدن می‌گیرد.

همیشه هر دو حالت شاعری و دیوانگی با هم همراه بوده است.

او هر دو بود.

او هم شاعر و دیوانه بود.

او دیوانه و عارف شده بود [۱۳] او شو می‌گوید:

محمد در قرآن می‌گوید که حتی موسی نیز وقتی با خدا ملاقات می‌کرده ردای پشمی می‌پوشید وقتی او با خدا سخن می‌گفت

ردای پشمی به تن می‌کرد اما چرا؟

اینجا یک نماد گرایی عمیق وجود دارد و آن اینست که پشم لباس حیوانات است و صوفی باید به بی‌گناهی یک حیوان برسد. باید

به بی‌گناهی اولیه برسد. باید همه انواع مدنیت را کنار بگذارد.

او باید هر گونه آداب و رسوم و فرهنگی را کنار بگذارد. باید هر نوع شرطی شدن را به فراموشی بسپارد. او باید دوباره حیوان

بشود. در این صورت این نماد معنای خودش را پیدا می‌کند.

وقتی انسان حیوان بشود نه تنها سقوط نمی‌کند بلکه به مرتبه‌ی بالاتری رسد. وقتی انسان حیوان می‌شود واقعاً حیوان نیست. وجود دیگرست شما سقوط نمی‌کنید. وقتی انسان حیوان شد قدیس می‌شود [۱۴]

اشو و نفی مذهب و شریعت

یکی دیگر از آموزه‌های اشو نفی مذهب است او می‌گوید:

مذهب سرکش است و انسان مذهبی عصیانگر. او بر ضد همه راست دینی‌ها، بر ضد همه سنت‌ها بر ضد همه ایدئولوژی‌ها به عصیان برمی‌خیزد. تنها عشق او، عشق به حقیقت است.

همه عشق او برای دستیابی به حقیقت. فقط چنین انسانی آن را می‌یابد [۱۵] در جایی دیگر می‌گوید:

همه آیین‌ها بر پایه دستاویزی ساختگی بنا شده است.

همه شیوه‌ها دروغینند. آنها تنها یک موقعیت را پدید می‌آورند و انگیزه نیستند. می‌توان دستاویزهای تازه‌ای به بار آورده و دین‌های تازه‌ای پدید آورد. دستاویزهای کهنه فرسوده می‌شوند. دروغ‌های کهنه از رنگ و بو می‌افتند و به دروغ‌های نوتری نیاز خواهد بود [۱۶] نفی تقلید یکی دیگر آموزه‌های اشو اینست که به شدت با تقلید مخالف است.

خانمی سیگاری، در خانه یک طوطی داشت، هنگامی که متوجه سرفه مداوم طوطی شد، سیگارش را ترک کرد. نگران شده بود و از آنجایی که پشت سرهم سیگار می‌کشید، فکر کرد شاید دود سیگار سبب آزار طوطی شده باشد.

طوطی را پیش متخصص حیوانات برد. بعد از معاینات لازم، پزشک هیچ علامتی از ناراحتی ریه در طوطی پیدا نکرد. آخرین نتیجه گیری‌ها نشان داد که سرفه‌ی او تقلیدی از سرفه صاحبش بوده است.

دود سیگار سبب سرفه طوطی نشده بود، بلکه او فقط از صاحبش تقلید می‌کرد. دقت کنید. زندگی شما می‌تواند دقیقاً مانند زندگی همان طوطی باشد.

اگر چنین باشد، چیز بسیار با ارزشی را از دست می‌دهید. زندگی را از کف می‌دهید. آنچه را که به دست می‌آورید بی‌ارزش است، زیرا چیزی با ارزش‌تر از زندگی وجود ندارد. به همین دلیل در تانتر، طبیعی بودن و آزادگی، برترین و اساسی‌ترین فضیلت است.

آزاد و حقیقی بودن، صفتی منحصر به فرد و یکتاست [۱۷]. ترفند این است:

اگر انسان سعی داشت روی پای خود بایستد، او را سرزنش کن و اگر مقلد بود، او را تشویق کن! طبعاً بذر وجودش، استعداد ذاتی اش، مجالی برای بروز و ظهور پیدا نخواهد کرد [۱۸] نفی استاد آموزه‌ای دیگر از اشو اینست که او استادان و بزرگان را نفی می‌کند.

هدف اشو در نفی استادان اینست که خود را یکه‌تاز در حوزه دین و عرفان می‌کند.

وی در برخی موارد کلام پیامبران الهی و استادان بزرگ عرفانی را برای تایید گفتار خود به کار می‌برد و بعضاً از آنان تمجید به عمل می‌آورد و در دیگر سخن آموزه‌های آنان را انکار و بیهوده می‌داند و خود را سرلوحه آگاهی مذهبی و توانایی دینی به شمار می‌آورد و با دیگر آموزه‌های ادیان بزرگ که حامیان فراوان دارند سر جنگ می‌آورد و می‌گوید:

از گوروهای استادان اخلاقی دروغین برحذر باشید. گوروی دروغین به شما این دنیا را وعده می‌دهد. حتی اگر قرار باشد برای جهان دیگر قولی بدهد باز هم به معیار این دنیا نیست او به شما زنی زیبا در بهشت را وعده می‌دهد. او به شما قول جویبارهای شراب در بهشت را می‌دهد. اما این چیزها همیشه در حد وعده باقی می‌ماند او به شما قلعه‌های طلایی کاخ‌های تزیین شده با الماس و طلا- و نقره و زن و شراب در بهشت وعده می‌دهد اما حقیقت اینست که این چیزها به این دنیا تعلق دارند. او صرفاً در حال تحریک شماست.

او فقط قصد دارد شما را گول بزند [۱۹]

نکته می‌دانید اشو وقتی این گونه در مورد بهشت و جهنم سخن می‌گوید به خاطر اینست که وی معاد را قبول ندارد و منکر معاد می‌باشد و این یکی از شاخصه‌های عرفان‌های سکولار می‌باشد در جایی دیگر می‌گوید:

من سرآغاز آگاهی مذهبی کاملاً نوینی هستم. لطفاً مرا با گذشته پیوند نزنید. گذشته حتی ارزش به خاطر سپاری ندارد. چه نعمت بزرگی برای بشریت خواهد بود.

اگر سراسر تاریخ گذشته را کناری نهیم. همه گذشته را به گنجینه هزاره‌ها بسپاریم و به انسان آغازی جدید بخشیم و دوباره او را آدم و حوا کنیم تا بتواند از صفر شروع کند - انسانی نو، تمدنی نو، فرهنگی نو [۲۰]

وی در مسیر کشیدن خط ابطال بر روی تمام استادان الهی و عرفانی و کنار راندن پیامبران و استادان بزرگ در این حوزه می‌گوید: وقتی یک استاد زنده است؛ طریقتش نیز زنده است.

او مزه‌ای دارد تند و تیز. یک استاد را در حالی که زنده است بچشید. ابلهان مرده پرستند. انسان خردمند دوستدار زندگیت [۲۱] نفی ازدواج و خانواده از جمله ارزشهایی که اشو آن را در تعالیمش انکار و نفی می‌کند ازدواج و نهاد مقدس خانواده است و ذیل نفی‌ها نفی ازدواج و خانواده نظریات کمون را در کتابهای خود خصوصاً کتاب آینده طلایی مطرح می‌کند او کسانی را که ازدواج و خانواده را عهد مقدسی می‌دانند احق خطاب می‌کند و می‌گوید:

بنای ازدواج صوری و بر ویرانه‌های عشق قرار دارد آنچه ازدواج به ارمغان می‌آورد فقط عذاب پریشانی آزرده‌گی بردگی و نابودی کامل معنویت انسان است به خلاف این کمون نمونه پیوند یا تجمعی از روحهای آزاد است [۲۲] در جایی دیگر می‌گوید:

ازدواج چیزی مصنوعی و پلاستیکیست [۲۳] نفی تربیت یکی از آموزه‌هایی که اشو روی آن تاکید دارد نفی تربیت در خانواده است وی می‌گوید:

کودک با سکوتی محض به دنیا می‌آید بومی کاملاً سفید است از جذابیت و زیبایی و موسیقی سکوت برخوردار است اما ما شروع به انباشتن او از آرمانها می‌کنیم و او را به بلند پروازی آلوده می‌سازیم هر کودکی سالم و کامل به دنیا می‌آید و ما بی‌درنگ شروع به آسیب رساندن به او می‌کنیم آموزش و پرورش ما بلند پروازانه است [۲۴] پدر و مادرها و آموزگاران همواره این فکر را در تو تقویت کرده‌اند که باید شناخته شوی باید مورد پذیرش قرار بگیری این شگردی حيله گرایانه برای نگه داشتن آدمهاست [۲۵] در قبال نفی تربیت خانواده، کودکان را متعلق به کمون می‌داند و اعتقاد دارد که کودکان باید از پدر و مادر مستقل باشند. بچه‌ها باید به کمون تعلق داشته باشند، نه به پدرها و مادرها والدین به اندازه کافی ضرر زده‌اند.

کودکان باید نه در کنار والدین، که در شبانه روزی‌های کمون زندگی کنند تا پدر و مادرها نتوانند ذهن آنه را مسموم کنند.

کمون باید مراقب باشد که هیچ نوع جهان‌بینی فکری یا سیاسی، ملیت، نژاد یا طبقه اجتماعی خاصی بر کمون حاکم نگردد [۲۶] اشو معصومیت کودک را ناشی از جهل او می‌داند و جهل را امتیازی برای کودک اشو در فرق جهل و معصومیت می‌گوید معصومیت همان جهل است با این تفاوت که در معصومیت اشتیاقی به دانستن ندارد از این وضع راضی و قانع است [۲۷] نفی سیاست در عرفان اشو سیاست واقعه‌ای پلیدیست و سیاست مدار جزء نابکارترین افراد جامعه معرفی شده سیاستمداران از اخلاق، عرفان، عشق، آزادی و معنویت عقب مانده‌اند اشو می‌گوید:

سیاستمداران آدم‌هایی کودنند. از کود نیست که به سیاست رو آورده‌اند.

کسی که کودن نباشد از میان شعر و شور و شعور و قدرت، قدرت را انتخاب نمی‌کند انتخاب قدرت نشانه ضعف اوست نه قدرت او. آنها آدم‌هایی ضعیف و کم جنبه‌اند. که قدرت را به دست گرفته‌اند.

از این رو همه‌شان برای زندگی سالم و انسانی خطر آفرینند [۲۸] سیاست بازان نابالغ‌ترین اذهان دنیا هستند.

فقط ذهن‌های دست سوم به تزویر علاقه‌مند می‌شوند. [۲۹] افراد پیش پا افتاده و افرادی که از عقده حقارت رنج می‌برند. سیاست باز می‌شوند. آدم عاقل زندگی را شادمانه زندگی می‌کند او در وسوسه قدرت نیست شاید به موسیقی، به آواز به رقص علاقه‌مند باشد اما به سلطه‌گری علاقه‌مند نیست شاید علاقه‌مند باشد آقای خودش شود ولی علاقه ندارد آقای دیگران شود. سیاستمداران مردم انی دیوانه‌اند.

تاریخ برهانی کافیت [۳۰] اطاعت ترفند سلطه‌گران و سیاستمداران است که تو را استثمار کنند.

تا تو را به اسارت نگه دارند در اسارت ذهنی [۳۱]. به مردم کمک کن طبیعی باشند. به مردم کمک کن آزاد باشند. به مردم کمک کن خودشان باشند هرگز سعی نکن کسی را به زور وادار کنی. به زور بکشی و به زور هل بدهی و تحت کنترل خود درآوری اینها همه ترفندهای نفس است و سیاست سرتا پا همین است [۳۲] نفی علم و تکنولوژی آشو همچنین به نقد علم و تکنولوژی هم مبادرت کرده است.

انسان متمدن همیشه در حال دیوانگی است.

زمین اکنون یک دیوان خانه بزرگ است و این خاصیت تمدن و تکنولوژی است.

انسان چون نمی‌تواند ذهن خود را ببندد به سوی صنعت و علم روی می‌آورد. علم چیزی جز تهدید و ترس نیست. [۳۳] در جایی دیگر می‌گوید:

دانش تمام شادمانی و ضیافت را از زندگی تو دور می‌سازد تمام شعر و آواز و رقص‌ها را نابود می‌کند [۳۴] علم چیزی جز تهدید و ترس نیست. کودکی که به دنیا می‌آید پاک است؛ این پاکی محکوم به زوال است؛ زیرا در این دنیای آلوده، محافظت از پاکی کودک بسیار مشکل است؛ جهان امروز بسیار نیرنگ باز و فریبکار است؛ تاسیس مدارس و دانشگاه‌ها به همین دلیل است؛ زیرا آنها راه فریبکاری را نشان می‌دهند. این گونه آموزش‌ها که نتیجه آن علم و تکنولوژی است، راه فریب کاری را آموزش می‌دهند و پاکی را از کودک می‌گیرند. عشق برای یک ماشین بی‌معناست [۳۵] نفی فلسفه و منطق از جمله آموزه‌های آشو نفی فلسفه و منطق می‌باشد او می‌گوید:

قوانین منطقی زنده نیستند. حیات یک جریان سیال و زنده است.

کسانی که قوانین منطق را ارزش می‌نهند و سعی دارند تا زندگی کنند آن را به گونه‌ای تمام می‌کنند که در دست‌نشان چیزهای مرده دارند. ولی کسانی که خود را از چهارچوبه منطق دور می‌کنند و به درون زندگی بپرند. قادر به درک راز حیات می‌باشند به این دلیل است که سوترا گوید تمام اصول منطق را بشکنید ... شما باید به خاطر آورید که فلاسفه کسانی هستند که سعی در یافتن حقیقت زندگی به مدد عقل دارند.

تاکنون نتوانسته‌اند هیچ چیز کشف کنند هزاران کتاب نوشته‌اند.

اما کتاب‌های‌شان فقط بازی با کلمات است.

آنها برای تفسیر کلمات نگاشته شده‌اند و شبکه‌ای از کلمات را زیرکانه و وسیع گسترده‌اند.

که مشکل می‌توان راه خروج از آن پیدا نمود اما آنان هیچ چیز نمی‌دانند. اصلاً هیچ چیز. کسانی که حقیقت زندگی را می‌دانند حکما و عرفا هستند اینان کسانی هستند که به جای تمرین زبانی ترفند هستی، درون آن غوطه می‌خورند [۳۶]

او با جولان عقل در هر نظام عرفانی مخالف است.

او معتقد است همه نظام‌های فلسفی معرکه‌اند.

هگل، کانت، مارکس حرف ندارند. تنها نقطه ضعف این نظام‌های فلسفی آن است که همه‌شان مرده‌اند.

من صاحب هیچ نظام فلسفی ای نیستم. نظام فلسفی نمی‌تواند زنده بماند. من یک رونده‌ام. یک جریان مثل رود. من حتی نمی‌دانم

که دیروز چه گفته‌ام. به این موضوع هم اصلاً فکر نمی‌کنم. من فقط پاسخگوی این لحظه‌ام. من پاسخگوی حرف‌های دیروز نیستم. برو از دیروزی بپرس. قطعاً پیدایش نخواهی کرد. فردا نیز مرا نخواهی یافت. نه دیروزی وجود دارد و نه فردایی تنها همین لحظه است که واقعیت دارد [۳۷]

- [۱] - اشو، عاشقانه‌ها، ترجمه قوام الدین خرمشاهی، قم، انتشارات سایه گستر، ۱۳۸۳؛ اشو، عشق پرنده‌ای آزاد و رها، ترجمه مسیحا برزگر، تهران، انتشارات دارینوش، ۱۳۸۲، اشو، عشق، رقص، زندگی، ترجمه فرشید قهرمانی، تهران، آویژه، ۱۳۷۹
- [۲] - اشو، یک فنجان چای، ترجمه مسیحا برزگر، ص ۲۴
- [۳] - اشو، سرگشتگی، ترجمه فرشید قهرمانی و فریبا مقدم، ص ۴۳
- [۴] - همان ص ۷۵
- [۵] - اشو، آفتاب در سایه، ترجمه مسیحا برزگر، ص ۱۹۶
- [۶] - اشو، عاشقانه‌ها، ترجمه قوام الدین خرمشاهی، ص ۱۸ و عشق پرنده‌ای آزاد و رها، ترجمه مسیحا برزگر ص ۵۳
- [۷] - اشو، راز بزرگ، ترجمه روان کهریز، ص ۱۹
- [۸] - اشو، عشق رقص زندگی، ترجمه بابک ریاحی پور و فرشید قهرمانی، ص ۵۱
- [۹] - اشو، عشق رقص زندگی، ترجمه بابک ریاحی پور و فرشید قهرمانی، ص ۵۸
- [۱۰] - اشو، راز بزرگ، ترجمه روان کهریز، ص ۱۷۷
- [۱۱] - اشو، عاشقانه‌ها، قوام الدین خرمشاهی، ص ۷۴؛ اشو، یک فنجان چای، ترجمه مسیحا برزگر، ص ۱۳۲
- [۱۲] - اشو، آواز سکوت، ترجمه میر جواد سید حسینی، ص ۱
- [۱۳] - همان، ص ۳۷
- [۱۴] - اشو آواز سکوت، ص ۸
- [۱۵] - اشو، الماسهای اشو، ص ۲۰۳
- [۱۶] - اشو، مراقبه هنر وجد و سرور، ص ۲۰ -
- [۱۷] تعلیمات تانتر ص ۱۲۳
- [۱۸] - اشو، کودک نوین، ص ۱۶
- [۱۹] - اشو. آواز سکوت. ترجمه میر جواد سید حسینی. انتشارات ه و دین چاپ اول ۱۳۸۴ ص ۹۴
- [۲۰] - الماسهای اشو ص ۳۶۶
- [۲۱] - آواز سکوت. ص ۱۰۰
- [۲۲] - اشو آینده طلایی ص ۹۸
- [۲۳] - اشوراز ترجمه محسن خاتمی، ص ۷۷
- [۲۴] - اشو، مراقبه هنر شور و سرمستی، مجید پزشکی ص ۵۰
- [۲۵] - اشو، خلاقیت، مرجان فرجی، ص ۱۳۸
- [۲۶] - اشو آینده طلایی، ص ۱۰۰
- [۲۷] - اشو، بلوغ، ص ۸۷
- [۲۸] - اشو. ریشه‌ها و بالها. ترجمه مسیحا برزگر. آویژه. چاپ اول ۱۳۸۲. ص ۱۰۵

- [۲۹] - الماس اوشو. ص ۲۰۶
- [۳۰] - همان. ص ۳۵۴
- [۳۱] - همان. ص ۳۹۰
- [۳۲] - همان. ص ۲۵۱
- [۳۳] - اشو، راز ج ۱، ص ۹۶
- [۳۴] - همان ص ۲۴۱
- [۳۵] - اشو، مراقبه شور مستی، ص ۴۴
- [۳۶] - اشو. ضربان قلب حقیقت مطلق. ترجمه دکتر لوئیز (مرضیه) شنکایی. ص ۴۰۴
- [۳۷] اشو، ریشه‌ها و بالها، ص ۱۷۵

درباره مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

بسم الله الرحمن الرحيم

جَاهِدُوا بِأَمْوَالِكُمْ وَأَنْفُسِكُمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ ذَلِكُمْ خَيْرٌ لَّكُمْ إِن كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ (سوره توبه آیه ۴۱)

با اموال و جانهای خود، در راه خدا جهاد نمایید؛ این برای شما بهتر است اگر بدانید حضرت رضا (علیه السلام): خدا رحم نماید بنده‌ای که امر ما را زنده (و برپا) دارد ... علوم و دانشهای ما را یاد گیرد و به مردم یاد دهد، زیرا مردم اگر سخنان نیکوی ما را (بی آنکه چیزی از آن کاسته و یا بر آن بیافزایند) بدانند هر آینه از ما پیروی (و طبق آن عمل) می کنند

بنادر البحار-ترجمه و شرح خلاصه دو جلد بحار الانوار ص ۱۵۹

بنیانگذار مجتمع فرهنگی مذهبی قائمیه اصفهان شهید آیت الله شمس آبادی (ره) یکی از علمای برجسته شهر اصفهان بودند که در دلدادگی به اهل بیت (علیهم السلام) بخصوص حضرت علی بن موسی الرضا (علیه السلام) و امام عصر (عجل الله تعالی فرجه الشریف) شهره بوده و لذا با نظر و درایت خود در سال ۱۳۴۰ هجری شمسی بنیانگذار مرکز و راهی شد که هیچ وقت چراغ آن خاموش نشد و هر روز قوی تر و بهتر راهش را ادامه می دهند.

مرکز تحقیقات قائمیه اصفهان از سال ۱۳۸۵ هجری شمسی تحت اشراف حضرت آیت الله حاج سید حسن امامی (قدس سره الشریف) و با فعالیت خالصانه و شبانه روزی تیمی مرکب از فرهیختگان حوزه و دانشگاه، فعالیت خود را در زمینه های مختلف مذهبی، فرهنگی و علمی آغاز نموده است.

اهداف: دفاع از حریم شیعه و بسط فرهنگ و معارف ناب ثقلین (کتاب الله و اهل البیت علیهم السلام) تقویت انگیزه جوانان و عامه مردم نسبت به بررسی دقیق تر مسائل دینی، جایگزین کردن مطالب سودمند به جای بلوتوث های بی محتوا در تلفن های همراه و رایانه ها ایجاد بستر جامع مطالعاتی بر اساس معارف قرآن کریم و اهل بیت علیهم السلام با انگیزه نشر معارف، سرویس دهی به محققین و طلاب، گسترش فرهنگ مطالعه و غنی کردن اوقات فراغت علاقمندان به نرم افزار های علوم اسلامی، در دسترس بودن منابع لازم جهت سهولت رفع ابهام و شبهات منتشره در جامعه عدالت اجتماعی: با استفاده از ابزار نو می توان بصورت تصاعدی در نشر و پخش آن همت گمارد و از طرفی عدالت اجتماعی در تزریق امکانات را در سطح کشور و باز از جهتی نشر فرهنگ اسلامی ایرانی را در سطح جهان سرعت بخشید.

از جمله فعالیتهای گسترده مرکز :

الف) چاپ و نشر ده ها عنوان کتاب، جزوه و ماهنامه همراه با برگزاری مسابقه کتابخوانی

ب) تولید صدها نرم افزار تحقیقاتی و کتابخانه ای قابل اجرا در رایانه و گوشی تلفن همراه
 ج) تولید نمایشگاه های سه بعدی، پانوراما، انیمیشن، بازیهای رایانه ای و ... اماکن مذهبی، گردشگری و ...
 د) ایجاد سایت اینترنتی قائمیه www.ghaemiyeh.com جهت دانلود رایگان نرم افزار های تلفن همراه و چندین سایت مذهبی دیگر

ه) تولید محصولات نمایشی، سخنرانی و ... جهت نمایش در شبکه های ماهواره ای
 و) راه اندازی و پشتیبانی علمی سامانه پاسخ گویی به سوالات شرعی، اخلاقی و اعتقادی (خط ۲۳۵۰۵۲۴)
 ز) طراحی سیستم های حسابداری، رسانه ساز، موبایل ساز، سامانه خودکار و دستی بلوتوث، وب کیوسک، SMS و ...
 ح) همکاری افتخاری با دهها مرکز حقیقی و حقوقی از جمله بیوت آیات عظام، حوزه های علمیه، دانشگاهها، اماکن مذهبی مانند مسجد جمکران و ...

ط) برگزاری همایش ها، و اجرای طرح مهد، ویژه کودکان و نوجوانان شرکت کننده در جلسه
 ی) برگزاری دوره های آموزشی ویژه عموم و دوره های تربیت مربی (حضور و مجازی) در طول سال
 دفتر مرکزی: اصفهان/خ مسجد سید/ حد فاصل خیابان پنج رمضان و چهارراه وفائی / مجتمع فرهنگی مذهبی قائمیه اصفهان
 تاریخ تأسیس: ۱۳۸۵ شماره ثبت: ۲۳۷۳ شناسه ملی: ۱۰۸۶۰۱۵۲۰۲۶

وب سایت: www.ghaemiyeh.com ایمیل: Info@ghaemiyeh.com فروشگاه اینترنتی:
www.eslamshop.com

تلفن ۲۵-۲۳۵۷۰۲۳-۲۳۱۱ (۰۳۱۱) فکس ۲۳۵۷۰۲۲ (۰۳۱۱) دفتر تهران ۸۸۳۱۸۷۲۲ (۰۲۱) بازرگانی و فروش ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹ امور
 کاربران ۲۳۳۳۰۴۵ (۰۳۱۱)

نکته قابل توجه اینکه بودجه این مرکز؛ مردمی، غیر دولتی و غیر انتفاعی با همت عده ای خیر اندیش اداره و تامین گردیده و لی
 جوابگوی حجم رو به رشد و وسیع فعالیت مذهبی و علمی حاضر و طرح های توسعه ای فرهنگی نیست، از اینرو این مرکز به فضل
 و کرم صاحب اصلی این خانه (قائمیه) امید داشته و امیدواریم حضرت بقیه الله الاعظم عجل الله تعالی فرجه الشریف توفیق
 روزافزونی را شامل همگان بنماید تا در صورت امکان در این امر مهم ما را یاری نمایندانشالله.

شماره حساب ۶۲۱۰۶۰۹۵۳، شماره کارت: ۶۲۷۳-۵۳۳۱-۳۰۴۵-۱۹۷۳ و شماره حساب شبا: IR۹۰-۰۱۸۰-۰۰۰۰-۰۰۰۰-۰۶۲۱
 به نام مرکز تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان نزد بانک تجارت شعبه اصفهان - خیابان مسجد سید

ارزش کار فکری و عقیدتی

الاحتجاج - به سندش، از امام حسین علیه السلام: - هر کس عهده دار یتیمی از ما شود که محنت غیبت ما، او را از ما جدا کرده
 است و از علوم ما که به دستش رسیده، به او سهمی دهد تا ارشاد و هدایتش کند، خداوند به او می فرماید: «ای بنده بزرگوار
 شریک کننده برادرش! من در کرم کردن، از تو سزاوارترم. فرشتگان من! برای او در بهشت، به عدد هر حرفی که یاد داده است،
 هزار هزار، کاخ قرار دهید و از دیگر نعمت ها، آنچه را که لایق اوست، به آنها ضمیمه کنید».

التفسیر المنسوب إلى الإمام العسکری علیه السلام: امام حسین علیه السلام به مردی فرمود: «کدام یک را دوست تر می داری: مردی
 اراده کشتن بینوایی ضعیف را دارد و تو او را از دستش می رهایی، یا مردی ناصبی اراده گمراه کردن مؤمنی بینوا و ضعیف از
 پیروان ما را دارد، اما تو دریچه ای [از علم] را بر او می گشایی که آن بینوا، خود را ببدان، نگاه می دارد و با حجت های خدای متعال،
 خصم خویش را ساکت می سازد و او را می شکند؟».

[سپس] فرمود: «حتماً رها کردن این مؤمن بینوا از دست آن ناصبی. بی گمان، خدای متعال می فرماید: «و هر که او را زنده کند، گویی

همه مردم را زنده کرده است»؛ یعنی هر که او را زنده کند و از کفر به ایمان، ارشاد کند، گویی همه مردم را زنده کرده است، پیش از آن که آنان را با شمشیرهای تیز بکشد».

مسند زید: امام حسین علیه السلام فرمود: «هر کس انسانی را از گمراهی به معرفت حق، فرا بخواند و او اجابت کند، اجری مانند آزاد کردن بنده دارد».



مرکز تحقیقات و ترجمه

اصفهان

گام‌ها

WWW



برای داشتن کتابخانه های تخصصی
دیگر به سایت این مرکز به نشانی

www.Ghaemiyeh.com

www.Ghaemiyeh.net

www.Ghaemiyeh.org

www.Ghaemiyeh.ir

مراجعه و برای سفارش با ما تماس بگیرید.

۰۹۱۳ ۲۰۰۰ ۱۰۹

